

فرہنگ قاتی وقالشی

تالیف: علی عبدلی

Tālešy & Tāty
Dictionary

by:
Aly-Abdoly

Irān 1984

فرهنگ
تاتی
وتالشی

فرهنگ تاتی و تالشی	نام کتاب
علی عبدلی	مؤلف
انتشارات دهخدا - بندر انزلی - خیابان شهید مطهری	پخش
۳۰۰۰ نسخه	تیراژ
اول - آبان ۱۳۶۳	نوبت چاپ
چاپخانه حبیبی - تهران	چاپ

پیشگفتار

تات‌ها و تالشی‌ها دوتیره‌ی ایرانی هستند که عمدتاً " درکناره‌های غربی دریای خزر و آذربایجان شرقی زندگی می‌کنند. زبانی که تات‌ها بدان سخن می‌گویند در زمان‌های دیرین گسترش بسیاری داشته و به استناد شواهد عینی و پژوهش‌هایی که انجام گرفته است، زمانی‌همه‌ی مردم آذربایجان و قزوین و تارمات را در برمی‌گرفته ولی بعدها با اشاعه‌ی زبان ترکی، تاتی کم‌کم از میان برداشته شد و تنها ساکنین چندآبادی از سراسر زمین پیشین، این زبان را نگهداری و تا به امروز رسانده‌اند (۱).

از شمارتات‌های کنونی آماردرستی در دست نیست ولی جاهای سکونت‌شان در ایران چند آبادی در بخش شاه‌رود خلخال و چندآبادی در رودباگیلان، شال و اسفرورین و آبادی‌هایی دیگر در قزوین، هرزند و گرینگان و گلین قیه در مرند، زنوز و حسودر قره‌داغ (۲) و (بخشی از ساکنان شبه جزیره آبخوران، سوراخانی، بالاخانی، باکو، نواحی شماخی و کربا و قوناخ کندو دیوچی و خزی و دیگر بخش‌های آذربایجان شوروی. هم‌چنین ناحیه‌ی دربندوبرخی دیگر از نواحی داغستان و کایتاکو و طبرستان * (۱) در شوروی نیز تات‌نشین است. و بنا به آمار مندرج در ماخذ اخیر، عده تات‌ها

(۱) جهت آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب‌هایی چون آذری - یازبان آذربایجان تألیف احمد کسروی، زبان دیرین آذربایجان نوشته‌ی منوچهر مرتضوی دانشنامه‌ی ایران و اسلام صفحه‌ی ۹-۶۱.

(۲) اهالی الموت نیز زبان خود را تاتی می‌خوانند که لابد دلایلی دارد.

در کشور شوروی قریب یازده هزار می باشد. ولی این رقم در ایران به مراتب بیشتر است زیرا تنها در آبادی های اسبو، اسکشان، درو، کلسور، شال، دیز، لرد، کرن، وکیلوان در شاهرود خلخال نزدیک به چهل هزار تن به زبان، تاتی سخن می گویند. به سبب اینکه پژوهشگران ایرانی تاکنون فرصت اندکی را صرف پرداختن به زبان و فرهنگ مردم تات نموده اند از نظر آثار مرجع دست و پاال ماچندان بازنیت. کتاب های آذری یا زبان باستان آذربایجان تالیف احمد کسروی، گویش آذری تالیف روحسی انارجانی، هرزند و گرینکان و خلخال یک لهجه ای آذری تالیف عبدالعلی کارنگ، زبان دیرین آذربایجان تالیف منوچهر مرتضوی و چند مقاله های کوتاه از احسان یارشاطر، یحیی زکاء، رحیم ملک زاده و ... اهم آثاری هستند که جهت آشنائی با تات ها و زبان تاتی می شود به آنها مراجعه نمود ولی در کشور شوروی کارهای چشمگیری درباره زبان و فرهنگ تاتی انجام پذیرفته (۱) چنانکه حتی تاتی زبان های آن کشور برای خود خط و کتابت ویژه ای داشته اند (در طرف چهل - پنجاه سال اخیر کتب و تالیفات بالنسبه فراوانی به زبان تاتی منتشر شده، من باب مثال می توان اشعار و نمایشنامه های م - بخشی اف متولد ۱۹۱۰، اشعار و داستان های د - آتنی لوف متولد ۱۹۱۳ و افسانه های خ - دادشاف رانام برد. در سال ۱۹۴۰ - مجموعه ای از فرهنگ عامه ای تاتی چاپ و منتشر شده است * ۲)

از پیشینه تاریخی و سیر تکوینی تاتی هنوز آگهی چندانی در دست نیست، احمد کسروی در کتاب اخیر الذکر خود زبان مردم آذربایجان تات را پیش از ورود ترکان به آندیا رواشاعه زبان و فرهنگ مسلط ترکی را - آذری نامیده و تاتی کنونی را ادامه و بازمانده آذری معرفی نموده است. پژوهشگران روسی معتقدند که کلمه ای (تات ظاهرا " در آغاز برنژاد و قبیله ای اطلاق نمی شده است. قبایل صحرائشین که اکثرا " ترک بودند، مردم زراعت پیشه و تخته قاپوی ایرانی زبان را که در زیرانقیاد خویش در آورده بودند - تات - می خواندند برخی دیگر از دانشمندان کلمه ای

(۱) جهت اطلاعات بیشتر مراجعه شود به فهرست ص ۳۹۰ کتاب مقدمه اللغه ایرانی نوشته ای .م. ا رانسکی ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام.

تات را با تاجیک مربوط می دانند * ۳))

برخی از پژوهشگران ایرانی هم نظری مشابه آنچه که از شوروی ها نقل شده دارند. ملک الشعرا بهار می نویسد ((تات به معنی تازیک و تاجیک یعنی فارسی زبانان ...

ایرانیان از قدیم به مردم اجنبی تاجیک یا تازیک می گفته اند چنانکه یونان بربر و اعراب عجمی یا عجم گویند. این لفظ در زبان دری تازه - تازی تلفظ شد و در فته رفته خاص اعراب گردید ولی در توران و ماورا - النهر لهجه ی قدیم باقی ماند و به اجانب تاجیک می گفتند. بعد از اختلاط ترکان آلتایی با فارسی زبانان آن سامان لفظ تاجیک به همان معنی داخل زبان ترکی شد و فارسی زبانان را تاجیک خواندند * ۴)) هم چنین ((تات لفظ ترکی به معنی عناصر خارجی ساکن سرزمین ترکان می باشد. این لفظ در کتیبه های اورخون - قرن ۸م - آمده است و تاریخ طولانی و پیچیده ای دارد و تغییراتی در معنی آن راه یافته. مثلاً "به ملل تحت استیلا ی ترکان و بالاخص به ایرانیان اطلاق شده است و بالاخره لفظ تات به گروه هایی از مردم ایرانی نژاد ساکن ایران و قفقاز اطلاق شده که به لهجه تاتی تکلم می کنند * ۵))

در روش تحقیق زبان های زیر سلطه و فاقد خط و کتابت که باشتاب بسوی تلاشی می روند، آگهی به یک هسته ی مرکزی یا نمونه ای با توجه به مجموعه عوامل، اصیل تر لازم به نظر می رسد. لیکن تعیین چنان هسته یا نمونه ای دشوار است مگر اینکه به ریشه و چشم اندازی از ویژگی های زبان مورد تحقیق، در دوره های گذشته ی تاریخی پی برده شود. اکنون در رابطه با تاتی و تالشی چنین نیازی شدیداً احساس می شود. درباره تاتی با توجه به مقالات و کتاب هایی که از سوی پژوهشگران ایرانی نشر یافته و هم چنین بر مبنای مقایسه ای که بین لهجه های گوناگون تاتی می توان انجام داد پی بردن به ویژگی های این زبان در گذشته و حال به نسبت قابل توجهی میسر است لذا تاتی شاهرود خلخال و مشخما " زبان اهالی کلور، درو، شال، اسبوا سکستان را از این رو که با در برداشتن ویژگی ای که آن را به نمونه های دیرین سخت پیوند می دهد و تاثیر نسبتاً کمتری از دیگر

زبان‌ها پذیرفته ، می‌توان نمونه‌ا صیل ترویا هسته‌ی مرکزی زبان تاتی کنونی - دست‌کم در ایران - تعیین نمود (۴) اما درباره تالشی حتی آن آگهی‌های اندکی که از تاتی موجود می‌باشد در دسترس نیست. ماهنوز چشم به راه ترجمه و انتشار تحقیقات دانشمندان شوروی به ویژه آشاراکا دمی سین و.ب. میلر، و. گیگروپرفسور درن می‌باشیم که چه به ساحل بسیاری از مشکلات کنونی را بتوان در آنها یافت. بنا بر این تعیین یک نمونه‌ی اصیل‌تر و هسته‌ی مرکزی برای زبان تالشی ، حتی در داخل مرزهای ایران به گونه‌ای که در مورد تاتی انجام پذیر می‌باشد ممکن نیست. راه دیگری که وجود دارد این است که ضمن مطالعه عینی لهجه‌های گوناگون زبان مورد نظر لهجه‌ای را موقتا " هسته‌ی مرکزی نامید که نسبت به سایر لهجه‌ها از زبان‌های دیگر مثلا " از ترکی و فارسی تاثیر کمتری پذیرفته باشد .

به نظر نگارنده تالشی ناحیه‌ی بین رودخانه‌ی، شفارود، و رودخانه‌ی ساورود که اولی در بخش تالش و لاب و دومی در بخش اسالم جاری است - از چنان امتیازی برخوردار است .

در حالیکه از زبان تالشی دیرین هیچگونه آثار مکتوبی در دست نیست و از روند تکوینی تالشی کنونی تقریبا " دربی خبری هستیم از پیشینه تاریخی مردم تالش ، برعکس آنچه که در مورد تات‌ها مصداق دارد. آکپه‌های قابل توجهی از لابلای آثار ایرانی و خارجی بدست آمده است و اکنون تنها حدودی معلوم گردیده که هویت قومی و تاریخی تالشی‌ها چیست (۵) اکنون حدود دویست هزار تالشی زبان در ایران زندگی می‌کنند که عمدتا " در شهرستان‌های تالش و فومن سکونت دارند * ۰۶)

(۴) احمد کسروی. تاتی هرزنی را نسبت به تاتی دیگر نقاط، به آذری نزدیکتر دانسته ولی باید متذکر گردید که ایشان از تاتی شاهرود شناختی دورادور داشت و مرجع شفاهی وی طبق شواهد موجود قابل اعتماد نبوده است .

(۵) رجوع شود به کتاب " تالشی‌ها کیستند " تالیف نکارنده چاپ انتشارات دهخدا ی انزلی .

طایفه‌ها و گروه‌های چندخا نواری زیادی از تالشی‌ها نیز در گذشته و بویژه در دوران حکومت سلسله‌ی صفوی و افشاربدلائل سیاسی به نقاط دیگر کوچانده شده‌اند. اکنون محله‌هایی تالشی‌نشین در شهرهای گرگان، اشرف، سخت‌سر، تنکابن، لاهیجان، سیاهکل، نشتارود، مغان، درایسل‌شاهسون - و... وجود دارد. هم‌چنین ((تالشی‌ها اکثریت بیش از ۸۰ درصد ساکنین نواحی لنکران و زووند و آستارای آذربایجان شوروی را تشکیل می‌دهند. محققان معتقدند که تالشی‌ها ساکنین اصلی نواحی غربی کرانه‌ی دریای خزر می‌باشند و در گذشته نقاط مسکونی‌شان بیشتر از حال بسوی شمال پیش‌رفته بود با نقاط تات‌نشین - از غرب - تماس می‌گرفت. اصطلاح نژادی تالش در منابع قرون وسطی دیده نشده است. قلمرو انتشار زبان تالشی از قرن دوازدهم میلادی که قبایل ترک به سرزمین مزبور روی آوردند، بتدریج محدود شد * ۷))

اکنون نیز عمده‌ترین خطری که زبان تالشی را از سوی شمال تهدید می‌کنند همان زبان ترکی است. چنانکه از تالشی‌زبان‌های عنبران و آستارا تا نقاط شمالی هشتپر برخی کا ملا" ترک‌زبان و بخشی هم دوزبان شده‌اند. در امتداد جنوب و جنوب‌غربی کوه‌های تالش نیز که لهجه‌ای از تالشی نزدیک به تاتی رواج دارد، اختلاط گیلکی و فارسی و تالشی روز بروز افزایش می‌یابد و این همان عارضه‌ای است که موجب پیدایش زبان دورگه و یا بقول کسروی - نیم‌زبان - می‌گردد. این پدیده که نتیجه‌ی آمیزش زبان مردمی در اقلیت با زبان اکثریت اهالی منطقه می‌باشد در برخی جاها از جمله در تات‌نشین‌های رودبار تحقق پذیرفته است. نگارنده ضمن گفت و شنودهایی که با چند تن از تات‌های رودبار داشته به این موضوع پی برده که زبان آنان بصورت معجونی از تاتی و زبان اهالی آن منطقه درآمده است. در رابطه با تاتی و تالشی نخستین موضوعی که ذهن‌ها را به خود مشغول داشته این است که آیا این دو وسیله، تکلم خاص، زبان هستند؟ یا گویش؟ و یا لهجه؟ دوم اینکه آیا هر دوی این‌ها لهجه‌هایی از یک زبان هستند یا هر یک لهجه‌ای از زبانی جداگانه؟ پاسخی کامل و درست در این مورد، دست کم در آثار نشر یافته بفارسی دیده نمی‌شود. اصولاً در ایران به اینگونه

مسائل توجه چندانی نشده و آنچه هم که نوشته اند اغلب در دایره بینی تنگ دورمی زند از این رونود در صد نوشته های مربوط به زبان های ایرانی بر این مبناست که همگی زبان های رایج در بین خلق های ایران مانند تاتی و تالشی و امثالهم یا لهجه اندویا کویش. و تنها فارسی یک زبان است. البته در مواردی مثلا در مورد کردی ناکزیر به قبول واقعیت بوده اند لذا پاسخ گفتن به پرسش های بالا در صورتی میسر است که با بینی متحول و نوین عمل گردد و این موضوع بمثابه رسالتی بزرگ متوجه دانشمندان متعهد و دست اندرکاران کاوش در فرهنگ و زبان های ایرانی می باشد. اما آنچه که از اکنون به شکلی خیلی ساده روشن گردیده و در این مجال می توان درباره اش گفتگویی داشت این است که علیرغم غلبه عقاید منتشر شده ی ایرانی، تاتی و تالشی نه لهجه اندونه عنوان مجهول کویش شامشان می شود. بلکه به استناد مجموعه ای از نشانه ها و دلایل انکارناپذیر که در دست می باشد تاتی و تالشی به معنی دقیق و وسیع کلمه، زبان هستند و احتمالاً "هریک زبانی مستقل، شاخه ای جدا شده از تنه ی نیازبان. چنانکه فارسی نیز شاخه ی پا جوشی از همان نیازبان است. با این تفاوت که تاتی و تالشی همانند دیگر زبان های در اقلیت، زیر سلطه بوده و بسر پشتوانه ی ادبی و فرهنگی مدونی متکی نمی باشند ولی در عین حال در کنار فارسی که زبانی رسمی و مسلط بوده و هست نزدیکی های بیشتری به نیازبان دارند. این ویژگی در موارد و افعال، قواعد دستوری و واژگان زبان های مورد نظر کاملاً پیدا است برای مثال به جدول زیر توجه کنیم:

پهلوی	تاتی	تالشی	فارسی
انه	انه	انه	نا، پیشوند نفی
او	ا	او	او، ضمیر شخص سوم مفرد
اوه	اوه	اوه	پیشوند تصدیق
اوزار	اوزار	اوزار	ابزار
از	از	از	من

استخوان	استه	استه	استک
یونجه	اسپرز	اسپرز	اسپت
ارزش	ارز	ارز	ارز
آب	آو	آو	او
هیزم	ایزم	ایزم	ایزم
سفید	اسپی	اسپی	اسپند
نیا مرزیده	انه آمورز	انه آمورز	انه آمرز
آهن	آسن	آهین	آسن
آشکاری	آشکارزکی	آشکارزکی	اشکارکید
آسیاب	آساو	آسیاو	آسیاو
بام	بان	بان	بان
پاک، تمیز	پاکیه	پاک	پاکله
میش، گوسفند	پس، گوسند	پس	پس
پوک	پوته	پوته	پوتک
تازان	تاجان	تاجان	تاجان
تخم، بذر	توم	توم	توم
شاش	چامین	چامین	چمیش
چشمه	خونی	خانی	خانیک
آب چشمه	خونی آو	خانی آو	خانیک او
دم	دوم	دمب	دمب
دروغ	دورو	درو	دورو
نوعی کوزه‌ی آب	*	دول	دول
مرئی، آشکار	دیار	دیار	دیتار
خرم	زیرون	زیرون	زرغون
دریا	زریه	زریه	زریه
زبان	زونه	زوآن	زووان
زانو	زنک	زنک	زنک
صد	ست	ست	ست
سرکین	سرین	سرین	سرکین

سم	سم	سمب	سمب
سوز	سوج	سوج	سوج
غضب	هژب	هژب	غژب
ابریشم	کج	کج	کج
ماکی	کرک	کرک	کرک
نزاع وجدال	کلنجار	کلنجار	کالجار
تیکه نان برشته شده	کورچه	کورچه	کوراچک
خرچنگ	کرچنگ	کرچنگ	کرچنگ
کپ	گف	گف	گف
کردو	ووز	یوز	گوز
گنبد	گمبت	گمبت	گمبت
میخ	مخ	مخ	مخ
مغز	مزک	مغز	مزگ
مسجد	مجد - مزگت	مجد	مزگت
منهان	نیان	نیان	نیهان
ماه	منگ	مونگ	ماونگه
پریدن، جهیدن	واز	واز	واز
بانگی	*	وانگیا	وانگیه
بیمار	ویمار	ویمار	ویمار
بهار	وهار	وهار	وهار
برف	ور	ور	وفر
بیشه	ویشه	ویشه	ویشک
بینی	وینی	ونی	وینیک
بیابان	ویاوان	ویاوان	ویاپان
بهانه	وهونه	وهانه	وهانک
باد	وا	وا	وات
بره	وره	وره	ورک
گرگ	ورک	ورک	وهرگ

بچه	وجه	وجه	وچک
بس	وس	وس	وس
عدد ۸۰	هشتات	هشتات	هشتات
محکم	ان بست	هم بست	هم بست
جو	ژه	یو	یو
روزن	*	سوجن	روجن
نک ، سرشاخه	بش	بش	بوش
زن (۶)	ژن	زن	ژن

پیدا است که جدول بالا فقط یک نمونه است و در بردارنده همه‌ی واژه‌های مشابه و هم ریشه‌ی تاتی و تالشی با پهلوی نیست. بدیهی است اگر پژوهش ویژه‌ای در همین زمینه انجام پذیرد بی گمان یک فرهنگ تطبیقی چند هزار واژه‌ای پدید خواهد آمد و چنان فرهنگی نه تنها در مقایسه‌ی تاتی و تالشی با پهلوی بلکه با اوستا نیز می‌تواند پدید آید زیرا واژه‌های مشابه اوستایی با تاتی و تالشی نیز فراوان است.

اما نکته‌ای که در مورد تاتی و تالشی بعنوان دوزبان، جای تامل دارد وجود لهجه‌های گوناگون در هر یک از این زبان‌هاست و هم چنین تفاوت‌هایی که لهجه‌های هر یک از زبان‌های مزبور با هم دارند. مثلاً مردم کلوربه جلو و مقابل می‌گویند پیش ولی در آبادی تات نشین Derav که همجوار با کلورمی باشد به جای پیش گفته می‌شود Parān هم چنین کمی بالاتر در آبادی تات نشین اسنو و اسکتان گفته می‌شود Nyār. می‌بینیم که نیارد و آبادی اخیر بیش از آنکه به پیش کلوری یا پران دروی شبیه باشد

(۶) الف - تلفظ لاتینی واژه‌های تاتی و تالشی در همین کتاب و تلفظ واژه‌های پهلوی در متن اصلی آمده است. ب - واژه‌های پهلوی از کتاب فرهنگ پهلوی جلد اول تالیف دکتر بهرام فره‌وشی استخراج گردیده. ج * نشانه‌ی نامعلوم بودن است.

به Nār تالشی که به همان معنی جلو و مقابل می باشد، نزدیک است. علت این تفاوت ها در لهجه های یک زبان و در عین حال نزدیکی با زبان دیگری چیست؟ به اینگونه پرسش ها پاسخی درست نمی توان داد مگر با انجام پژوهشی گسترده در زبان، تاریخ و فرهنگ مردم تات و تالش که البته کاری است عظیم و خارج از چهارچوب این نوشته و هم چنین بمراتب بیشتر از صلاحیت و توان نگارنده. اما آنچه که در اینجا باید بدان اشاره ای بشود این است که آگهی ما در مورد پیشینه تاریخی تات پیچیده و ناکافی است اما در مورد تالشی می توان گفت (که به احتمال قوی با زمانه کادوسی ها و از جمله مردمانی هستند که پیش از مهاجرت آریایی ها به فلات ایران در بخش نسبتاً "وسیعی از کناره های جنوب و جنوب غربی دریای خزر ساکن بودند. با توجه به نشانه های عینی و فرایند تحولات اجتماعی - فرهنگی قوم مزبور که تا حدودی روشن گردیده است) ۷. دلیلی وجود ندارد که زبان کنونی شان را ادامه و با زمانه زبانی ندانیم که دست کم در آغاز دوره فارسی میانه، بدان سخن می گفته اند. کما اینکه در جدول بالا به نشانه هایی برمیخوریم که توجه ما را به قدمت زبان مزبور که حتی به دوران پیش از فارسی میانه می رسد، جلب می نماید. تقسیم بندی هایی هم که از زبان پهلوی بعمل آمده مانع آن نیست که ما را رجستجوی آثار و مطالعه تاریخ زبان های تاتی و تالشی در دوره های خیلی پیشتر باز دارد. شواهد و دلایل موجود همان اندازه که وجه های اشتراک و ارتباط بین تاتی و تالشی با پهلوی شمال غربی را نشان می دهد گویای پیوندهای خیلی نزدیک تاتی و تالشی با مادی و اوستایی نیز هست. ۱. م. دیاکونوف در تاریخ ماد صفحه ۲۵۰ برای نکته تاکید می ورزد که بقایای زبان مادی در تاتی و تالشی کنونی محفوظ مانده است و در حواشی مربوط به فصل ششم اثر اخیر الذکری افزایش ((ب. و میلر زبان تالشی مسکو ۱۹۵۳ صفحه ۵۲ و ۶۵ و ۲۲۷ نشان داده است که زبان تالشی ویژگی های صوتی اصلی را که خاص زبان مادی بوده حفظ کرده است^۱

(۷) جهت آگهی بیشتر در باره این قسمت از پیشگفتار مراجعه شود به صفحات ۲۸۲ و ۴۲۴-۵ کاروندکسروی و کتاب نگارنده با عنوان تالشی ها کیستند.

هم چنین اظهار نظر می‌کنند که (هنوز در زمان حاضر هم تات‌ها وتالشی‌ها و مازندرانی‌ها به لهجه‌هایی سخن می‌گویند که خودبقیای زبان هند و اروپائی می‌باشد که در آغاز لسان ماد شرقی بوده. امتیاز ویژه‌ای این لهجه‌ها کهنگی و مهجوری ترکیب اصوات می‌باشد که در بسیاری موارد با زبان پارسی تفاوت داشته و با مادی و پارتی و اوستائی مشابهت دارد (۹*))

نظردیاکوف و میلر در نوشته‌های برخی از پژوهشگران ایرانی نیز تأیید و تکمیل شده است مثلاً "احسان یارشاطر این نتیجه گیری را ارائه داده که (در بازسازی زبان مادی که تاکنون بیشتر بر اساس آثار این زبان در کتیبه‌های هخامنشی صورت گرفته است اکنون می‌توان بازمانده‌گوشهای آذری (۸) در آذربایجان و تالش را نیز ملحوظ داشت در توافق اصولی قواعد صوتی مادی باستان، ادامه‌ی زبان مادی را در گوش‌های آذری تأیید می‌نماید (۱۰*))

بالاخص اینکه تشابه و تفاوت زبان پهلوی با زبانهای دیرین مانند مادی و اوستائی به همانگونه است که تشابه و تفاوت تاتی وتالشی با آن زبان‌ها. در همین واژه‌نامه به نمونه‌هایی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد تاتی وتالشی گاه از زبان دری و پهلوی میانه هم به زبان‌های کهن تر نزدیکتر است. اگرچه مشخصاً "نوشته‌ای به زبان مادی در دست نیست ولی با آگاهی از اینکه برخی از پژوهشگران مثلاً "دیاکوف مادی و اوستائی را دو زبان جدا از هم دانسته‌اند، باز این را می‌پذیریم که مادی و اوستائی تفاوت چندانی با هم نداشته و تفاوت فارسی میانه نیز با مادی در همان حدود بوده (۹)

(۸) احسان یارشاطر تاتی وتالشی را وابسته به هم دانسته و این دو را بازمانده‌ی زبان آذری بشمار آورده است و در این باره نوشته "گوشهای تالشی با آنکه از زبان‌های ساحلی خزراند اصولاً" به زبانهای تاتی آذربایجان باز بسته و از آن گروه اند و تفاوت آنها در بعضی نقاط سرحدی میان دوناخیه مثلاً" ماسوله و گیلوان ناچیز می‌شود و ارتباط اقتصادی و رفت و آمدی که اکنون میان اردبیل و خلخال از یک سو و نواحی همسایه

آنها در تالش وجود دارد پیداست که ریشه‌ی قدیمی‌تر دارد و در بحث از زبان باستان آذربایجان باید تالشی را نیز به موازات گویش‌های با زمانه آذری در نظر آورد. دانشنامه‌ی ایران و اسلام صفحه ۶۸ و اما در مقابل این بخش از نظریات آقای یارشاطر باید توجه داشت که آن تفاوت ناچیزی که در بعضی نقاط همجوار بین تاتی و تالشی وجود آمده می‌تواند نتیجه و تاثر متقابل و دیپای دوزبان نیز باشد زیرا با توجه به تفاوت‌هایی که در افعال و قواعد و دیگر جنبه‌های دستوری تاتی و تالشی دیده می‌شود و نمونه‌ی اندکی از آن در همین کتاب آمده است جای تردید زیادی وجود دارد که تالشی و تاتی بتوانند به عنوان دو لهجه در زبان واحد آذری جای گیرند. چرا برای این فرض تامل نشود که تالشی به زبان مادی می‌انجامد و تاتی به زبان آذری و زبان آذری به پهلوی شمالی؟.

- * ۱ مقدمه‌ی فقه اللغه ایرانی، ای.م. اورانسکی، ترجمه کریم کشا و رز ص ۲۱۵
- * ۳ و ۲ مقدمه فقه اللغه ... ص ۳۱۶
- * ۴ سبک‌شناسی، ملک الشعرا بهار، جلد سوم جیبی، ص ۵۰
- * ۵ دایره‌المعارف مصاحب، غلامحسین مصاحب، جلد اول، بخش تا.
- * ۶ این آمار شامل کسانی است که اکنون به زبان تالشی سخن می‌گویند.
- * ۷ مقدمه فقه اللغه ... صفحه ۳۱۷.
- * ۸ تاریخ ماد، ای.م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشا و رز، ص ۵۹۷.
- * ۹ ایضاً ص ۹۰
- * ۱۰ دانشنامه‌ی ایران و اسلام، جلد اول ص ۶۹.

الفبای تاتی وتالشی برمبنای حروف لاتین

	D		A
د			اَ، عَه، اُ
ذ، ز، ظ، ض	Z		E
		ازته گلو	اِ، عِه، اِی
ر	R	اکشیده پهلوهای زبان به سقف دهان می چسبد	Ē
ژ	Ž		U
		او، عو- اول کلمه-	اُو، اُو
ش	Š		O
			اُ، و، اُ
غ، ق	Ġ		I
			ای، عی، ئی
ف	F		Ā
			آ
ک	K		B
			ب
گ	G		P
			پ
ل	L		T
			ت
م	M		S
			ث، س، ض
ن	N		J
			ج
و	V		Č
			چ
ی	Y		H
			ح، ه
			X
			خ

توضیح :

حروف مشتمت تکرار می شود .

حروف غیرملفوظ و اصوات کوتاه در جای فته قرار می گیرند مانند صدای

خفیف y در وارژه لاکل Läl

به سبب تعدد لهجه در هر یک از زبان های تاتی و تالشی در تدوین این واژه ها، چهار چوب لهجه رضوانشهری از زبان تالشی و لهجه کلوری از زبان تاتی مورد نظر بوده و بدیهی است نمی تواند شامل کل زبان های تاتی و تالشی بمعنی دقیق کلمه باشد.

ترتیب نگارش واژه ها بدینگونه است که نخست تاتی و سپس مشابه تالشی هر واژه نوشته و معنی شده است، هر جاکه واژه ای به تنهایی نوشته شده باشد به معنی آن است که تلفظ و معنی آن واژه در تاتی و تالشی یکی است.

هم چنین علامت (تا) به معنی تاتی و علامت (ط) به معنی تالشی بودن واژه است و هرگاه یکی از این علامت ها در مقابل واژه ای دیده شود گویای آن است که همانند آن واژه در زبان دوم یا وجود ندارد و یا اینکه نگارنده موفق به یافتن آن نشده است.

گردآوری واژه های این کتاب از سال ۱۳۵۳ آغاز و در سال ۱۳۶۱ به پایان رسیده است. چون زبان مادری نگارنده تاتی می باشد و حدود ۲۰ سال است که در تالش و لابل زندگی می کند، ملزم به رعایت برخی از شیوه های معمول گردآوری واژه ها نبوده و به مرجع خاصی توجه ننموده است.

Ary	اری	A	ا
دیو، عکس زود. بتاتی کلوری		Av	او
همدیگر گفته می شود ولی مردم		آن، او، ضمیر شخص سوم مفرد.	
تات زبان آبادی های مجاور		Atrāz	اتراز
کلورمانند روواسبو و ...			طعنه و کنایه
میگویند: Arē		Ajā	اجا
Araym	اریم [ط]	Ua	اوئه
آن بخش از کوه که بیشتر در			آنجا
معرض تابش آفتاب است.		Ajār	اجار [ط]
اره دوره زما ت Arē dora zamāt			شاخه های نازک و بلند درخت
زمان دور آینه ده.			که با آن پرچین می کنند.
Az	از	Ajā Ko	اجاکو
من، از ضمایر فاعلی است که با		Ua Kā	اوئه کا
فعل لازم می آید.			در آنجا، از آنجا.
Azmyš	ازمیش	Ačar	اچر
خرد و خسته، مهردوم.			کلید، آچار.
Azyn	ازین	Adym	ادیم
Azny	ازنی		آنسو، آنور، آن رو.
من نیز، من هم.		Arāšav	اراشو (تا)
Aždem	اژدم		فرداشب.
آب نمک غلیظ و تندر را گویند.		Arze	ارزه
Aždema kākā	اژدمه کاکا	Ērjy	ارجی
اصطلاحاً "به غذای بسیار شور			می ارزد، ارزش دارد.
می گویند.		Arēšt	ارشت
Ažē	اژه [ط]		نشانه های حاملگی که در پستان
معمولاً "زنان عاقله و مسن راه			دام پدیدار می شود.
این کلمه می خوانند.		Arosenē	اروسنه
Asālem	اسالم	Azne	ازنه
نام یکی از بخش های تالش که			دوباره، از نو.

Aserga Gela اسرگه گله
 قطره‌ای اشک .
 Askestān اسکستان
 نام یکی از آبادی های تات -
 نشین خلخال .
 Asyf اسیف
 syf سیف
 سیب .
 Asyfa dār اسیفه دار
 Syfa dār سیفه دار
 درخت سیب .
 Asyfa bena اسیفه بنه
 syfa bena سیفه بنه
 نهال درخت سیب ، یک اسله
 درخت سیب .
 Asyfča اسیفچه (تا)
 سیب خاج زده و خشک شده .
 Ašbel اشبل
 تخم ماهی ، خاویار .
 Ašbelen اشبلن
 دارای اشبل ، ماهی اشبل دار .
 Aškel اشکل [ط]
 شخم اول شالیزار .
 Aškela kar اشکله کر [ط]
 آنکه شخم اول شالیزار را می -
 زند .
 Ašmār اشمار
 Ešmār اشمار
 شمار ، حساب ، مقایسه شود با

دربین گرگا نرود و دوتا لشود -
 لاب واقع است .
 Aspa Perd اسپه پرد
 Aspa Pard اسپه پرد
 پل اسپرو .
 Asbo اسبو
 نام یکی از ده های تات نشین
 خلخال است . [ط]
 Ast درختچه ای است همیشه سبز با
 برگ های بیضی که دورش دارای
 خار می باشد و در جنگل های شمال
 فراوان می روید و در زمستان
 به مصرف خوراک دام نیز میرسد .
 Asta Koa استه کوئه [ط]
 کوه های ازبته های اُست .
 Assar اسر
 Gater قطر
 قاطر ، استر .
 Assara Kera اسره کره
 Gatera-Kera قطره کره
 کره ای استر .
 Asarda اسرده
 Česardan چه سردن
 از آن سر ، از آن جانب .
 Aserg اسرگ
 اشک .
 Aserga Čašm اسرگه چشم
 Aserga Čam اسرگه چم
 چشم پراشک ، چشم اشکبار .

گاوان است .

الهوازه Ala vāza

نوشکفتگی، بیرون آمدن از طفولیت و یافتن شکل کامل .

الا Alā

اله Ale

وجین جالیزوگندم .

الاش [ط] Alāš

راش ، ازدرختان جنگلی .

الاشبنه Alāša bena

یک اسله درخت راش .

الاغ Alāḡ

الا Alā

سارکپه ، ازپرنندگان است .

الاعه Alāḡa

الهغه Alāḡa

کس ومال، زن وفرزندواسباب زندگی .
الاعه داشتن یعنی داشتن کاشانه ای آباد .

الاف Alāf

نوعی سبزی بهاره خودروشبیه تره فرنگی که دارای پیازچه است که دربهارودرجاهای سایه وپررطوبت می روید .

الاکت Alākat

بزرگ وگشاد .

الاله Alāla

آلاله .

ال بههل Alba hal

Ušmār پهلوی .

اشمردن Ašmardan

اشمرده Ešmardē

شمردن، مقایسه شود با

Ušmārtan پهلوی .

اشیا Ašyā

وحوش درنده .

اشبشه (تا) Ašyna

درخت تبریزی .

افچ Afč

بی مزه ، مزه نا جور .

افچیر Afčyr

افچر Afčēr

فائق، مسلط .

افسره [ط] Afsēra

ریسمان کوتاه و ویژه بستن گوساله به هنگامدوشیدن گاو .

افوجاری (تا) Afo Jāry

گریستن زارزار .

اکه Ake

اکن Aken

ازبس ، آنقدر .

اگم Agam

اگر .

اله Ala

اورش Avraš

ابلق .

اله پاچ Ala Pāč

پروپارچه سفید، از رنگ های

Amāna امانه
 Amna امنه
 چاهتیندپوستی، کیسه‌ای از پوست سالم‌گوسفندکه چوپانان خوراک خود را در آن گذاشته و بر پشت حمایل می‌کنند.
 Amberā امبرا [ط]
 خرمن‌دی، نوعی میوه جنگلی که از آن دوشاب بدست می‌آید.
 Amberā dār امبرادار
 درخت خرمن‌دی.
 Ambero امبرو
 گلابی .
 Amberoča امبروچه (تا)
 امبرویا گلابی خاج زده و خشک شده .
 Amlek املک
 صفت اسب جوان تربیت نشده .
 Ana انه
 پیشوند نفی مانند نا، مثل : انه مس یعنی ناشنوا .
 Ana anjan انه انجن
 انه انجه
 خرد نشده، ریز ریز نشده .
 Ana āvjyn انه آوجین
 انه ویس
 از حشووزا ایدپاک نشده، در باره غلات و حبوبات می‌آید .

تندوفوری .
 الپر (تا)
 از روی کنایه به افراد جسور و متهور گفته می‌شود، گویا در اصل نام پرنده‌ای است .
 Alerd الرد (تا)
 گله‌ی دام‌هایی که شیر نمی‌دهند اعم از نروم‌دینه .
 Aleš الش
 واحدی در طول است، معادل از انگشت میانی تا آرنج .
 Aleš الش
 عوض، چیزی بجای چیز دیگر .
 Alešāv الشاو
 آب‌زایدی که پس از گرفتن پنیر از شیر باقی می‌ماند .
 Almand المند
 اهل‌مند، یار و درداگاه .
 Aleng النگ
 از فنون کشتی است، گیر دادن پایه‌ی حریف .
 Alang النگ
 مانع، سنگ‌اندازی و کارشکنی .
 Alo الو
 ارو
 آلو .
 Ama امه
 ما .

An bast	ا ن ایست	Ana ber	انه بر
قرص و محکم . مقایسه شود با		نا بریده ، نا چیده ، مثل : انه	
Han bast	پهلوی .	بره پس یعنی گوسفندی کسه	
Anbor	انبور	پشمش چیده نشده است .	
	خزه .	Ana čar	انه چر
Anjyl	انجیل	نا چریده .	
Ēnjyl	انجیل	Ana ras	انه رس
	انجیر .	کال ، نارس .	
Anjy-yan	انجیین	Ana zān	انه زان
Anjē	انجه	Ana zon	انه زون
خرد کردن ، ریز ریز کردن .		ندا نستن به عمد .	
Anda	انده	Anazāny	انه زانی
Ana	انه	Anazeny	انه زنی
آنقدر ، از بس .		وا نمود به ندا نستن .	
Andačy	انده چی	Anaso	انه سو
Anačy	انه چی	چرا گاه قشلاقی قرق شده .	
به آن اندازه ، به آن قدر .		Ana šor	انه شور
Andom	اندوم	نا شسته .	
Ando	اندو	Ana mas	انه مس
گل اندود ، مال کشی کردن بام		حرف نشنو .	
ودیوار خانه با کاه گل .		Ana vaš	انه وش
Andyž	اندیز	عکس سوزان و سوخته .	
خوابگاه صحرایی و موقت رمه .		Antyk	انتیک
Aneštā	انشتا	عتیق .	
گرسنه .		Ana vaj	انه وچ
Aneštā del	انشتا دل	نا بافته .	
شکم خالی ، شکم گرسنه .		Ana har	انه هر
Aneštā varg	انشتا و رگ	نا خورده .	

	آن طرف ها .
Avare	اوره
Bavary	به وری
	از آن طرفی، آنوری .
Avasene	اوسنه
Avēzne	اوزنه
	هوو، آموستی .
Avaseneya det	اوسنه یه دت
Avēzn kela	اوزنیه کله
	دخترهوو .
Avaseneya zā	اوزنیه را
Avēzneya zoa	اوزنیه زوا
	پسرهوو .
Ava sāl	اوه سال
	سال نو .
Avē	اوه
Ava	اوه
	آن است .
Avēndo	اوندو [ط]
	افگانه ، جنین سقط شده .
Avān	اوان
Avēn	اون
	آنها .
Avāīřa	اواله [ط]
	چادر کوچک چوپانی .
Avrāza	اورازه (تا)
	راه سربالایی راست وعمودی .
Avro	اورو

	گرگ گرسنه .
Ang	انگ
Asala mēš	عسله مش
	زنبورعسل .
Angel	انگل
	گره .
Anga lān	انگه لان
mēšar	مشر
	ساختمان یا زمین ویژه ای که
	کندوها را در آن می چینند .
Angor	انگور
Anger	انگر
	انگور .
Angora došāv	انگوره دوشاو
Angera dšā	انگره دشا
	دوشاب انگوری .
Angyn	انگین
Engy	انگی
	ساس ، ازحشرات خانگی .
Ava	اوه
	نو، جدید .
Avatar	اوه تر
bavatar	به وه تر
	آنورتر، آنطرف تر .
Avar	اور
	آن ور .
Avara	اوره
Ageny	اگنی

bera بره

ابرو.

Avzār اوزار

افزار، ابزار.

Avyja اویجه

جای سکونتی که ساکنین آن

کوچیده باشند.

Avyzān اویزان

سرگشته و بلا تکلیف

Avyna اوینه

nemā نما

الگو، نمونه و مدل.

Aila ایله

Aigela ایگله

آن یکی.

Īsbyjena	ایسیجنه	Ezgamma	ازگمه [ط]
کارشپش کشی بادست، دنبال		چوب‌های نازکی که برد و طرف	
شپش‌گشتن در لباس . شپش		ستونهای اسکلت خانه‌ها بطور	
	جستن .	افقی نزدیک هم میخکوبی می-	
Esby	اسبی	کنند و فاصله بین آنها را گل	
Isby	ایسبی	میریزند تا بصورت دیوار درآید .	
	سفید .	Ezen	ازن
Esbyčō	اسبی چو (تا)	Enta	انته
	چوبک .	اینطور، اینچنین، اینطرف .	
Espa	اسپه	Ezena	ازنه
	سگ .	Entay	انتهی
Espaber	اسپه‌بر (تا)		از اینطرف .
نوعی بوته خاردار، که بطور		Ežger	اژگر
هرز در بها رسبز میشود و در اوایل		شاخه ریز و نورسته درخت که خشک	
پاییز خشک و از بین میرود .		و بی برگ باشد .	
Espa keta	اسپه‌کته	Esē	اسه
	بچه‌سگ .	Hēsta	هسته
Esperand	اسپرنند		هست .
Kodona	کودونه	Esā	اسا
اسفند، نوعی دانه گیاهی که در		Esa	اسه
آتش میریزند .			اکنون .
Espela	اسپله [ط]	Esāny	اسانی
سگ ماهی رودخانه‌ای .		Hsany	هسنی
Espy čāk	اسپی چاک		اکنون نیز .
Īspy čāk	ایسپی چاک	Esbej	اسبج
نوعی دانه علفی شبیه ارزن که		I.sby	ایسبی
در برنجزاران زیاد می‌روید .			شپش .
Eskat	اسکت	Esbjena	اسبجنه

Emēn	امن	پایه وستون چوبی .
	اینان ، این ها .	Ešte
Emsarda	امسرده	Išty
	ازین سو ، ازاین جانب .	مال تو ، از آن تو .
Emvare	اموره	Ešterā
Emvary	اموری	batera
	ازاینطرف .	برای تو .
Emyla	امیله	Eštany
Emigla	امایگله	اشتنی
	این یکی .	خودی .
Enjā	انجا	Eškajysa
Iā	اییا	Eškātena
	اینجا .	اشکا جیسه
Enjor	انجور	اشکاتنه
Emjor	امجور	شکافته شده . هیزم تخته ای که
	اینگونه ، اینطور .	بصورت خاج خاج از کُنده بدست
		آید .
		Eškel
		اشکل
		موش درختی .
		Eškam
		اشکم
		Eškamb
		شکم . مقایسه شود با
		پهلوی .
		Eškamašē
		اشکمه شه
		شکم رفتگی ، اسهال .
		Eškof
		اشکوف
		آرنج .
		Eglēl
		اغلل
		مغرور .
		Em
		ام
		این .
		Emān
		امان

ē	ا
هی، ای، از حروف نداست که دوستان نزدیک و صمیمی بویژه زنان با آن یکدیگر را خطاب می کنند .	
Ērē	اره [ط]
توت فرنگی وحشی .	
Ēgrāny	اغرانی (تا)
حالت التهاب و هذیان گویی براثر ترس شدید .	
Ēgan	اگن [ط]
چوب چهار تراشی را گویند که روی با م خانه های بومی بطور افقی روی تیرها گذاشته میشود و پایه تیرک های زیر سرچوب روی آن قرار می گیرد، در نواحی شاندرمن شنیده شده .	
Ēlāt	الات (تا)
کولی .	
Ēynakā	اینکا
Āvayna	آوینه
آیینه .	
Ēyvāna	ایوانه
Ayvona	ایوونه
در دیگ و پاتیل و امثالهم را گویند .	

یعنی اگر چیزی را برای هر کسی بخواهد به هر کسی عطا کند به من رغبت نمیکند و برای من نمی خواهد.	Udār [ط] اودار	ستونهایی چوبی که در ساختن خانه های عشقلاقی به فاصله های معین بطور افقی جهت بالا بردن دیوار، روی هم می چینند و بعد دورش را کاهگل می کنند.
Ulas [ط] اولس	اور	تلخ و سیاه شده بر اثر ماندگی کپک زده و فاسد شده.
ممرز، درختی است جنگلی.	Ur	
Ulēš [ط] اولش	اورارسال	پیش پیرارسال، سال چهارم ماقبل.
گندم تیره رنگ و آفت زده را گویند.	Urārsāl	
اولنده	اوراغ توراغ	اصطلاحاً "به قوم و خویش و اهیل طایفه نامیده میشود.
پارچه نازک، ململ.	Uzgor	اوزگور
Uha [ط] اوه	تاج خروس، چوچول.	
گاوشاخ کوتاه، از انواع گاوهاست.	Uzangy	اوزنگی
	Uzango	اوزنگو
		رکاب.
	Uzyn	اوزین
	ترنانه، آنچه که بانان و برنج می خورند مثل خورشتها و مزه ها.	
	Uzyna	اوزینه
		چربی.
	Us	اوس
		رغبت و هدمان، مانند.
	Man Usny	من اوسنی

Yandena	یندنه	I	ای
	با هم .		یک .
Ijegāyna	ایجگاینه	Ibardan	ای بردن
De yandena	دینریند	Vybardē	وی بردن
	باهمدیگر .		فروبلعیدن .
Ičākenesan	ایچاکنسن	Ibezan	ایبزن
Vyčākenyē	ویچاکینه	yažan	یهژن
	فروشکاندن .		یکضرب .
I čamoš	ای چاموش	Ibassan	ای بسن
I čamoš	ای چموش	Vybastē	وی بسته
	واحدی در اندازه گیری ارتفاع		فروستن .
	برف ، به اندازه یک چموش --	Ibela	ای بله
	پا تاوه .		یک قلو .
	اجزای دیگر این واحد عبارت	Ipytan	ایپیتن
	است از :	Vypeštē	ویپشته
I gorēy	ای گورهی		فروانداختن و کوبیدن چیزی
I goravē	ای گوره وه		بر زمین .
	به اندازه ی بلندی یک جوراب	Itaj	ایتج
	(حدود ساق پا)	Vytaj	ویتج
Ičykyra	ای چیکیره		سراشویی .
	به بلندی زیر زانو -- تا زیر	Itekenesan	ایتکنسن
	زانو .	Vytekenyē	ویتهکنیه
Izeng	ای زنگ		فروتکاندن . طرفی را از آخرین
	به بلندی زانو -- یک زانو .		دره ظروف خالی کردن .
Irān	ای ران	Ijārdan	ایچاردن
Iron	ای رون	Vyrvardē	ویرورده
	به اندازه ی بلندی ران -- یک		پایین آوردن .
	ران .	Ijegā	ایجکا

Izem	ایزم
Izem	هیزم، مقایسه شود با پهلوی .
Izyyan	ایزین
Vyžē	ویژه
	فروکردن و فروکوبیدن چیزی در زمین .
Iždeya	ایژدیه اشتها .
Ispya mazgat	اسپیه مزگت [ط]
	مسجد سفید. نام یکی از آثار تاریخی تالش است که در قریه دنیاچال واقع شده است .
Ispyt	ای سپیت [ط]
	بلندیهای سرسبز فرا ترا از نقاط جنگلی پوش .
Isarečel	ای سره چل یک دست مفصل .
Isefā	ایسفا بر انداز نمودن و نگریستن .
Išāra	ایشاره
Išā	ایشا اشاره .
Išpyrtyka	ایش پیرتیکه
Vyša pešo	ویشه یشو نوعی کربه وحشی خطرناک .
Ifāga	ایفاغه تکافو، کفایت .

Ikamar	ای کمر تاکمر، به اندازه ی بلندی کمرگاه .
I syna	ای سینه تاسینه - به اندازه بلندی سینه .
I Ğad	ای قد به اندازه ی قد انسان - یک قد .
I čer	ایچر
Vyčer	ویچر آبشار کوچک، آب باریکی که از ناودانی میریزد .
Ičyyan	ای چین
Vyeyyē	ویچیه چیدن بر رویهم .
Idotan	اید وتن
Vydaštē	ویدشته فرو دوختن، چیزی را به چیز دیگری در سطح دوختن .
Idyaštan	ایدیشتن
Vydyaštē	ویشته فرونگاه کردن .
Ira	ایره جاری، زن برادر شوهر .
Irasesan	ایره سن
Vyraste	ویره سته فرورسیدن - رسیدن به چیز یا کسی که به جانب پایین در حال حرکت است .

آویزان کردن، آویختن .
 Ilek ایلک
 عطش زدگی، ضعف وبی حالی
 براثر گرسنگی شدید را هم گویند.
 Ileverdenesan (تا) ایلوردنسن
 قورت دادن راحت ویکجا .
 Imej ایمج
 ویمج
 پرسه‌ی پنهانی. گام‌های
 شمرده و دزدانه .
 Imčasar (تا) ایمچه‌سر
 نوعی رقص دستجمعی و پیژۀ
 زن‌هاست . رقصنده‌ها دست به
 دست هم‌دیگر داده و یک‌دایره‌ی
 کامل تشکیل می‌دهند و آنگاه
 ضمن انجام حرکتی ملایم یک‌دیگر
 از رقصنده‌ها ترانه‌ی مخصوص
 ایمچه‌سر را خوانده و بقیه قسمت
 های کرش را تکرار می‌کنند .
 Inčyn اینچین
 نعل بندی .
 Ingelāv اینقلاو
 استفراف .
 Ivary ای‌وری
 یک طرفی، یک‌پهلویی .
 Ivatan ایوتن
 ویوته
 فروکندن لباس یا پوست از بدن .

Ifsenjenesan ایف‌سنجنسن
 Vysendenyē ویسندیه
 فروگسیختن .
 Ikar ākar ای‌کرا‌کر
 Vykar ākar وی‌کرا‌کر
 بسته و باز از مصدر بستن و باز
 کردن .
 Ikardan ای‌کردن
 Vykardē وی‌کرده
 فروریختن ۲ بستن درب .
 Ikossan ای‌کوسن
 Vykōē وی‌کوئه
 فروکوبیدن برسریک چیز .
 Igārdenesan ای‌گاردنسن
 Vygārdenyē وی‌گاردنیه
 فروخواستن ، چیزی را از
 روبرزمین نهادن .
 Igard ای‌گرد
 Vygarđ وی‌گرد
 نزول ، روبه‌فرودی .
 Igara ای‌گره
 Ikara ای‌کره
 یک‌دفعه ، یک‌باره .
 Ila ایله
 Igela ایگله
 یک عدد .
 Ilexenesan ای‌لخنسن
 Vyra ste وی‌رشته

Ivyardan

ایویردن

Vyvyardē

ویویرده

• رفتن به سرازیری

کودک نارس را گویند .	Āa	IT
Āčanēsan آچانسن	از الفاظ کودکانه است بمعنی	
Āsēramenyē آسرامینه	امربه خوابیدن .	
سردکردن، خنک نمودن .	Āabeka	مثل آابکه
Ācyyan آچیین	یعنی خواب .	
Ācyyē آچییه	Āparesan آپرسن	
عکس ساختن ویا فتن .	Āpare	آپره
Āx آخ	به سرعت ودریک آن از نظر	
Ax اخ	ناپدیدشدن .	
آن، آوخ .	Ātā venesan	آتاونسن
Āxār آخار	Atāvenyē	آتاو نیه
Āhyr آهییر	حرارت دادن، بمرزجوش	
آخر ، پایان .	رساندن .	
Āxāzny آخازنی	Ātrāzenesan	آترازنسن
سفارشی، تقاضا شده .	Ātrāzāvenyē	آترازاو نیه
Āxāznya آخازنیه	سنجیدن وزن .	
سفارش داده شده ، آنچه که	Ātarsesan	آترسنس
گزیده و تقاضا گردیده باشد .	Ātase	آتسه
Āxāšta آخاشته	گلوگیرمرگ ، مردن بر اثر	
خواستنه شده .	بند آمدن نای	
Āxra آخره (تا)	Ātašapo	آتشه پو (ط)
آخور .	خاکه چوب خشکی را گویند که از	
Āxer āber آخرا بر	تنه ی درختان پوکیده یا کنده های	
قرارمدارنهایی در مورد بده	خشک بدست می آید و برای گیراندن	
بستانهای مربوط به یک ازدواج ،	آتش از آن استفاده میشود .	
کابین .	Ātašasang	آتشه سنگ
Āxerāberašav آخرا بره شو	سنگ آتشرنه ، سنگ چخماق .	
شبی که مراسم آخرا بردر آن انجام	Ājanda	آجنده
می پذیرد .		

Āro (تا) آرو
 آسمان .
 Āzā آزا
 جدا ، سوا ، منفک .
 Āzār آزار
 نوعی بیماری شبیه حمله که مبتلا
 به آن دچار التهاب و هذیان
 گویی میشود و به هر سو جنگ می -
 اندازد .
 Āzāry آزاری
 مبتلا به بیماری آزار .
 Āzān آزان
 آزون
 قابل تشخیص ، مشخص .
 Āzānesan آزانسن
 آزنیه
 شناختن ، تشخیص دادن .
 Āzya آزیه
 سوگ ، عزا .
 Āzyan آزین
 آژرده
 دژیدن ، حلاجی کردن .
 Āssāra آساره
 استاره
 ستاره ، اختر .
 Āssāra šē آساره شه
 استاره شی
 Estāra šy ستاره دوزان ، پرستاره .

Ādaigyr آده ایکیر
 آده ویگیر
 آداویگر
 آدان
 آدوان
 آدو
 آدو
 آدام
 آدوم
 آدوان ۲ کارگر سرخانه ، مزدور .
 Ādoa آدوا
 آدویه ، به معنی میدهدنیو
 هست .
 Ādotan آدوتن
 آدشته
 یکی از مصا در چهارگانه دوختن
 است . به معنی دوختن از پهلو
 برای چسباندن و وصل کردن دو
 تیکه به هم . توضیح اینکه مصا در
 در تاتی و تالشی اغلب چهارگانه
 هستند .
 Ādojidoj آدوج ایدوج
 آدرزویدرز
 آدرزویدرز
 دوختن و فرودوختن .
 Āramyan آرامین
 آرمه
 نزدیک آمدن بخودی خود از
 رمیدگی و گریز پایی به نزدیک
 خانه و خوابگاه . در مورد چهار -
 پایان میآید .

Āftāva čyra آفتا وچیره
زاویه تابش آفتاب .

Āfelkysa آفلکسه (تا)
رنگ پریده و بیحال، بیمارگون .

Ākardan آکردن
آکرده

گشودن، باز کردن و ولونمودن .

Āgardesan آگردسن

Agardestē آگردسته
برگشتن ، مراجعت .

Āgrasesan آگرسسن

Agrasē آگرسه

روشن شدن و بگل آمدن ذغال،

گرگرفتن و سرخ شدن، گداخته
شدن .

Ālex آلخ

Ālēx آلهخ

آنچه که در میخلد و موجب بند

شدن به چیزی میشود . آلهخ

داشتن در اصطلاح بمعنی داشتن

قصد درگیری و پایبند شدن با

دیگران است .

Ālāfesan آلهفسن

Āvyndē آوینده

یافتن ، پیدا کردن .

Ālāv آلاو

الو، گرما و هاله داغ .

Ālāva آلاوه

Asrangesan آسرنگسن

Āsrange آسرنگه

اقدام به حاشا نمودن .

Āsmān Ğerre آسمانه غره

Geraxena گره خنه

آسمان غرومبه .

Āsotan آسوتن

Āsotē آسوته

روسوزانیدن مثل سوزانیدن

موی کله پاچه .

Āsyāv آسیاو

Āsāv آساو

آسیاب .

Eškama Ğalya اشکمه قلیه

زونج، گوشت و پیه پخته که در

شکم گوسفند گذا رند و مصرف کنند .

Āšandan آشنندن

Āšandē آشنده

تکان دادن گهواره .

Āftāv آفتا و

آفتاب . از قراین فولکلوریک

چنین پیدا است که پیش ازین به

آفتاب خور میگفته اند مثل

نام های مونث خوری سو، یعنی

نور خورشید که متداول بوده و

از جمله کسانی که این نام را

داشتند همان معشوق سید شرفشا

دولایی بوده است .

Āmonyē	آمونیہ
	نشان دادن .
Āmandan	آمندن
Vyxetē	ویخته
	خسته شدن، درتالش و دلاب
	Cēkyste نیز تلفظ میگردد .
Āmandylē	آمندیلہ
čēky	چہکی
	رفع خستگی، نفس تازه کردن .
Āmojan	آموجن
Āmyyan	آمیین
	مایہ ماست بندی .
Āmyan	آمین
Āmē	آمہ
	آمدن .
Ānan	آنان
Ānoē	آنوئہ
	رساندن و نهادن چیزی بر لبہء
	چیز دیگر، تماس دادن دولبہ
	بہم .
Āv	آو
	آب .
Āvarā	آوہ را
	راہ آب .
Āvasta dasmāl	آوستہ دسمال
	روسری .
Āvasara mej	آوہ سرہ مج
	کسی کہ بمنظور نگہداری از آب

Ālva	آلوہ
	گل مالی نازک کف محل سکونت
	را گویند .
Ālāvenesan	آلاونسن
Ālāvenyē	آلاونیہ
	از گریہ بازداشتن .
Ālak	آلک
	پخت، لبہ پهن .
Āloz	آلوز
Ālyz	آلیز
	درہم ریختہ و نامرتب، اوراق .
Āloz vāloz	آلوز والوز
Ālyz vālyz	آلیز والیز
	درہم و آشفته، واچیدہ و بہم
	ریختہ .
Ālos	آلوس
zyāl	زیال
	ذغال .
Ālona	آلونہ
Ālna	آلنہ
	خاشاک، آشفال .
Āmān	آمان
	امان، زنہار .
Āmān Āmān	آمان آمان
	نام رقص و آہنگی مشہور و اصیل
	در شاہرود و نام آہنگی مشہور و
	اصیل و بیژہء عروسی درتالش .
Āmānesan	آمانسن

Āvjynysa	آوجینیسه
Vyšta	ویشته
از حشوو زواید پاک شده در باره	غلات میآید .
Āvxār	آوخوار
Āvxor	آوخور
	لیوان .
Āvxor Āvxorē	آوخور آوخوره (تا)
	نوعی باز نیست .
Āver	آور
Āvēr	آوه ر
	آبستن، در مورد حیوانات حلال
	گوشت اغلب استعمال میگردد .
Āvnos	آونوس
Āvjel	آوجل
	آب آگین، چیزی که بر اثر ماندگی
	در آب و رطوبت آب ور چیده باشد .
Āvnošt	آونوشت
	نوعی پرنده است ، چوب پا .
Āvayz	آویز [ظ]
	نسل دوم زنبور عسل در یکسال .
Āhyn	آهین
Āsen	آسن
	آهن، مقایسه شود با Āsen پهلوی .
Āyr	آیر
Ayr	ایر
	نشان شده ، تفکیک و تمیز .

در امتداد نهر و جوی آب رفت و	آدم میکند .
Āvassan	آوسن
Āvastē	آوسته
	بستن ، بستن چیزی به جایی .
Āvalyka	آوه لیکه
	پوست افشانده . گردوی رسیده
	را گویند که پوست سبزش خشک و
	از پوست درونی جدا شده باشد .
Āva moč	آوه موج
Avakyja	آوه گیجه
	گنجشک آبی، از پرندگان است .
	ماهی خورک .
Āvāj	آواج
	باز ، عکس بسته .
Āvāderz	آوادرز
Āvādērz	آوادرز
	چیزی که آب به خود جذب کرده
	باشد مثل زخمی که بر اثر جذب آب
	خارجی مزمن شود .
Āvāzan	آواژن
Āvāžan	آواژن
	آب کشیدن درون ظرف .
Āv-āgatan	آواگتن
Āvāgētē	آواگته
	آب کشیدن شیئی شسته .
Āvtāva	آوتاو
	آفتابه ، لولهنگ .

افرا، نوعی درخت جنگلی است.	Ba	ب	پیشوند تصدیق مثل : بژیم
Bāšleġ			Ba-žym میزنم، همچون پیش-وند می در فارسی .
طیلسان. شولا: به چادرزنها	Bā	با	بیاید.
شبيه است. از نوع پشم معمولابه	Bābā Torkemān	با با ترکمان	
رنگ سیاه و از شال کلفت کسه	Bābā kamon	با با کمون	رنگین کمان، قوس و قزح .
تالشی های کوه نشین اغلب	Bāt kaš	بات کش	وسيله ای از شاخ گاو و برای
به سرمیگذارند. این واژه			حجامت کردن. در تالشی خجامت
ظاهرا "ترکی بنظر میرسد. گویا			گویند.
جانشین واژه اصلی منسوخ			باج
شده ای می باشد.			بواج
Bāġma		باغمه	بگو.
از بیماریهای گلوست. خناق.			باچه (تا)
Bākle		باکله	لفظ راندن گوساله .
		با قلا .	بارزن
Bāmē		بامه	بارژن
Uma		اومه	ریسمانی کلفت ویژه بستن بار
		آمد .	بر پشت چهار پایان .
Bāmoča		باموچه	باره مال
moča		موجه	چهار پای باری .
		ذرت .	بازیان
Bān		بان	بازن
Bon		بون	النگو، دستبند .
		بام .	باسکم [ط]
Bānka		بانکه	
		باک، دبه، گالن .	
Bāya		بایه	
		عرضه کننده .	
Bejār		بجار	

Bara	بره
	بهره .
Berā	برا
	برادر .
Barāmē	برامه
barma	برمه
	درآمد .
Bera čy	بره چی [ط]
	زکام ، ریزش آب از بینی را اثر
	سرما خوردگی شدید .
Barz	برز
	بلند .
Berrazā	بره زا
Bervarazā	بروره زا
	برادرزاده .
Barzeko	برزکو [ط]
	کوه بلند ، نام کوهی است در ناحیه
	تالش و لابل و نام زیارتگاهی
	بر فراز آن . گویا زیارتگاه
	مزبور آنرا مگانه شیخ جنید فرزند
	شیخ کشفی معروف که از نزدیکان
	شاه طهما سب بوده ، میباشد .
	دوبیتی زیر منسوب به جنید
	است :
	جنیدم ته چرا به باغ و بسون
	خرده رورنی بیگره ول بدسون
	همه شادین اشتن نوا بهاری
	اشته دل هنتره فصل زمستون

	شالیزار
Bejāra kār	بجاره کار
	کاردر شالیزار .
Bejārakaš	بجاره کش
	کشتگر بجار .
Bejāra marz	بجاره مرز
	دیوارهای مربوط به کرت‌های
	شالیزار .
Boxtem	بختم
	بهتان .
Baxš	بخش
	تقسیم .
BaxšĀkardan	بخش آوردن
Baxš kardē	بخش کرده
	تقسیم کردن .
Baxša	بخشه
	بخش کوچکی از چیزی که رایگان
	به کسی داده شود .
Bar	بر
	درب .
Ber	بر
	شاخه های نازک و بته های کوچک
	خاردار را گویند .
Bar	بر
	جفت گیری منجر به حامله شدن
	، جفت گیری .
Bera	بره
	ابرو .

BarGētē	برگته
برگرفتن، مثل برگرفتن بچه ازگهواره .	
BarGenesan	برگنسن
Bargenestē	برگنسته
برافتادن	
Beramesan	برمسن
Beramē	برمه
گریستن .	
Beren	برن [ط]
نام دو منطقه بیلاقی درتالش دولا ب.	
BereNa	برنه
بریدگی یکدورباریک از پوست تنه درخت ، کت خوردگی ، اینکار بمنظور خشکاندن درخت انجام می گیرد .	
BaraNdān	برندن
BaryaNdē	برینده
برانداختن ، بزمین زدن .	
BarvazeNesan	بروازنسن
Barvāzenyē	بروازنیه
درکردن ، به بیرون راندن .	
Baryja	بریجه
Barja	برجه
دریجه ، پنجره .	
Beryan	برین
Beryē	بریه
بریدن با قیچی ، چیدن پشم و مو .	

	معنی :
جنیدم تو با غوستان را برای چه میخواهی . کودک خردسالسی که نداری تا گل بدست بگیری د همه شادمانند از بهار تازه خود دل تو چنان فصل زمستان است	
Bares	برس [ط]
گذرگاه تنگ مصنوعی در مراغه را گویند .	
Baršyan	برشیین
Baršē	برشه
بیرون رفتن ، خارج شدن .	
Barkardan	برکردن
Barkardē	برکرده
بیرون کردن .	
Berra koa	بره کوآ
Čar	چر
کوهه شاخه های نازک خاردار ، بوته انبوه خاردار .	
Bargatan	برگتن
Bargētē	برگته
جفت گیری کردن ، هم بستن .	
Bergaz	برگز
BerGēz	برگز
نوعی جارو ویژه رفت و روب - محوطه ، از شاخه های نازک درخت یا خاربوته ها .	
BarGatan	برگتن

	بجنب ، زودباش .
Bemej	بمچ
Bepe	بپه
	راه برو .
Bale	بله [ط]
	میوه درخت بلوط .
Bala	بله
	فرزند ، بچه ، اختصا " درمورد انسان و گاه درمورد آهوان می آید .
Balale	بله له
	بله + پسوند له که میبین تلطف و دلسوزی عمیق است .
Balta	بلته
	نوعی تبرماشینی .
Balēta	بله ته [ط]
	درب پرچین .
Bēl	بل
	دندان گراز ، عاج فیل .
Balēlē	بله له
	نالش درد آلود دامها .
Balaġ	بلغ [ط]
	بچه گاو میش .
Baleng	بلنگ
	نوعی کلنگ یک دم که اغلب جهت شخم زدن در نواحی کوهستانی مورد استفاده قرار میگیرد .
Belbo	بلیو (تا)

Baryngā	برینگا
Barengā	برنگا
	درگاه ، آستانه در .
Bēz	بهز
	انزجار - بیزار .
Beza	بزه
	بزغاله .
Bezāz	بزاز [ط]
	زنبور عسل کارگر .
Bezačāren	بزه چارن
Bezapā	بزه پا
	چوپان بزها ، چرادهنده بزها .
Bezy	بزی
Bežy	بژی
	امربه زیستن .
Bezyāš	بزیاش
Bežyāš	بژیاش
	زننده باشی .
Bezyves	بزیوس (تا)
	زیست .
Besk	بسک
	سیخ کباب .
Beğ	بغ
	اخم بغض آلود .
Bela	بله
	قلو .
Belev	بلو
Belēky	بلکی

انواع سبزیجات خشک و خرد شده
مانند شوید خشک .

بن
زیر .

بنه
واحد شمارش گیاه ، نهال و بنه .

بناره
بنیان ، زیر بنا .

بن بن
زیر زیر ، نه دیگ شیرجوشا سده
را گویند .

بنجوغ
سر سلسله یک خانواده .

بند
گردنه . خط الراس مرزی رشته
کوهی که بین دو استان یا
سرزمین متفاوت واقع شده
باشد .

بندینه [ط]
پشته ای از شاخه های نازک و
پر برگ درخت که میانش بسته
باشد . بندینه را از شاخ و برگ
های شیرین برای تعلیف بره ها
و گوساله ها تهیه میکنند .

بندسر
گوشه ی پایین .

بنوت [ط]
دام مادینه ای که بمنظور تکثیر
و ازدیاد نسل رایگان داده می-

شود .

بوآجر Boājar

بوآژر Boažar

بوپناک .

بوج Boj

ولدزنا .

بور Bor

مایل به طلایی .

بوربورو BorBoro [ط]

الیکائی ، نوعی پرنده کوچک
اندام .

بوره Bora [ط]

رنگ و نشان گوسفندی است که
سروریش بدون نشانه ی مشخص
مایل برنگ طلایی باشد .

بورچم Borčam [ط]

رنگ و نشان گوسفندی که از
بنا گوش تا شقیقه اش برنگ
مایل به طلایی باشد .

بورچم کر BorčamKer [ط]

رنگ و نشان گوسفندی که از
بنا گوش تا شقیقه اش مایل به
طلایی و گوشهایش نیز کوتاه
باشد .

بورچول Borčol [ط]

رنگ و نشان گوسفندی که قسمت
های مختلفی از بدن و سر و
رویش بدون علامت طبیعی دیگر
مایل به طلایی باشد .

Borčolker [ط] بورچول کر
رنگ و نشان گوسفندی که قسمت
هایی از بدنش طلایی و گوش -
هایش کوتاه باشد .

Borda (تا) بورده
از غذاهای محلی است ، خورشتی
که با عدس و پیاز و سیب زمینی
و گاه با چغندر تهیه میشود .

BorKer [ط] بورکر
رنگ و نشان گوسفندی که سر و
رویش بدون نشانه مشخص دیگر
مایل به طلایی و گوشهایش نیز
کوتاه باشد .

Borem بوم
کاج عروس ، گلتاج افتخار ،
چیزی که بصورتی خاص تدارک
دیده میشود و بجای کاپ در
مسابقات به فراول میدهند ،
وسایل تزیین این گلتاج
میوه ، پارچه ، لباس ، جوراب و
... میباشد .

Boz بوز
پاشنه
Bozbeland بوزبلند
پاشنه بلند .

Boğ بوغ
رطوبت ، بووهوای نم .

Bofer بوفر

اخگر ، جرقه ، ذره های کوچک
سوزان که از آتش به اطراف
می جهد .

Bok بوک
محل لبها و دوردهان .

Bokla بوکله
لبه های اصلی ، قسمتی از نان که
هنگام پخت در پایین تنور
قرار گرفته و برشته و نسبتاً
کلفت میشود .

Bol بول
۱- رشته ای ویژه ای از شاخه های
نازک و بلند درخت که تاچه های
هیزم و برگ و غیره را با آن می-
بندند .

۲- دانه های سرخ رنگ همراه
با خارش شدید که بر اثر تماس
بدن با زمین نمناک جنگل
سرایت میکند .

Bolek بولک

Bolaka بولکه

بیلچه ، کج بیل کوچک برای
بستانکاری

BolGa [ط] بولگا

دور و اطراف محل زندگی دام
ودا مدار که مدتی مورد استفاده
قرار نگرفته و علف تازه در آن
رشد یافته باشد .

By	بی
Basy	بسی
	باید، بايست .
Bēy	بهی
Bay	بهی
	پیش بهاء .
ByBy	بی بی
Pepo	پیو
	عمه، خواهر پدر .
Byjāma	بیجا مه
	پیژا مه .
Byčĕk	بی چک
	نشستن نیم خیز .
Byzylā	بی زیلا
	لاغرونازک در مورد آدمها می - آید .
Bysk	بیسک (تا)
	لاغر بلند .
Bysky	بیسکی
	کسی که لاغر و بلند باشد .
Bygā	بیگا (تا)
	محل نشعاب از جوی یا نهر آب .
Bylā	بیلا (تا)
	آدم ولگرد و لالایی را گویند گویا اول نام کسی بوده .

Pādār	پا دار [ط]	Pē	پ
	ستونی چوبی و مکعب که بطور افقی در وسط اطاق یا چادر قرار میگیرد که بخش اصلی اتاق یا چادر را از بخش فرعی جدا میکند .	Dada	دد پدر .
Pārsang	پارسنگ	Pāben	پابن
	وزنه کوچکی که با آن دو کسف ترازو را با هم موازی و شاهین را میزان میکنند .		زیرپا ، قسمت پایین اتاق روبروی درب .
Pārgā	پاری [ط]	Pāpelyng	پاپلینگ
	چادر بزرگ ، خانه های چوبی بیلاتی که با چادر و پوشی شده باشد .	Pātypyla	پاتی پیله
Pārna Mā	پارنه ما	Pāta	پاته [ط]
	گاو را گویند که یکسال از زایمانش گذشته باشد .		کسی که پایین تنه اش لخت باشد .
Pāryna	پارینه	Pātāny	پاتانی
Pārna	پارنه	Pātny	پاتنی
	به گوساله یکساله میگویند .		نوعی جوراب بدون ساق شبیه گیوه ، گویا اصلاً تاتی است .
Pāz	پاز	Pātyng	پاتینگ [ط]
	تکه ای چوب یا فلز که بمنظور شکافتن کنده با تبر ، درشکاف آن قرار داده و بر رویش می کوبند .		پادنگ ، از بازار قدیمی برنج - کوبی است .
Pāsar	پاسر	Pājema	پاجمه [ط]
Pāstar	پاستر		نوعی شلوار زنانه مثل دامنی پرچین از ۷ تا ۱۵ متر یا رچه الوان
	لگد .	Pāč	پاچ
Pāsar Pāsarē	پاسرپاسره		آدم قد کوتاه را گویند .
Pāstar Pāstarē	پاسترپاستره	Pāča Bā Klē	پاچه باکله
		Pāča Bā Kle	پاچه باکله
		pāčyla	پاچیله
		Pārya	پاریه
			جای پا ، نشانه پا .

	پروانه .	
Pet	پت	
	کف . کف مابون و آب .	
Peta	پته	
	کسی که نوک زبانی تکلم می - کند .	
Petro	پترو [ط]	
	عمل پاکسازی کندو که بوسیله زنبور عسل در آنها صورت می - گیرد .	
Patan	پتن	
Patē	پته	
	پختن .	
Pajyna	پچینه	
	رفو - تیکه پاره دوزی .	
Pečo	پچو	
Pešo	پشو	
	گره .	
Pečoa Keta	پچواکته	
Pešoa Keta	پشواکته	
	بچه گره .	
PaxarPaxarē	پخر پخره	
	به سرو کول هم پریدن ، اصطلاحی است .	
Pexesa	پخسه	
Pexesta	پخسته	
	پخیده ، پلاسیده .	
Pexem	پخم [ط]	

	نوعی با زیست . لگدزدن بهم .	
Pā kerāya	پاکرایه	
Pā kerāha	پاکراهه	
	حق القدم .	
Pālotā	پالوته	
Pāloa	پالوئه	
	نوعی فرنی غلیظ که با آرد گندم و بزنج و مواد شیرین و کره درست میشود .	
Pā māla	پا ماله	
	نشان پا ، علامت ضرب پا .	
Pāmelangā	پا ملنگا	
	مچ پا .	
Pānza	پانزه	
	پانزده .	
Pāno	پانو [ط]	
	نوعی علف است . مابونک .	
Pāvra	پاوره	
Pābara	پابره	
	لنگه شلوار . دمپای شلوار .	
PāyPāy	پای پای	
Pāyza	پایزه	
	پاییزه ، مربوط به موسم پاییز .	
PāyzaAsyf	پاییزه اسیف	
Pāyza syf	پاییزه سیف	
	سیب پاییزه . یکی از انواع سیب هاست .	
Papo	پیپو	

Pera پره
 لشکرزنبور عسل را گویند
 هنگامی که دور ملکه گرد آیند .

Parxan پرخن(تا) |
 انعکاس ، پژواک .

Perza پیره |ط|
 آهو، دربین تات ها آهو گفته
 میشود .

Perzakona soa پیره کونه سوئه |ط|
 رنگ و نشان کوسفندی که یک
 رنگ سیاه و قسمت میانی و دمیه
 تا انتهای دمش سفید باشد .

Perza Kona Vanaš پیره کونه وناش |ط|
 رنگ و نشان کوسفندی که مایل
 به رنگ بنفش و قسمت میانی
 دمیه تا انتهای دمش سفید
 باشد .

Parzon پرزون

Parzen پرزن
 صافی، مثل صافی چای . وسیله
 مخلوطی که مایعات را بمنظور
 تصفیه از آن عبور میدهند .

Parzonesan پرزوتسن

Parzonyē پرزونیه
 تکاندن . افشردن . ۲- از صافی
 عبور دادن و تصفیه کردن .

Parasar پره سر

ساقه تازه رست تمشک وحشی که
 آن را در بها رچیده و میخورند .

Parx پرخ
 ظرفی مسی سفید نشده که رنگ
 سبز- اسید- در آن ظاهر گردد .

Pera پره
 دسته انبوه زنبور عسل .

Parē پره

Pary پری
 پری روز .

Paraben پره بن
 زیرلبه . مثل زبردا منه شیر-
 وانی .

Parčak پرچک
 پرشکسته ، مجازاً " بمعنی مایوس
 و دل شکسته .

Parčel پرچل
 نامیزونا مرتب ، دست و پا
 چلفتی .

Parčyan پرچین

Parčyē پرچیه
 عارضه ای را تحمل نمودن و
 جورش را کشیدن .

Perd پرد

Pard پرد
 پیل .

Para پره
 دا منه شیروانی را گویند . لبه .
 حاشیه .

یک چیز شکسته .

Pazyra پزیره

بیات . نان مانده .

Pas پس

میش ، گوسفند ماده ، درنواحی
شمال غرب تالش دولا ب گوسند
نامیده میشود .

Pasāi پسایی

yandepas بینده پس

پیایی ، پشت سرهم .

PesenGoGāl پسنگوگال

Bāmbāza بامبازه

جانوری است سیاه رنگ از
خانواده قاب بالان به اندازه
متوسط فندق که اغلب در اطراف
تپاله احشام میگردد . سرگین
گردان .

Pasyna پسینه

هیزم نیم سوخته .

Paš پش

پس ، عقب .

Pašāsor پشاسور

غذای بعد از شام ، سحری .

PašĀGard پش آگرد

PasĀGard پس آگرد

عقب گرد ، برگشتن به عقب .

Peštākar پشت آکر

Peštākar پشت آکر

نام یکی از شهرک های بخش

تالش دولا ب ، گویا قبلا "شیطونه

بازار (بازار شیاطین نامیده

میشده) که اکنون روزهای سه -

شنبه در آنجا بازار میشود .

Parē šav پره شو

Parya šav پریه شو

پری شب .

Parak پرک

از انواع بیماری های دامی

است . تب ولرز .

Parē Genān پره گنا

Parā Genē پراگنه

پری روزها .

Paran Gela پرن گله

Pesa پسه

دامنه ، گوشه ، پیرهن و دامن .

Parvejyn پروجین

Parvyn پروین

الک . آردبیز .

Parēyna پرینه

Āarna پرنه

پری روزه ، اشاره به پری روز .

PazGa پزگه

PezGa پزگه

تراشه نازک و خارمانند چوب .

PazG یزگ

تیکه نازک و کوچک جدا شده از

Pelarze	پلرزه
	تیکه پارچه‌ای که در آن چیزی بسته باشند، مصغریقچه .
Palk	پلک
Pala	پله
	نیمه، خاج، پاره، قاش .
Pelk	پلک [ط]
	چوب زیر حلب با مخانه‌ها را گویند .
Palangā	پلنگا (تا)
	جای پلنگ، کوهی در بخش غربی کلور مرکز شاهرو دخال .
Palo	پلو
	پهلو .
Famba	پمبه
	پنبه .
Pamba Asyf	پمبه اسیف (تا)
	سیب نرم مثل پنبه، از انواع سیب‌های نرم و زودرس .
Pan	پن
	پهن، فراخ .
Panjā	پنجا
Pēnjā	پنجا
	اعدد پنجاه ۲- واحدی در وزن معادل ۵۹۰ تا ۶۰۰ گرم .
Panjak	پنچک
Pēnjak	پنچک
	ایام العجوز .
Pand	پند تا

	پشت سر . عکس رودر رو .
Peškel	پشکل
Der	در
	پشکل، مدفوع بز و گوسفند .
Pašekonē	پشه‌کونه
Pasekonē	پسه‌کونه
	ستره، پس‌پسکی، از جهت عکس .
Pašma	پشمه
	پشم .
Pašy	پشی
	قاطی، درهم .
Pašy Āšy	پشی آشی
	قاطی پاتی، درهم و برهم .
Pašyar	پشیر [ط]
	نسبت دونفری با هم که دام‌های خود را جهت نگهداری مشترک قاطی کرده باشند .
Pef	پف
	شش - جگرسفید .
Paftēr	پفتر [ط]
	نرم و ورآمده .
Peker	پکر (تا)
	عکس فرزند مستعد .
Pel	پل
	دیلم‌چوبی .
Pel Pel	پل پل
	لفظ جوشیدن تند مایعات .
Pelā	پلا
	پلو، کته .

Polaky پولکی

قسمتی از چهارپایان که
بر روی کپل قرار میگیرد و
تسمه چرمی پهنی را نگه میدارد
که مانع پیش رفتن پالان به جلو
می گردد .

Ponaš پونش

Poněš پونش
پشه .

Pyprāštan پیپراشتن

Peprāštē پپراشته
چیزی را عمود به جایی تکیه
دادن .

Pytexesan پی تخسن

Pētēxystē پته خسته
برشوریدن . مورد حمله شدید
لفظی قرار دادن .

Pytan پیتن

Peštē پشته
پیچیدن . ۲- عمل خشکاندن
بیضه چهارپایان .

Pyča پیچه
گیس . بافته .

Pyčekesan پی چگسن

Pěčekē په چکه
فراچسیدن مثل چسیدن به
تنه درخت بمنظور بالا رفتن
از آن .

آبگیر کوچک ، برکه سطحی و
دست ساز .

Pandām پندام

Pandom پندوم
آماس . ورم کردگی شدید و
وسیع .

Panz پنز

کلوخ چمن یا گل یا بریده ای از
چمن و گل .

Panzabo پنزه بو

خنجیر، بوی سوخت مو و مواد
مشابه .

Po پو

نخ پشمی .

Pot پوت

واحدی در وزن معادل ۱۶ کیلو
گرم این کلمه با یدروسی با شد .

Pota پوته

پوکیده .

Pojakyja پوجه کیجه [ط]

• کویری . نوعی پرند است به
رنگ خاکستری .

Pos پوس

پوست .

Poš پوش

خاشاک ، پرکاه .

Polaka rā پولکه را

مادگی . محل عبور دکمه در لباس .

	بزرگ .
Pylex	پیلخ
Pēlex	پلخ
	فراآویختن، چسیدن و آویخته شدن به چیزی در ارتفاع .
Pyxaltesan	پیخلتسن
Pēxaletē	پخلته
	واژگون شدن .
Pyvārdan	پیواردن
Pērvardē	پرورده
	بالا آوردن، قی زدن .
Pyvjyan	پیوجین
Pēvjyē	پوجیه
	بدو خوب نمودن و برگزیدن .
Pyvaštan	پیوشتن
Pēvaštē	پوشته
	فرا پریدن، جهیدن به روی چیزی بلند .
Pēyvandy	پیوندی
Payvandy	پیوندی
	نامزد .

Pydotan	پی دوتن
Pēdaštē	پدشته
	فرا دوختن، دوختن تنه از پایین به بالا .
Pyraž	پیراژ [ط]
	ریسمان نازک و کوتاه .
Pyarzan	پیرزن
Paržēn	پرژن
	نامادری، زن پدر .
Pyarzana Xāv	پیرزنه خاو
ParžēnaXālā	پرژنه خالا
	ناخواهری، دختر نامادری .
Pys	پیس
	کچل .
Pyšāsor	پیشاسور
	غذای پیش از شام . افطار .
Pyšdavazē	پیش دوزه
Nārdavaze	ناردوزه
	سبقت جستن .
Pyškāvel	پیشکاول
	عمل هموار سازی شالیزار
Pygen	پیگن
Pēgen	پگن
	برخوردا تفاقنی .
Pyla	پيله
	واحد شمارش ذرت و باقلا .
Pylla	پيله
Yāl	یال .

نوعی ظرف آب سفالی کوچکتر از خم .	Te	ت	تو ، ضمیر شخص دوم مفرد .
Täryk-O Rošen تاریک و روشن	Tā	تا	۱- واحد شمارش گل و برگ و علف ۲- برابر همتا ۳- تاجه ، یک قسمت از بار چهارپایان ۴- اصطلاحی در بافندگی بمعنی تار و هریک از گره‌هایی که با میل میان‌دارند .
Täryke Rešen تاریکه روشن تاریک و روشن . گرج و میس صیح .	Tāt	تات	کسی که زبان تاتی سخن می - گوید .
Tāzly تازلی (تا)	Tāty	تاتی	یکی از زبانهای ایرانی که اکنون حدود نیم میلیون نفر در ایران و شوروی بدان تکلم میکنند .
از انواع سیبهاست . در اواخر تابستان میرسد نسبتاً "درشت و کمی سرخ است و دوام چندانی ندارد .	Tājenesan	تاجنس	
Tās تاس	Tājenyē	تاجنیه	تاختن .
Tāsa تاسه	Tāx	تاخ	چکه ، قطره ، بتاتی می شود
کاسه .	Čakka		
Tāsyān تاسیان (تا)	Tārma	تارمه	بارانی تند که زود بند می آید .
خلوت و آرام . خلاء . آرامش و خلوت ملال انگیز .	Tārenja [ط]	تارنجه [ط]	نوعی خم با کردنی نسبتاً "بلند و تنه‌ای باریک :
Tākevyr تاک ویر	Tārya [ط]	تاریه [ط]	
تک و توک . عکس جمع وانبوه .			
Tāleš تالش			
نام شهرستان تالش -- طولش - دارای مساحتی حدود ۳۶۰۰ کیلو متر مربع و حدود ۱۷۰ هزار جمعیت برابر آمار ۱۳۵۵ ، میباشد . تالش از دو قسمت کوهستانی و جلگه‌ای تشکیل شده و ساکنین نواحی کوهستانی آن دامدار و اهالی جلگه عمدتاً "کشاورز			

برنجکارند .

شهرستان تالش دارای سه بخش
بنام های تالش دولا ب ، ماسال و
شاند رمن و کرگانرود است و
مرکز آن شهرهشتپروازنظر
تقسیمات کشوری جزاستان
گیلان می باشد . زبان تالشیها
موسوم به " تالشی " ست که از زبانهای
مهم ایرانی به شمار می آید .
بخشی از بومیان تالش نیز به
زبان های گیلکی و یا ترکی سخن
می گویند .

کلمه تالش بنا به عقیده بیشتر
صاحب نظران ، دیگرگون شده
کادوس " می باشد .

Tāmārzo تا مارزو
Tamārzo تمارزو
آرزو ، حسرت ، میل و رغبت
شدید .

Tān تان
Ton تون
ته ، عمق .

Tāna تانه
Tona تونه
جای پست و همواری و سنگلاخ
کنار رود .

Tāv تاو
تاب ، باهمه مفاهیم مختلفی

که در فارسی دارد .

Tāva تاوه
طرف مخصوصی شبیه ماهی تا به
که در آن حیوانات برشته می -
کنند .

Tāv ādān تا و آدان

Tāv ādoē تا و آدوئه

پرتاب کردن ، دور انداختن .

Tāvesā تا وسا

Davēsē دوهسه

چند لحظه پیش .

Tāvesan تاوسن

Tāvystē تاویسته

شتاب کردن .

Tāveš تاوش

شتاب ، عجله .

Tāv Kār تاوکار

کار با شتاب ، اصطلاحی است در
شالیکاری بمعنی موقعیت و
هنگامیکه در آن بذرسبز شده با
سرعت و تمام نیرو در طول زمانی
محدود جهت نشاء به شالیزار
انتقال داده میشود . زمان تاو
کار معمولاً " او آخر خرداد ماه هر
سال است .

Tāvenesan تاو نسن

Tāvnyē تاو نیه

تاب و حرارت دادن به عجله
و داشتن .

Terāš تراش (تا) .
 تاسوعا .

Terba. ترابه [ا]ط
 گویا همان تربت است . به
 زیارتگاه گفته میشود .

Tert تربت
 ترد، نرم .

Tarsāl ترسال
 ترسو، کسی که میترسد .

Teršālo ترشالو
 ترشاله

Teršāle ترشاله
 نوعی سبزی وحشی مانندی
 اسفناج یا مزه ترش که خام و
 پخته آن مورد مصرف قرار می-
 گیرد .

Terašt ترشت (تا)
 نوعی کلنگ دارای یکدم .

Teraf ترهف
 ترهف

Tērēf ترهف
 ترب .

Tarkadarz ترکه درز
 حاشیه قیچی نخورده پارچه که
 ریشه پس نمیدهد .

Terna ترنه
 ترنه

Lava لوه
 معده، شکم .

Taro ترو (تا)
 جوانه گل و شکوفه .

Teryj تریج

Tāya تایه
 توآ

Toa توده، انبوه انباشته به روی هم .

Tabarek تبرک

Tavarek تورک
 تربت، همه چیز متبرک و منقول .

Tatyna ته تینه (تا)
 محصوره ای کوچک در کنار ساختمان
 یا در باغات بدون دیوار که
 جهت نشستن و خوابیدن مورد
 استفاده قرار می گیرد، ته تیه .

Tex تخ [ا]ط
 رنگ آجری، نارنجی تیره .

Texajar تخه جر
 تخه ژر

Texāzar دازای لک و عیب از حالت
 تازگی و پیراستگی افتادن .

Taxs تخس
 جهد، کنکاش .

Taxyn تخین
 تحقیق و جستجو کردن و از ته و
 توی قضیه سردرآوردن .

Tar تر
 تر

Tasa تسه
 قهر .

Tara تره
 تاره

Tāra سبزیجاتی که بصورت پخته-
 مصرف میگردد، سبزی خودرو .

که در پهلو ظاهر میشود .
 Takan تکن
 مزه تند و سوزنده مثل طعم پیاز .
 Têil تل
 کاکل - کسمه .
 Tall تل
 Têl تل
 تلخ .
 Tela تله
 Čela چله
 چکه .
 Talār تلار [ط]
 ایوان خانه های چوبی؛ بالا -
 خانه .
 TelāGely تلاغلی
 Xerdelo خردلو
 بمقدارانندک ، مختصر .
 Talaf تلف
 ماده جفت جو . حیوانی که برای
 جفت گیری دنبال نمیکردد .
 Tala Gon تله گون [ط]
 پابه زا ، دامی حامله که زادش
 نزدیک باشد .
 Talmy تلمی
 چوب دست نازک ، ترکه .
 Telyt تلیت
 ترید ، مخلوط
 Talys تلیس
 کنف ، نخ گیاهی .

Tery تری .
 تیزو برا .
 Tazme تزمه
 Tazmy تزمی
 تسییح ، سبحه .
 Task تسک
 تنگ و چسبان .
 Těš تش
 شیب تند را گویند .
 Tašar تشر
 عتاب ، پر خاش .
 Tašyr تشیر
 Těšy تشی
 تشنه .
 Tek تک
 تک - منقار .
 Tak تک
 پهلو ، بین شکم و کمر .
 Takka تکه
 Načča نچه
 بز نربالغ .
 Tekla تکله (تا)
 روی تکه . بلندترین نقطه ،
 به اصطلاح تک تک .
 Takatāva تکه تاوه
 تک و تاب ، دستپا چگی .
 Takamasē تکمه سه
 Takamasy تکمه سی
 از بیماریهاست . درد شدیدی

	تلمبار، بالاخانه .
Tor	تور دیوانه .
Tora	توره
Dastak	دستک دیواره چوبی لبه‌بالکن .
Torba	توربه توبره . کیسه مخصوصی که در آن گاه وجور یخته وبه گردن چهار- پای می آویزند .
Tevej	توج [ط] گیاه‌های همیشه سبزا زخانواده پیچک وحشی که بر تنه درختان می پیچد .
Tosa	توسه [ط] توسکا . ازد درختان جنگلی است .
Tork	تورک قرقاول .
Torka Karg	تورکه کرگ قرقاول ماده .
Tavzē	توزه (تا) برملا . شهره به بدی .
Toška	توشکه بزنریکساله .
Tavağ	توق
Tabaja	تبعه طبق . مجمعه چوبی .
Tevel	تول گل ولای را گویند .

Talyša Kysa	تلیسه کیسه گونی، کیسه‌ای که با کتف بافته شده باشد .
Telyf	تلیف
Telfa	تلفه آستین .
Tem	تم هول، تکان ناگهانی .
Tamakysan	تمه کیسن
Tamakystē	تمه کیسته هن وهن کردن . نفس تندو مقطع کشیدن در حالت دردو التهاب .
	تمه کیم تمه کسبیم = شخص اول
	تمه کپی تمه کی = " دوم
	تمه که تمه کستی = " سوم
Tandalā	تن دلا تکانی که چهارپایان برای تکاندن چیزی از خود، بخود میدهند .
Tenger	تنگر زمهریری، سردوتگری .
Tangol	تنگول تنگنا، مجرای تنگ .
Tanoavāšen	تنواواشن تنورافروز، چوب بلندی که سوختنیهای داخل تنور را با آن هم میزنند .
Tanavy	تنه‌وی (ط)

	جوانه .	
Tyšk-o Nešon	تیشک و نشان	
Tysk-o Nešon	تشک و نشون	
	خط و نشان، علامت و نشانه .	
Tyg	تیگ	
ty	تی	
	خار .	
Tygena gora	تیگنه گوره	
Tya Gora	تیه گوره	
	جوجه تیغی .	
Tyla	تيله	
	تیره - گردویا شیعی گردکسه	
	هنگام بازی آنرا با ضرب انگشت	
	بطرف هدف می غلطانند .	
Tëynā	تینا	
Tanxā	تنخا	
	تنها .	
TynGyla	تینگیله	
	تلنگر، ضرب انگشت .	

Tom	توم	
	تخم، بذر .	
Toma Kela	تومکله [ط]	
	تومجار، محلی که بذرشالی را	
	قبلا" در آن سبز میکنند .	
Toneka	تونکه	
	پیژامه کوتاه .	
Tav	تو	
	تب .	
Tevār	توار [ط]	
	خرد و پخش و پلا شده بر زمین .	
Tevākār	تواکار [ط]	
	از انواع مزارع میباشد، بذر و	
	زمین یکسونیروی انسانی و	
	دامی و داشت از سوی دیگر .	
Tëy	تی	
Tay	تهی	
	تهی، خالی .	
Tya	تیه	
	میل جوراب بافی .	
Tytak	تیتک	
	مردمک چشم .	
TyTy	تی تی	
	لفظ کودکانه و عام که پرنده و	
	ماکیان معنی میدهد .	
Tyja	تیجه	
	علف های نوریس، چمن تازه -	
	دمیده .	
Tyšk	تیشک	

jezeğvezeğ	جزغ وزغ	jāxmā	جاخما
	لفظ سوختن گوشت چرب .		زیرا ندا و تشک .
jeftegalēy	جفت گلهی (تا)	jārša	جارشه [ط]
	نوعی بازی با گردوست .		دستمال بزرگی که زنها به دور
jafsar	جفسر		کمر خود می بندند .
	متصل، جفت بسته .	jān	جان
	جغه غا رغار ی [ط]		تن ، بدن .
jeğağārgāry	اگرت ، نوعی پرنده مانند	jānaro	جان هرو
	لک لک و کمی بزرگتر از آن .		جان فرزند ، فرزند عزیز .
jeğamerğavy	جغه مرغاوی (ط)	jānemāz	جانماز
	پرنده ایست وحشی . اردک دم -		سجاده .
	دراز .	jer	جر
jekār	جکار		شیر یا دوغی که بر اثر حرارت
	ضعف و غش بر اثر گرسنگی .		تند و ثابت از حالت طبیعی بدر
jel	جل		آمده و مواد لبنی و آب آن از
	بخشی از صورت پایین . گونه و		هم جدا شده باشد .
	امتداد دهن .	jerjeragavan	جرجره گون (تا)
jelexta	جلخته		نوعی گون است .
jelaxta	جلخته	jerna	جرنه
	جلیقه ، کت کوتاه بی آستین .		دریده ، پاره ، جدا ده شده .
jelaf	جلف	jeroa	جروا
	افسار چرمی ویژه اسب .	jykala	جیکله
jelamoa	جله موا		جیغ فریاد توأم با ترس و سوز .
	راست ایستادن موهای بنا -	jazān	جزان (تا)
	گوش بر اثر سرما .		ستوه ، درماندن .
jemā	جما	jezava	جزه وه
	جاد رفتگی استخوان .		رعشه و لرز بر اثر سرما .

byča = نشستن
 byja = آجیل و حبوبات برشته .
 byjy = بز و بزغاله
 bova = سوز درد .
 bolo = جانور حشره .
 pāčy = پا
 papa = پلو
 Tātā = بچه ، عروسک .
 Tyty = پرنده ، گل ، ماه و ستاره
 jeza = گوشت کباب
 čyša = ادرار
 dodo = گوسفند
 kexa = کثیف ، نامطبوع .
 lala = کول گرفتن خوابیدن .
 mama = خوردنی ها .
 myjy = کوچولو
 nyny = شیرینی .
 nynay = رقصیدن .
 jortoz [ط] جورتوز
 نسل سوم زنبور عسل که در طول
 یکسال پس از دو سلف خود
 بوجود می آید .
 joma (تا) جومه
 پستو ، تاقکی تنگ و تاریک
 را گویند .
 jyāz جیاز
 جهاز .
 jyber جیبر

jamapos جمه پوس
 پوست گوسفندی نمک زده کسه
 گذاشته با شندش تا بعدها بیه
 عنوان خیک از آن استفاده
 کنند .
 janj جنج
 کرم ریز و سفید رنگی شبیه تخم
 شپش که نوعی مگس سیاه رنگ
 تولید میکند و در موسم تابستان
 برای دامداران عوارض زیادی
 ایجاد می نماید .
 jendēr جندر
 چشم غره .
 jandak جندک
 جسد .
 joneft جنفت
 جنابت .
 jeneftabo جنفته بو
 بویی که از آدم جنب برمیخیزد .
 jengelejojo جنگله جوجو
 Zengero زنگرو
 دنگداله ، گلفه شنگ .
 jot جوت
 کسی که لکننت زبان داشته باشد .
 jojo جوجو
 از الفاظ کودکانه است بمعنی
 شیروا ز اینگونه هستند و آژه -
 هایی مانند :

نزدیکان خودتقسیم می کنند .
 جیگا jyga جا ، محل .
 جین جیلی jynjyly ریزه میزه .
 جی وندردن jyvendardan
 جی منده jymandē کمین کردن ، فالگوش ماندن ،
 مترصد ایستادن .

کاپیش Kāpyš آبدوزدک
 جیخس مزه jyxesmezā نوعی باز است ، فایم موشک .
 جیر jyr زیر ، پایین .
 جیرسورهی jyrsorēy
 اشک به ویر Eškbavyr سرازیری . از بالا به سوی
 پایین
 جیشین jyšyan
 جیشه jyse به زیر رفتن مانند رفتن به زیر
 بارولحاف .
 جیک jyk گل آتش ، ذغال سرخ شده .
 جیکر jykar آنچه بصورت فرش وزیراننداز
 از آن استفاده میشود .
 جیکردن jykardan
 جیکرده jykardē پهن کردن فرش ۲- به زیر فرو
 کردن .
 جیکول [ط] jykol
 برنج نارس بوداده - برشته
 شده - از آداب ویژه برنجکاری
 است . پیش از آنکه برنج به
 درستی برسد کمی از آن را چیده
 و برشته می کنند و در بی...

نوعی بازی با گردوست .	ča	چه
čāš	چاش	چی
Hāš	هاش	ازضا میرملکی است که برای شخص سوم مفرد می آید. مثلاً "چه کیتا و یعنی کتاب او ."
لفظ از حرکت بازداشتن اسب و استر .	čā	چا
čāšta	چاشته	چاه .
Nāxār	ناخار	چاج
نهار ، غذای ظهر را گویند .	čaj	اسفناج .
čāf	چاف	چار
آبدهن ، توف .	čār	چهار .
čāk [ط]	چاک [ط]	چارچار
نیکو ، خوب .	čārčār	چهار روز آ خرچله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک را گویند .
čākenesan	چاکنسن	چارغو
čākenyē	چاکنیه	کفچه . نوعی پرنده است .
شکستن ، شکاندن .	čārgo	چارکه
čāky [ط]	چاکی [ط]	معادل بیست من تالش دولاب حدود ۱۴۴ کیلو .
خوبی ، نیکویی .	čāraka	چارنسن
čāladaranē	چاله درنه	چارنیه
به چاله انداختن - نوعی بازی با گردواست مانند لب گود .	čārnyē	چرانندن ، چرانیدن .
چالنگیله	čāssā	چاسه
čārangele	چارنگله	سره
مفهوم لغوی اش دقیقاً "معلوم نیست . نوعی بازیست که در اوایل بهار برای بند آوردن باران و طلب آفتاب به نمایش درمی آید سه کودک یک انبرنا نوایی را بصورت عروسک در آورده و با رقصان آن در دست و خواندن	sēra	خنک ، سرد .
	čāsāv	چاس آو
	sērāv	سراو
	čāssa čomāg	آب خنک ، آب سرد .
	čāssa čomāg	چاسه چماق (تا)

čet	جت
	سنگ بزرگ ، خرسنگ .
čato	چتو (تا)
	ریسمان نخی کوتاه .
čatyn	چتین
	دشوار .
čex	چخ
	لفظ راندن توله سگ .
čexysan	چخیسن
čexystē	چخیسته
	نالیدن آهسته از درد ، نق زدن .
čar	چر [ط]
	توده خاربوتها را گویند .
čara	چره
	چرخ نخ ریزی .
čarčy	چرچی
	دست فروش دوره گرد .
čaradok	چره دوک
	دوک فلزی مخصوص چرخ نخ
	ریسی به بلندی حدود ۴ سانتی
	متر و قطر ۸ میل با ته گردونوک
	تیز .
čerešt	چرشت
	جرم و چرکی که از زخم بیرون می
	تراود .
čerkāv	چرک آو
	آب چرکین ، غسله .
čarakešty	چره کشتی
čararo	چره رو

	ترانه ای بنام چالنگیله دردم
	هر خانه هدایایی دریافت می
	کنند .
čāmyñ	چامین
myz	میز
	شاش ، ادرار - درتالشدولاب
	چامین نیز می گویند .
čāmyndān	چامیندان
myzdōn	میزدون
	مذانه ، شاش دان .
čānēy	چانه ی
čonay	چونه ی
	ادا ، خنبان .
čeppe	چپه
	لب جنبانندن ، و چیزی به نرمی
	گفتن .
čapāo	چپاؤ
	کسی را با تشروید و بیراه از خود
	راندن .
čapečyst	چپ چیست
narekelen	نرکلن
	پیچ و خم ، راه پیچ پیچ .
čaply	چپلی
čapaky	چپکی
	چپ دست ، انجام کاری با دست
	چپ .
čapor	چپور
čapar	چپر
	استخوان قفسه سینه ، دنده .

čamāy	چمای
	سرزنش ، زخم زبان .
čašmān	چشمان
čašēn	چش
	چشمها .
čaḡ	چغ
	نهال کوچکی که از ریشه درختی
	رسته باشد ، پا جوش .
čaḡāla	چغاله
	زردآلوی نرسیده .
čaḡalbaḡal	چغل بغل
čangepar	چنگ پر
	بال و پرزدن ، درخودپیچیدن
	و غلتیدن .
čef	چف (تا)
	کف و بالا آمدگی بر روی چیزی
	که ترشیده و گندیده شده باشد ،
	گندیدگی و آبنوس شدگی درون
	میوه .
čefa	چفه
	نوعی بیماریست . ورم دست و
	پا اغلب در زنان حامله پیدا
	میشود .
čafta	چفته
	ذلنین ، فلزی بردرکه بر آن
	قفل نهند .
čak	چک
	سیلی آرام ، ضربه کف دست .
ček	چک

	نخ قیرمالی شده که دوک را به
	گردونه چرخ نخریسی پیوندد
	می دهد .
čarga	چرگه
	نوعی سبداستوانه ای کوچک .
čez	چز
	بریان و سوخته ، خوراکی سوخته
	و سیاه شده .
čezen	چزن
čenta	چنته
	چگونه ، چطور .
čezenačy	چزنه چی
čentaračy	چنتره چی
	چگونه چیزی .
česk	چسک
	چست ، چالاک .
čašt	چشت
	خو ، عادت .
čaštĀbyan	چشت آبین
čaštĀbē	چشت آبه
	به چیزی خو و عادت یافتن ، طمع
	مند شدن .
čašm	چشم
čaš	چش
	چشم .
čašma	چشمه
čēma	چمه
	چشمه .
čašmāy	چشمای

عددچهل .

čal	چل
درون بته‌های خارو گیاه و علف‌های بلند و انبوه را گویند .	
čel	چل (تا)
گل سفید رقیق که با آن دیوار خانه‌ها را سفید میکنند ، به اصطلاح بناایی ، آبدوغ نیز گفته میشود .	
čelečav1	چل چول
از ماه‌های تقویم شبانی است بعد از چله کوچک تا بهار .	
čeleft	چلفت
čelaft	چلفت
گل ولا ، گل نرم و روان ، زمین با تلافی .	
čallk	چلک
čalek	چلک
پیت نفت حلبی .	
čalobysky	چلوبیسکی (تا)
کودک لاغر و زایل و زرننگ را گویند .	
čelēyn	چلین
čelayn	چلین
کودک نوزاد را گویند . به معنی کوچک شکننده	
čam	چم
فن و شگرد .	
čemeAdym	چمه ادم

جناق زانو .

čeka	چکه
سیاه زخم .	
čakband	چک بند
čakbēnd	چک بند
شکسته بند .	
čeklavāz	چکله واز
نوعی جهیدن نشسته ، کلاغ پر .	
čakalo	چکه لو
Kača	کچه
قاشق .	
čakana	چکنه (تا)
زنبه .	
čakanabār	چکنه بار
بار کشیدن با زنبه .	
čakanakaš	چکنه کش
کسی که کارش کار با زنبه است .	
čakorda	چکورده (تا)
نوعی ملخ .	
čeky	چکی
Gerda	گرده
کلی ، سرجمع ، تمام مقدار .	
čakysan	چکیسن
čakestē	چکسته
شکسته شدن .	
čakyl	چکیل
ستوهیده و کوفته ، سرد و یهلهو	
شکسته و مجروح .	
čel	چل

از آن آنها، از ضمایر ملکی جمع است .

čodār چودار
چویدار، کسی که گا و گوسفند زنده خرید و فروش میکند .

čorta چورته (تا)
دست اندازی پنهانی به مال کسی . دست بردن به معنسی دزدی، به اصطلاح کش رفتن .

čorna چورنه
آغشته به آب زیاد .

čofysa چوفیسه

čofysta چوفیسته
چروکیده و مجال له شده .

čokla چوکله
کلوخه .

čol چول
آوار، ویران .

čol چول
لبه، مانند لبه بام .

čola چوله
ابلق .

čolāḡ جولاغ
کسی که دست یا پایش شکست و ناقص باشد .

čolbya چول بیه

čolba چول به
ویران شده .

čy چی

Eembavar ام بهور
از این به بعد .

čam-exxam چمخم
فوت و فن .

čeman چمن

čemen چمن

مال من، از ضمایر ملکی ست،
مثل چمن کیتا و یعنی کتاب من
یا چمن نوم یعنی نام من .

čanda چنده

čana چنه
چقدر، چه اندازه .

čenesk چنسک
خسیس .

čangyla چنگیله
دستکش .

čangor چنگور

čember چمبر
نیشگون .

čangorašax چنگوره شاخ [ط]

شاخ چنبری، نشان گاوی که
شاخ هایش مانند دوهلال مایل
به هم باشد .

čo چو
چوب .

čot چوت
خشک و انعطاف ناپذیر .

čavān جوان

čavon جوون

čykey	چیکچی
čakčy	چکچی
	اسباب و اشیاء .
čykyr	چی کیر
	آلوده به شیرینی، چسبنده .
čykyra	چیکیره
	از زانوبه پایین . ساق .
čygaz	چی گز (ط)
	نوعی مرض است که اغلب در
	تابستان در چهره پدید می آید
	و موجب انحراف آن می گردد .
	میگویند برای اثرگزیدگی نوعی
	حشره نامرئی است .
čygyr	چی گیر
	چیزگیر، خسوف حالتی شبیه
	صرع که آن را اثر گرفتاری در
	چنگ اجنه می دانند .
čygyrā	چیگی را
čykyrā	چیکچی را
	برای چه کسی .
čyl	چیل
	پوست سخت و خشک مثل پوست
	گردو و تخم مرغ .
čylaza	چیلزه
	نارس، نازک نارنجی در مورد
	انسان می آید .
čylek	چیلک
čylyk	چیلیک
	چینه دان .

	چیز .
čytār	چیتار
	بستن دست های چهارپای باربر
	در ناحیه مچ به هم .
čytāly	چیتالی (تا)
	هوایی و هذیانی .
čyja	چیجه
čyza	چیزه
	شکوفه .
čyjin	چی جین
	از رنگ های طیور است . خال
	خال سفید و دیگر رنگ ها .
čyčyma	چیچیمه
čyčma	چیچمه
	برانکار، تابوت موقت .
čyra	چی ره
čēra	چره
	زاویه تابش آفتاب، زیرپرتو
	مستقیم .
čyrāt	چیرات
	انم، چهره گرفته .
čyry	چی ری
čēre	چره
	نوعی طرف مسی با دهانه مخروطی
	و تنه استوانه ای .
čyka	چیکه
čakar	چکر
	شاخه های نازک و خشک که به
	صورت هیزم درآمده باشد .

čylykysa	چیلیکسه
čeləkysta	چلیکسته
	پژمرده ، چروکیده .
čylyngar	چیلینگر
	فلزکار سا زنده ایزا رفلری .
čylym	چیلیم
	چین چروک پا رچه .
čymamyma	چیمه میمه
	لفظ بیان تردید و دودی ، چه
	کنم چه نکنم .
čyn ja	چینجه
	بیخ وین .
čyng	چینگ
	پنجول .
čyngamāla	چینگه ماله
	اثر پنجول گرفتگی .

xākarakarg	خاکره کرگ	xā	خا
Āgelakara karg	آگلہ کرہ کرگ	Āgela	آگلہ
مرغ تخم گذار، ماکسی ای را گویند که دوره تخم گذاری را می گذرانند.			تخم مرغ .
xākakerm	خاکه کرم	xājang	خا جنگ
bolerze	بولرزه	Āgela jang	آگلہ جنگ
کرم خاکی .			تخم مرغ جنگ ، نوعی با زی بسا
xāla	خاله	xājaxāšta	خاچه خاشته
شاخه نسبتاً " بزرگ درخت .			نازداشته ، عزیز دردانه .
xāla	خاله	xāčyl	خاچیل
فرازوا متدادارشته کوه .		Āgela čyl	آگلہ چیل
xāla	خاله (تا)		پوست تخم مرغ .
بره ، ورمه بره ها .		xāzardyna	خا زردینه
xalāv	خلاو	Āgelazardana	آگلہ زردنه
xalā	خلا		زرده تخم مرغ .
لباس .		xāzesan	خا زسن
xālačāren	خاله چارن	xāštē	خاشته
varapā	وره پا		خواستن . طلب نمودن .
چراننده بره ها .		xās	خاس
xālo	خالو		خوب ، نیکو .
Dai	دی	xāš	خاش
دایی ، برادر مادر .		Asta	استه
xālodet	خالودت		استخوان .
daikela	دیی کله	xākaporyn	خاکه پورین
دختردایی .		xākapora	خاکه پوره
xālozā	خالوزا		خاک آلود ، کنایه به اینکسه
Daizoa	دیی زوا		انگاران ز زیرتل خاک بیرون
پسردایی .			آمده .

xerdg	خردی
	خرده‌برنج، برنج شکسته .
xetan	ختن
xetē	خته
	خوابیدن .
xej	خج
	امبرود جنگلی .
xejadār	خجه دار
	درخت امبرود جنگلی .
xer	خر
	ابر .
xerra	خره
	دودسیاه و غلیظی که گاه با پیچ تاب از تنور یا اجاق بر می خیزد .
xerāz	خراز
	رמידن و جست خیز چها ریایان .
xarapā	خره‌پا
xarakčy	خرکچی
	چاروادار خر، خربنده .
xaračären	خره چارن
	چراننده خر .
xerde	خرده
xerdan	خردن
	کودک، بچه .
xerdel	خردل
	نوعی امبرود جنگلی کوچک به اندازه گردو .
xedok	خدوک (تا)

xālozan	خالوزن
Daižēn	دیی ژن
	زن دایی .
xānaxā	خانه‌خا
xonaxā	خونه‌خا
	نسبت دونفر به هم که ازدودیار مختلف با هم مراد و اقتصادی و خانوادگی داشته باشند .
xāny	خانی
xony	خونی
	چشمه یا جایی همانند آن .
xāv	خاو
xālā	خالا
	خواهر .
xāvarazā	خاوره‌زا
xoarazā	خواره‌زا
	خواهرزاده .
xāvlon	خاولون [ط]
	خواب‌های کوتاه .
xāyn	خاین (تا)
	واحدی در حجم علوفه، مقدار کاهی که از هفتاد تا ۱۰۰ پشته گندم بدست می آید .
xāin	خایین
	خواهان، مطیع .
xāyna	خاینه
	خاگینه، تخم مرغ نیمرو شده درتابه .
xebys	خبیس

xazyna	خزینه
	خزانه ، گنجگاه .
xas	خس
	غلیظ ، عکس رقیق و روان .
xes	خس
	سرفه .
xasa	خسه
	بمعنی بهی و خوشی باشد مثل خسه ش ببو = خوش به حالش .
xasār	خسار
	یخی که بر سطح زمینهای مرطوب و جاهای خیس دیگر بسته میشود
xesānesan	خسانسن
xesāmenyē	خسانیه
	خواباندن .
xasabaxt	خسه بخت
	خوش بخت .
xasta	خسته
	انبوه ، نزدیک هم .
xaserg	خسرگ
xēserg	خه سرگ
	ما در شوهر .
xasegy	خسگی
	شلوغی ، حضورا نبوه جمعیت .
xasora	خسوره
xēsora	خه سوره
	پدر شوهر .
xaš	خش
	مهر ، علاقه ، دوستی .

	اندوه .
xarasel	خره سل
	مدفوع الاغ .
xerešt	خرشت
	شیر روزهای نخستین پس از زایمان تالشی ها به مایه پنیر محلی نیز خرستگویند .
xarf	خرف
	یکی از انواع سرخس ، سرخس تک ساقه .
xerafos	خره فوس [ط]
	نوعی آفت شبیه کرته ذغال که در گندمزاران دیده میشود .
xerna	خرنه [ط]
	چوبی که بصورت افقی در قسمت میانی بام خانه های بومی روی ستونک هایی قرار داده میشود . ویک سرچوبهای عمودی زیر حلب را بر آن میخکوب میکنند . چنانکه در دویا چهار پهلوی خود برای کوبیدن حلب شیب ایجاد می کند .
xarvaštylē	خروشتیله (تا)
	نوعی باز است ، یک نفر کم خود را ایستاده خم میکند و نفر دیگر از رویش می پرد .
xeryan	خرین
xeryē	خریه
	خریدن .

xelaxel	خله خل
	مخلخل .
xelēxelē	خله خله [ط]
	دا دو قال ، توپ و تشر .
xalāv	خلاو
xalā	خلا
	لباس .
xalāvdoj	خلاو دوچ
Dērzy	درزی
	خیاط .
xalk	خلک
	بیگانه ، دیگری .
xelk	خلک
	نای ، لوله تنفسی گلو .
xalkaka	خلکه که
	خانه دیگران .
xalyša	خلیسه (تا)
	آب غلیظی که از برنج در حال پختن فرومی ریزد ، مجازاً " خوراکی نرم و شله ، رقیق وارفته .
xelyk	خلیک
xēlek	خلک
	بیل .
xelykademba	خلیکه دمبه
xēlekadoma	خلکه دومه
	دسته بیل .
xelykašom	خلیکه شوم
xelēk šom	خلکه شوم
	شخمی که بوسیله بیل انجام گرفته باشد .

xaša	خشه
	شیدر ۲- سیدی بسیار بزرگ و تقریباً "مخروطی شکل که در آن گاه ریخته و با کول حمل می نمایند.
xašār	خشار
	شکسته و ریزه ریزه .
xašebēš	خش بش
	خوش و بش ، احوالپرسی مهر- آمیز .
xašečāk	خش چاک [ط]
	احوالپرسی مهر آمیز .
xašardan	خشردن
xašardē	خشرده
	دفن کردن .
xeškavā	خشکه وا
	نوعی نان گرد .
xašyāty	خشیا تی
	شادمانی ، دلخوشی .
xaf	خف
	احساس خفگی بر اثر گرمای شدید .
xel	خل
	سوراخ .
xelē	خله [ط]
	آوار بلند کشتا را زدور ، مترادف Hylle تاتی .
xelēāras	خله آرس [ط]
	اندازه ای تخمینی در مسافت است به معنی فاصله که صدای آدمی از ابتدا به انتها می رسد .

دیررس نسبتاً "درشت سخت و
 پردوام .
 xoapora خواپوره
 بچه خوک .
 xēvar خور
 xyvar خیور
 برادرشوهر .
 xēvarazā خوره‌زا
 xyvarazā خیوره‌زا
 فرزندان برادرشوهر .
 xēvarzan خورزن
 xyvaržēn خیورژن
 زن برادرشوهر .
 xorem خورم [ط]
 آلتی سفالی ست که با دمیدن
 در آن صدای عجیبی بلند می -
 شود. شالیکاران از این آلت
 برای رم دادن گرازها زمزاع
 استفاده می کنند.
 xoresan خورسن
 xorestē خورسته
 خندیدن .
 xošy خوشی
 از انواع بیماریهاست که بویژه
 در دامها شایع است. نشانه‌ی آن
 کشیدگی عضلات و شریان و ریزش
 آب از چشم می باشد. و با
 خوراندن عسل به دام مبتلا
 بیماری را از بین می برند.

xembor خمبور
 کپک ، کفک ، قارچ غذا .
 xamyra خمیره
 xamyraz خمیراز
 مایه خمیر ، اندک خمیرترشیده
 که مایه خمیر تازه میشود .
 xen خن
 xāv خواو
 خواب .
 xenc خنه
 حنا .
 xenāvešt خن آوشت
 خواب آلود .
 xenj خنج
 جفت ، بچه دان .
 xendel خندل
 میوه تمشک وحشی .
 xenaferē خنه‌فره
 xenafera خنه‌فره
 خروپف .
 xanyasan خنیسن
 xanystē خنیسته
 طنین انداختن .
 xeneya šav خنیه‌شو
 شب حنا بندان .
 xo خو
 خوک .
 xoaasyf خواا سیف
 نوعی سیب است. از سری سیبهای

xogard	خوگرد
xokard	خوکرد
آشنایی، عادت یافته، خوگرفته.	
xogardy	خوگردی
معجونی ست مانندتریاک .	
میگویند بیضه سگ دریایی ست	
و مصرفی درمانی دارد .	
xoma	خومه
آشیانه پیرندگان .	
xonamyza	خونه میزه [ظ]
خیزران جنگلی را گویند . معنی	
لغوی اش شاش خون آلود است	
می گویند اگر با شاخه خیزران	
جنگلی گاو را بزنی آن گاو	
دچار ادرار خونی میشود .	
xeya	خیه
پاروچوبی .	
xēykāra	خیکاره
xaykāra	خیکاره
ماهی تابه .	
xyn	خین
طعم تلخ نمزدگی، طعم تند و	
گزنده .	

Dāz	داز	De	د
	اهرمی آهنی ویژه بریدن شاخ بال درخت .		دو، عدد ۲ .
Dāgma	داغمه	Dār	دار
	وسيلهء داغ گذاری دام .		درخت .
Dāk	داک	Dāranjan	دارانجن
	دیلاق، آدم قبلند نسبتاً "لاغر .		جایی که پوشیده از شاخ و برگ ریخته شده از درختها باشد . توده شاخه های ریخته شده از درخت .
Dāgā	داگا (تا)	Dāranz	دارانز [ط]
	کوهه ی بزرگ پشته های علف و خوشه گندم و غیره را گویند .		زمینی در میان جنگل که زمانی زیرکشت بوده .
Dālē	داله (تا)	Dārabār	داره بار
	ولگرد، لابلالی، گویانام کسی بوده .		حمل بریده های بزرگ و تبدیل نشده درخت .
Dān	دان (تا)	Dārteko	دارتکو
	دهن. تالشی ها از واژه گه Ga و گر Gar به همین معنی استفاده می کنند ولی گه یسا همان گردر تاتی معنی دیگری دارد. رجوع شود به بخش حرف گ .		دارکوب، پرنده است .
Ga		Dārtekoaxoma	دارتکواخومه
			لانه دارکوب .
Dān	دان	Dārd	دارد
			نوعی قیچی ویژه چیدن پشم .
Don	دون	Dāreš	دارش
	مواد اصلی خورش، خورش بدون آب .		مراعات درخت پوش .
Dāv	داو	Dārakona	داره کنه
			مقداری از تنه درخت که پس از بریدن درخت متصل بریشه بسر جای می ماند .
Dav	دو	Dāralo	داره لو
	مد، رسم .		پوست درخت .
Dāora	داوره		
Dyāra	دیاره		

	دا دَن .
Daparesan	دپرسن
Daparē	دپره
	پريدن کوتاه از چرت و خواب .
Det	دَت
	دختر، فرزند مویث، دخت .
Datāvesan	دتاوسن
Datāvystē	دتاویسته
	تابیدن از روبرو، تابشش
	افقی واروف آفتاب .
Detanava	دته نوه
Kelanava	کله نوه
	نوه دخترى .
Dačākenesan	دچاکنسن
Dačākenyē	دچاکینه
	شکاندن چیزی در خودش مثل
	شکاندن معمولی تخم مرغ .
Dačaresan	دچرسن
Dačarē	دچره
	چريدن سرسرى شتابزده .
Daček	دچک
	چسبنده .
Dačyan	دچین
Dačyē	دچیه
	روى هم چیدن .
Daxetan	دختن
Daxetē	دخته
	قایم شدن، پنهان شدن .
DaxesDaxesē	دخس دخسه

	دایره، دَف .
Dāorān	داوران
Davron	دورون
	دوران، عصر، عمل جمع کردن انعام
	در مراسم و جشن ها .
Dāvesēyn	داوسین
Davēsē	دوه سه
	دم ولحظه پیش . اندکی قبل از
	این .
Dāory	داوری (تا)
	دیس، بشقاب بزرگ بیضی شکل
Dāy	دای
	قبول، قابل پذیرش، محسوب
Dabardan	دبردن
Dabardē	دبرده
	بدرون بردن .
Debelēy	دبله ی
Debela	دبله
	دوقلو .
Debendy	دبندی
Deyande	دینده
	دو با هم، دونفر با همدیگر .
Dapāj	دپاج
	باران تندتوأم با باد سردی که
	از جهتی خاص بطور افقی میوزد .
Dapraštan	دپراشتن
Dapraštē	دپراشته
	چیز بلندی را با زاویه ای اندک
	بدیوار یا مانعی نظیر آن تکیه

کوبیده نعنای سیزونک زده
را گویند .

Dardažar درده ژر
دردکش ، دردمند .

Darzen درزن

Darzan درزن
سوزن .

Darzy درزی

Dērzy درزی
دوزنده لباس ، خیاط .

Darastē درسته [ط]

Darafan درفن [ط]
پولی که میهمانان در سفره
عروسی می اندازند .

Darge درگه

Dargy درگی
مقدار غله ای که در یک مشت
باز جا می گیرد .

Deram درم

Derēm درم
مهرباقی، ۲ واحدی در وزن
معادل ۲۵ گرم .

Dero درو
دروغ .

Derav درو
نام یکی از دهات تات نشین
شاهروود و خلخال .

Darosan دروسن

قایم موشک با زی را گویند .

Daxandan دخنند

Daxandē دخنده
صدازدن .

Dada دده
پدر .

Dēdē دده

NaNa ننه
مجا را "به ما در گفته میشود .

Dadār ددار
بیهوده - بیخود .

Dadol ددول
خل و خنگ .

Der در [ط]
تیاله بزوغوسفند .
بتاتی پشکل گفته میشود .

Darē دره

Darya دریه
دراندرون هست بمعنی بودن
چیزی در داخل ظرف .

Derā درا
داس درو .
داس تالشی ها و داس تاتی ها
از نظر شکل با هم متفاوتند داس
تاتها نسبتا "بزرگ و با تیغه
کمانی است ولی داس تالشیها
کوچکتر با تیغه راست دندانها -
دارمی باشد .

Derār درار

Faš	فش
	دشنا م، فحش، ناسزا .
Daš-o barmē	دشوبرمه
	دشوبرمه
	رفت آمد به داخل و خارج به
	درون برون .
Dašyan	دشین
Dašē	دشه
	بدرون رفتن .
Dēgajar	دغه جر
Dēga žar	دغه ژر
	دق مرگ .
Dakel	دکل
Dake	دکه
	اطلا"، ایدا" .
Daḡaly	دغلی
	دغل کردن، تقلب در بازی .
Daḡan	دغن
	نهر .
Daḡana	دغنه
Rexon	رخون
	خط القعدورشته کوه که از
	قشلاق تا بیلاق امتداد داشته
	باشد .
Dake	دکه
	امربه ریختن مطروف به درون
	ظرف .
Dako	دکو
	برخوردن، تکان کوچک دردن .

Daretē	دره ته
	جارو کردن .
Deroan	دروئن
Deroē	دروئه
	درو کردن .
Dez	دز
	دزد، سارق، دژ .
Das	دس
	دست .
Dasādyas	دس آدیس
	چشم بدست دیگران داشتن
	محتاج عطا و بخشش این و آن بودن .
Dastāgyr	دستاگیر
	بشقاب .
Dastaxenē	دسته خنه [ط]
	خنیک، صدای آهنگین برطنطنه
	بادست .
Daston	دستون [ط]
	دستان، آوازهای تالشی و دو-
	بیتی های تالشی را گویند .
Dasadasmal	دسه دسمال
Dastadesmāla	دسته دسماله
	دستمال جیبی، حرف H در آخر
	واژه دستماله بتالشی نشانه
	تصغیر است
Dasakylle	دسه کیله
Dastakela	دسته کله
	دختر کوچکی که میتواند در دست
	کدبانو باشد .
Dešmān	دشمان

بی آبی پدیدمی آید .

Dalāf دلاف
Dalā دلا

پارس و هوپ هوپ سگ آنگاه که
به کس یا چیزی حمله ور شده باشد .
Delāy دلای

مضایقه .

Delasē دله سه

Deladāj دله داج

دل درد .

Daleštan دلشتن

Daleštē دلشته

لیس زدن، لیسیدن درون یک
چیز .

Deīkor دلکور

رنجیده خاطر .

Dalama دلمه

دلمه شیری که تازه به آن مایه
پنیرزده باشند .

Dalystē دلیسته [ط]

دور شدن چهار پا برای چریدن
از حوالی خانه و محوطه .

Damāḡ دماغ

حال، احوال .

Demb دمب

Dom دوم

دم .

Demba دمبه

Doma دومه

Dagrā دگرا (تا)

لق، تلوتلو، راه رفتن بشیوه
مستان .

Dagen دگن

هنگام افتادگی، امر به فرو
افتادن .

Dal دل

محل رشد انبوه علف های خودرو.

Dēla دله

سگ ماده

Dala دله

سمور، نوعی جانور است که به
خاطر پوست مرغوبش شکار میشود .

Dela دله

درون .

Dala دله

گرسنه، طماع .

Dalārzenesan دلارزنسن

Dalarzenye دلارزینه

بیدار کردن خفته به ناگهان .

Dalārza دلازه [ط]

دریوزه .

Dalāzakar دلازه کر [ط]

دریوزه گر، گدا .

Dalāḡ دلاغ

نوعی بیماری دامی است و
اغلب در بین گاوها شیوع می
یابد. نشانه اش ورم گلو، عطش
و ضعف شدید می باشد و بر اثر

دود .
 دو Do
 دوغ .
 دو Dav
 دویدن چهارپایان .
 دوآ Doā
 دعا ، تعویذ ، ورد .
 دواره Devāra
 دوباره ، در اصطلاحات شالی -
 کاری به وجین دوباره گفته می-
 شود .
 دوآغ Doāḡ
 دآغ Deāḡ
 روبندعروس ، دستمال بزرگ
 سرخ رنگی که روی سرعروس می
 اندازند .
 دوجال (تا) Dojāl
 دانه‌ای خا ردا روچسبیده که از
 علفی هرزدر مزارع گندم‌ببار
 می آید .
 دودمه [ط] Dodma
 نوعی زنبوردرشت و خطرناک .
 دوره Dora
 گوله Gola
 نوعی کوزه کوچک دهن گشادودو
 دسته که در آن ترشی جسات و
 امثالهم می ریزند .
 دوراز Davrāz
 درخور ، برآزنده .

دمبه .
 دمبه چه چی Dembačačy
 کلفه Kelfe
 مارمولک .
 دمبل دمبله Dembel dembeĭē
 دو دومه Domēdomē
 نوعی بازی ست ، گرگم‌میش .
 دمکه Demeka
 چوبدستی کوتاه و محکمی که با
 پرتاب آن از دور چیزی را می-
 زنند .
 دمندن Damandan
 دمنده Damandē
 گیرکردن .
 دمبل دمبله Dembel dembelē
 نوعی بازی ست ، گرگم‌وبسره
 می برم .
 دنشتن Daneštan
 دنشته Daneštē
 سوارشدن .
 دنگ [ط] Dang
 وسیله‌ای چوبی شبیه گوشت -
 کوب که در حلواپزی مورد
 استفاده قرار می گیرد .
 دنی Dany
 دره‌نی Darēny
 نبودن عضوی یا جزئی در داخل
 مجموع ، نبودن مطروف در ظرف .
 دو Do

Davlyan	دولین	Dorāvaz	دورآوز
Davlyē	دولیه		دورخیز .
	پا مال کردن، مالاندن و تخمیر .	Davrytan	دوریتن
	کردن .	Davrytē	دوریته
Doman	دومن [ط]		توسل جستن به شفاعت خواهی .
	دامنه ، علفزار همواری های	Dozem	دوزم
	نسبتاً "کم درخت کوهستان .	Dāzem	دازم
Devandy	دوندی		دوام ، مقاومت .
	پوتین ، کفش چرمی .	Došāv	دوشاو
Dovesan	دووسن	Dešā	دشا
Dyvestē	دیوسته		دوشاب ، مربای میوه خرمندی
	مکیدن پستان .		وحشی .
Davyarāvyar	دویرآویر	Davaštan	دوشتن
Davyārāvyār	دویارآویار	Davaštē	دوشته
	گذشتن و برگشتن، تردد .		قاییدن ، جست زدن .
Davyna	دوینه	Dokča	دوکچه
	تباشر ، وسوسه نمودن، آگهی		کلاف دوک ، مقدار نخی که بدور
	وعادت دادن .		دوک نخریسی پیچیده می شود .
Dy	دی	Dol	دول
	ده .		ژرف ، عمیق .
Dya	دیه	Dol	دول
	پاس ، نگاه .	Tārya	تاریه
Dybak	دیبک		نوعی کوزه نسبتاً "دهان گشاد .
Dyvak	دیوک		ویژه حمل مایعات .
	هونگ .	Daval	دول
Dyrenгы	دیرنگی		نیرنگ ، خدعه ، فریب .
	خطای لفظی .	Davlēšyan	دوله شیین
Dyza	دیزه	Davlēšyē	دوله شیه
	نوعی ظرف گلی مانند تابه		پخته شدن و وارفتن .

Dyk	دیک
	راست و عمود .
Dyaštan	دیشان
Dyaštē	دیشه
	نگریستن .
Dyl	دیل (تا)
	دالان .
Dylāvy	دیلاوی (تا)
	کمد کوچک دیواری، دولابی .
Dym	دیم
	رو، چهره .
Dyma	دیمه
	رویه، سینه‌ی کوه و کتل را گویند .
Dymādym	دیمادیم
	روبرو .
Dymāza	دیمازه
	خواب‌نما، کابوس‌دیدن .
Dymmāčē	دیمماچه
	روبوسی .
Dyamāz	دیمماز [ط]
	سحرگاه، سپیده‌دم، این واژه در نواحی شاندرمن شنیده شده .
Dyngeledyšā	دینگله‌دیشا
	نوعی بازیست . الاکلنگ .
Dyvān	دیوان
Dyvon	دیوون
	کیفر، سزا، چاره .

	کمی کودترا ز آن ویژه پختن- خورشت‌ها .
Dyzāgyr	دیزاگیر
Dyzāngyr	دیزانگیر
	پارچه‌ی مخصوص برداشتن ظروف داغ .
Dyzčam	دیزچم [ط]
	رنگ و نشان گوسفندی که از چانه تاشقیقه و دورچشمش دارای مو- هایی برنگ‌های مختلف باشد .
Dyzčamker	دیزچم‌کر ط
	رنگ و نشان گوسفندی که موی چانه تاشقیقه‌اش چندرنگی و بدون نشانه مشخص دیگر- باشد .
Dyzčol	دیزچول [ط]
	رنگ و نشان گوسفندی که بخشی از موهای تنش چندرنگی باشد .
Dyzčolker	دیزچول‌کر [ط]
	رنگ و نشان گوسفندی که گوش- هایش کوتاه و بخشی از موهای بدنش چندرنگی باشد .
Dyzker	دیزکر [ط]
	رنگ و نشان گوسفندی که گوش- هایش کوتاه و موی صورتش چند رنگی باشد .
Dyzy	دیزی [ط]
	رنگ و نشان گوسفندی که موی بدنش چندرنگی باشد .

rač	رچ	re	ره
rěč	رچ	ry	ری
	عکس خراب و ناخوش .		اسهال دامی ، اغلب با شربتی
rexa	رخه		از کوبیده ریشه های نازک درخت
	رقعه ، بریده های نازک پارچه .		ازگیل و چای خشک و تخم مرغ و
raxysan	رخینسن		آب داغ مداوم می شود .
raxestē	رخسته	rāp	راپ
	رهیدن ، آزا دو آسوده شدن .		حلزون .
raz	رز (تا)	rākka	راکه
	باغ میوه .		تروال ، شاخه های نازک و بلند .
raz	رز [ط]	rānaky	رانکی
	درخت انگور ، مو .	ronaky	رونکی
raza	رزه		پاره چرمی بلند حدود یک متر و
	قلابی فلزی که بر در کوبند و بر		به پهنای حدود ده سانتیمتر که
	آن قفل نهند .		به دوسر آن تکه چرم هایی به
razēyn	رزین		صورت قلاب دوخته شده ، از لوازم
rēzyn	رزین		پالان است که با قرار گرفتن در
	لاستیک ، این واژه گویا روسی		دورکیل چهارپا پالان رانگه
	است .		می دارد .
razēyna čāmoš	رزین چاموش	rāva	راوه
rzyna čamoš	رزینه چموش		شیره ، عصاره .
	چاموش یا همان پاتاوه لاستیکی	ret	رت
razēynčō	رزین چو		گل نرم و روان .
rēzyn čō	رزین چو	retyllā	رتیلا (تا)
	تیرکمان ، نوعی سنگ پیران که		رتیل .
	با چوبی دوشاخه و دورقعه	raja	رجه
	لاستیک و کمی چرم درست میشود .		خط و خراش .
razēyna Gāleš	رزینه گالش	rajaraja	رجه رجه
rēzyna Gāleš	رزینه گالش		خط خطی .

چهارپایان غیربز و گوسفند .
 دام‌هایی که شیرده و بچه‌دار
 نیستند ، رم‌در اوایل بهار
 گردآوری و بوسیله چوپانانی
 ویژه تا آغاز خرمین - اوایل
 پاییز - بطور شبانه‌روزی در
 کوهستان نگهداری می‌شود .

ramaperd رم‌پرد
 ramapard رم‌پرد
 پل مخصوص عبور رمه .
 rameš رمش
 parčyn پرچین
 پرچین .
 remos رموس
 سراغ ، سرنخ ، ردونشان .
 rana رنه
 تخمی که در لانه می‌گذاردند تا
 مرغ روی آن خوابیده و تخم
 بگذارد .
 rena رنه []
 ساق و برگ‌های شکسته‌شده‌ی
 شالی خرمین شده که به مصرف
 خوراک دام می‌رسد .
 rand رند
 بخار .
 ro رو
 مجازاً "به‌فرزندگفته‌می‌شود .
 roa روا
 روده .

گالوش یا همان پاپوش لاستیکی .
 resxenē رسخنه
 سسکه .
 rasesa رسه
 rasa رسه
 رسیده ، عکس‌کال و نارس .
 raš رش
 از رنگ‌های گاوان است ، سیاه
 و خرمایی در ناحیه ستون فقرات
 رش
 یکی از تیره‌های تالشی در
 تالش‌دولاب .
 rašt رشت
 rēšt رشت
 بهمن ، ریزش کوه .
 rešk رشک
 تخم شیش .
 regena رغنه
 لج‌گیری و بهانه‌جویی و گریه‌ی
 بی‌دلیل .
 reftek رفتک
 reteven رته‌ون
 میوه‌ریز و آفت‌زده را گویند .
 rafxāl رفخال
 rafgel رفگل
 گره‌شیطانی . گره‌نی که با کشیدن
 یک سرنخ بازمی‌شود .
 ram رم (تا)
 گله‌ی مشترک اهالی شامل

role روله
 rola روله
 مجازاً "فرزندک، فرزندخرد."
 ronemā رونما
 هدیه نقدی یا جنسی که به نو-
 عروس داده می شود تا روی خود
 را به هدیه دهنده نشان دهد.
 ravysē رویسه
 ravysta رویسته
 شیوع یافته است.
 rya ریه
 ردیا، نشان یا.
 ryabar ریه بر
 ردیاب، کسی که با یافتن و
 دنبال نمودن ردیاب در روی
 زمین دام گمشده را پیدا میکند.
 ryaremos ریه رموس
 ردونشانی، جای پا و سراغ.
 rys ریسی
 res رسی
 نخ خیاطی.
 rysa ریسسه
 گیس بافت برخی از خوردنی ها
 مانند سیروپیا زکه در یک بندیا
 رشته تنیده شده باشد.
 ryška ریشکه
 واحد شمارش چیزهایی مانند سیر
 و پیاز.
 rynja رینجه
 ریگ، سنگریزه.

roapyč رواپیچ
 نوعی بیماری ست پیچش روده.
 roanās روئه ناس (تا)
 ریواس.
 roanjalyv روانجه لیو
 Havaljyra هوه لیوه
 از سبزی های خودروست مانند
 اسفناج که مصرف درمانی در
 سرآوردن سریع بریدگی دارد.
 ravāy روای
 یافت، بود. مانند:
 - روای - تو برد.
 یعنی نیست و ناپیدا بشوی.
 robār روبار
 rebār ربار
 رودخانه.
 robāralev روباره لو
 rebāralev رباره لو
 لبه و کنار رودخانه.
 robāso روباسو [ط]
 راسو.
 rojār روجار
 کرایه دادن گا و نر برای شخم
 شالی زار.
 Rojāra Mežd روجاره مزد (ط)
 مزدیا کرایه گا و نر در شالیکاری
 rossan روسن
 roē روئه
 روفتن، مانند روفتن برف.

Z = ز

می باشد، این مرض شدیداً "مسری است .	zā	زا
zaxmadarz زخمه درز	zoa	زوئه
آن قسمت از حاشیدی پارچه که برش خورده باشد .	zārnesan	پسر . زارنسن
zera زره	zārnyē	زارینه
غیظ ، خشم و غضب .		دریدن ، جردادن .
zerre زره	zākon	زاگون
zehār زهار		همان قانون روسی ست ولی در تاتی و تالشی بمعنی تسلط و اقتدار است .
zaraj زرج	zāl	زال
نوعی پرنده است ، دلیجه .		از بیماریهای دامی ست . تورم طحال ، برای درمان نوک گوش دام بیما را چاقوزده و بن آن رابانخ پشمی محکم می بندند .
zarjaxā زرجه خا	zāmā	زاما
zaraja āgla زرجه آگله	zemā	زما
تخم دلیجه .		داماد .
zarajaxoma زرجه خومه	zānesan	زانسن
لانه و آشیانه دلیجه .	zonestē	زونسته
zerxen زرخن		دانستن .
zerxyn زرخین	zānava	زانوه
طعم و مزه ی سوزنده مانند مزه ی سیروپیا .	zoanava	زوئه نوه
zerxena زرخنه		نوهی پسری .
zerxyna زرخینه	zabarase	زبره سه
به خوردنی هایی مانند سیرو پیا زگویند .	zabaras y	زبره سی
zardajoa زرده جوئه		از بیماری های دامی ست . نشانه اش برآمدن زخم های چرکین در لب و دهان دام بیما ر
زرد به .		
zerazerēy زره زری		
به معنی سربه سر گذاشتن و موجب		

مف ، مخاط بینی .
 zekenāv زکن آو
 zeknyāv زکنی آو
 خلط و چرکی که از زخم می‌تراود .
 zel زل
 دم‌گوسفند ، شبه دم‌انته‌ای
 دمبه .
 zel زل
 jyl جیل
 فصله طیور .
 zalle زله
 žēn ژن
 زن .
 zala زله
 زهره ، کیسه‌صفرآ .
 zelāla زلاله
 zevāla زواله
 هنگام اوج و شدت گرمای روز-
 های تابستان .
 zaxm زخم
 zam زم
 زخم .
 zaman زمن
 زادبوم .
 zamy زمی
 کشتزارگندم .
 zamyamoč زمی اموج
 zamyakyja زمی اکیجه
 بلد رچین، گنجشک مزرعه .

خشم‌ونا راحتی گردیدن .
 zergēnd زرگند
 گیاهی ست همیشه سبز و تزئینی
 که روی صخره‌ها می‌روید .
 zernā زرنا
 از سازهای معروف ، سرنا .
 zaro زرو [ط]
 رنگ و نشان گاوی که به رنگ
 زرد آجری باشد .
 zeravasāy زره‌وسای
 به غرض و برعلیه و برای درآوردن
 لج .
 zerya زریه
 دریا .
 zarēyn زرین
 zarayn زرین
 نوعی نان است مانند کلوچه که
 در میانش گرد و شیرنی باشد .
 zeğ زغ
 نم ، جرعه ، زمین با تلافی .
 zežen زغن
 آنچه که از آن مرتب آب می-
 تراود .
 zeft زفت
 نوعی معجون برای درمان
 ضرب خوردگی .
 zefryn زفرین [ط]
 نازیبآ .
 zek زک

	زنگوله .
zanmā	زن ما
žēnnana	ژن نه نه
	مادرزن .
zoān	زوآن
	زبان .
zavarzang	زورزنگ (تا)
	دانه‌ی ریزوسیا هرنگی که از نوعی علف وحشی بدست می‌آید و برای درمان گوش مـورد استفاده قرار می‌گیرد و اگر خورده شود موجب بی‌هوشی و خواب عمیق می‌گردد.
zoz	زوز (تا)
	لکه‌های برآ ما سیده و تا اول ما نندخمیریا دیگر خوراکی ترشیده .
zonkysan	زونکی سن
zonkyste	زون کیسته
	ضجه و ناله‌ی خفیف ، درد کشیدن با ناله‌ی آرام .
zehāk	زهاک
	آنکه دارای ذهن و هوش بسیار باشد .
zēyrān	زیران
zayron	زیرون
	سبز و شاداب .
zyzā	زیزا
	سینه سرخ .

zanberā	زن برا
žēnberā	ژن برا
	برادرزن .
zanpē	زن په
žēndada	ژن دده
	بدرزن .
zenj	زنج
	زنج .
zanaxāz	زنه خاز
žēnaxāz	ژنه خاز
	خواهنده‌ی زن، خواستگار .
zanxāv	زن خاو
žēnxāřa	ژن خالا
	خواهرزن .
zeng	زنگ
	زانو .
zengaxāš	زنگه خاش
	استخوان زانو .
zengēzenge	زنگه زنگه
	راه رفتن با کشیدن زانو بر زمین .
zengasē	زنگه سه
zengasy	زنگه سی
	درد زانو .
zengaGorēy	زنگه گوری
zengaGoravē	زنگه گوره وه
	نوعی جوراب دست بافت و ساق بلند .
zangela	زنگله

zylā

زیلا

نوعی پرنده است موسوم به گیلا-
نشاہ .

zyan

زیین

žē

ژہ

زدن .

zyndān

زیندان

zyndon

زیندون

زندان، مقایسه شود با

zyndān پهلوی .

zyngel

زینگل (تا)

اغلب به معنی گره و درهم

پیچیده می آید و در موردی هم

به معنی قفل شنیده شده .

ژ = z

žančolker	ژن چول کر [ط]	žē	ژه
رنگ و نشان گوسفندی که گوش هایش کوتاه و بخش‌های مختلفی از موی بدنش به رنگ قهوه‌ای روشن باشد.		žy	ژی
ژیه	ژیه	žen	ژن
گا و ماده بالغی که جفت‌گیری نکرده باشد.		žang	ژنگ [ط]
		رنگ و نشان گوسفندی که موی صورتش مایل به زنگاری باشد.	
		žanker	ژن کر [ط]
		رنگ و نشان گوسفندی که گوش- هایش کوتاه و رنگ موی صورتش مایل به زنگاری باشد.	
		žančam	ژن چم [ط]
		رنگ و نشان گوسفندی که بخش اندکی از چانه تا شقیقه و دور چشمش به رنگ قهوه‌ای روشن باشد.	
		žančamker	ژه چم کر [ط]
		رنگ و نشان گوسفندی که گوش- هایش کوتاه و بخش اندکی از موی چانه تا شقیقه‌اش به رنگ قهوه‌ای روشن باشد.	
		žančol	ژن چول [ط]
		رنگ و نشان گوسفندی که بخش- های مختلفی از موی بدنش به رنگ قهوه‌ای روشن باشد.	

seblāk	سبلاک [ط]	sāra	ساره
	بدون تن پوش . اغلب در مورد چهارپایان می آید .	moča	موچه
sabylle	سبيله		قالب پنیر را گویند ، چانهی پنیر .
sēble	سبله	sāzanda	سازنده
	نوعی سبزی خودروشبیه		سازنواز ، ساززن .
	اسفناج .	sāḡ	ساغ
sej	سج	sāḡ	سغ
	آبی را گویند که پس از کیسه کردن دوغ و گرفتن ماست از آن به جای می ماند .		تندرست .
sejesan	سجسن	sāḡale	ساغاله
systē	سیسته	sāḡle	ساغله
	سوخته شدن .		سفال ، تکه های ظروف سفالی شکسته .
sex	سخ [ط]	sāfačo	سافه چو
	از درختان جنگلی ست ، آزاد .		چوب محکمی به بلندی حدود چهل سانتی متر و قطر کمتر از ده سانتی متر که جهت بستن درختیک رشته ای را ابتدا بدور چوب مزبور پیچانده و از آنجا بدور دهانه خیک انتقال میدهند .
sexertema	سخرتمه	sāya	سایه
	ضربه ی پنهانی که با پشت انگشت سیا به وسرا نگشت شست به پشت یا پهلوی کسی زده می- شود . سیخونک .	sā	سا
sēr	سر		سایه .
ser	سر	sabba	سبه
	سرخ .		سبد .
sara	سره	sabbā	سبا
estara	استره		فردا
	تیغ سلمانی ، تیغی که می سترد .	sabr	سبر
sarra	سره	savr	سور

درد بشود معنی اش این است
 که در جایی سخن ویاد او در
 میان است، آن سخن ویاد شدن
 اگر به نکویی یا شدن میم را است
 سردرد می گیرد و اگر به بسدی
 یا شدن میم ی چپ سر. این موضوع
 در شب برعکس مییاد شود راه رفع
 آن سردرد این است که پیاد
 شوند به حدس و گمان نام پیاد
 کننده را بزبان بیادورد.
 sarekonē سره کونه
 یا ژگونه، سر به جای ته یا
 برعکس.
 sarēyn سرین (تا)
 سرگین، تپاله دامها.
 saryn سرین
 sēra سره
 خنک، سرد.
 seryan سرین
 seryē سریه
 سردن، گرفتن مف.
 saryn سرین
 sarna سرنه
 رویی، آنکه در سرورومی باشد.
 saryngā سرینگا
 بخش بالایی اتاق یا چادر.
 sešavlyān سه شولیان
 sešavlon سه شولون
 چهار روز آخر مردا دماه که گرمای

sera سره
 گلوگاه، محل ذبح.
 sara سره
 یار، همباز.
 serā سرا
 حیاط و محوطه.
 sērej سرج
 serle سرله
 سرخک.
 saračo سره چو
 تیرک های عمودی در شیروانی
 خانه های بومی.
 sarxemāl سرخمال
 sarxembāl سرخمبال
 همسن و سال.
 serxen سرخن
 از رنگهای اسب و قاطر است.
 موهای سیاه و سفید.
 serdyn سردین
 sērde سرده
 نردبان.
 seraf سره ف
 گوسفند سالم و جوان.
 saraf سره ف
 شاه تیر، تیر اصلی در سقف بندی.
 sarakora سره کوره
 یاد کردن کسی در غیاب و نوعی
 سردرد زودگذر.
 می گویند کسی که دچا را این سر-

	گاونازاراگویند .
seleka	سلکه [ظ]
	یک قسمت ازکنده ای که با تبر شکافته و خاج خاج شده باشد یا هر خاج از آن .
salamkār	سلمکار (تا)
	کسی که کاری را از روی کم میلی و سست انجام میدهد .
selanda	سلنده
	عور ، بی تن پوش .
selengā	سلنگه
sēlengā	سه لنگه
	سه پایه ی فلزی جهت استفاده در روی آتش .
semb	سمب
sem	سم
	سم .
sembar	سمبر
	گاه .
sembasē	سمبه سه
semasy	سمه سی
	نوعی بیماری دامیست ، درد سم .
sembor	سمبور
zale	زله
	زالو .
senat	سنت
	به ختفه گویند .
sanjo	سنجو

	آن را شدید و خطرناک میدانند .
seğelma	سغلمه (تا)
	لقمه ی سنگین را گویند .
saf	سف
	اشتباه .
seft	سفت
	آستانه ، چوبه پایین چهار چوبه در .
sefta	سفته
	دشت ، نخستین پولی که فروشنده از مشتری می گیرد .
safyl	سفیل
	ویلان ، سرگردان ، بلا تکلیف .
seg	سگ
sang	سنگ
	سنگ .
sel	سل
	تپاله ی چهار پایان .
sal	سل
	استخر ، آبگیر بزرگ .
sala	سله
	تیکه پوستی که بردها نه مشک سفالی می بندند .
sallāma	سلامه
	باد سرد و سوزناک را گویند .
salāo	سلاو (تا)
	چاله ای بزرگ که سرگین دامها را در آن انباشته می کنند .
selēfen	سلفن [ظ]

روشنی، نور.

sav سو

رنگ و نشان گوسفندی که سیاه
و یا مایل به این رنگ باشد.

soān سوآن

soan سوان

سوهان، ابزاری فلزی است.

sota سوته

ته‌دیگ، سوخته‌ی برنج.

sotra سوتره [ط]

نوعی جوش چرکی که اغلب در
اطراف چشم ظاهر می‌شود.

sotka سوتکه

چراغ‌زنبری را گویند.

sotanyن سوته‌نین

از بیماری‌هاست. بصورت
لکه‌ای کیود در سینه و پستان
گاو و اطراف باسن آدمی ظاهر
می‌گردد سپس رشد نموده و تبدیل
به زخمی سیاه و چرکی می‌شود و
همراه با تب و درد است.

soj سوج

سوز.

sojenesan سوجنسن

sotē سوته

سوزاندن.

savčam سوچم [ط]

رنگ و نشان گوسفندی که رنگ
موی قسمتی از چانه تا شقیقه‌اش

نوعی بیماری است.

sanjogoly سنجوگلی

گیاهی کوهی است از خانواده
نعناع علفی با نام علمی:

menttha piperata

که مصرف درمانی فراوان دارد.

sendoxa [ط] سندوخه

تیرکهای کوتاهی که بصورت
بازو در زیر چوبهای افقی شیره
و ابی قرار می‌گیرد.

seng̃er سنغر (تا)

نوعی فرفره یا گردوله چوبی که
روی زمین می‌چرخاندندش.

sanḡar سنغر

سنگر.

sangal سنگل

sengāl سنگال

سنگ‌گونه. قلوه سنگ مانده-
هایی که بر اثر چسبندگی تپاله‌ی
گوسفند به موهای اطراف دمبه-
اش وجود می‌آید.

sangol سنگول

آنچه که پارسنگ بر میدارد.

so سو

از گیاهان خودروست. از تیره
جعفری شبیه رازیانه، ساقه‌ی
تازه‌ی آن را پوست‌کننده و خام
می‌خورند.

so سو

soka سوکه
گوشت سرخ بی استخوان .

savker سوکر [ط]
رنگ و نشان گوسفندی که گوش
ها پیش کوتاه و رنگ موی صورتش
سیاه باشد .

sogla سوگله
sok سوک
خروس .

soglaxān سوگله خان
sokaxon سوکه خون
خروس خوان، سپیده دم .

syā Gāleš سیاگالش [ط]
موجودی افسانه‌ای . فرشته‌ی
نگهبان گاوها با ویژگی‌های
گوشورون زرتشتی .

syāgela سیاگله [ط]
سیاه‌دانه، از میوه‌های پاییزه
جنگلی ست برنگ سیاه‌شبیله
زالزالک .

syāmoz سیاموز
syāmēš سیامش
مگس سیاه .

sēyb سیب
seb سب
صبح، در تاتی به معنی صاحب
نیز می‌آید .

syta سیتَه [ط]
سارا رویایی، زیرندگان است .

سیاه باشد .

savčamker سوچمکر [ط]
رنگ و نشان گوسفندی که گوش-
ها پیش کوتاه و رنگ موی قسمتی
از چانه تا شقیقه‌اش سیاه باشد .

savčol سوچول [ط]
رنگ و نشان گوسفندی که موی
قسمت‌هایی از بدنش سیاه باشد .

savčolker سوچول کر [ط]
گوسفند سوچول گوش کوتاه .

sor سور
شام .

sor سور
شور، پرنمک .

sora سوره
torağ تورغ
ماست کیسه‌ای خشک که شور
گذاشته شده باشد .

sorāv سورآو
نوعی خورشت است . گوشت آب
پزی که جز نمک چیز دیگری به
آن نمی‌افزایند .

sorasar سوره سر
کنایه از آدم رنج‌کش و مصیبت
دیده و پرتحمل، خیره سر .

savz سوز
سبز .

savza سوزه
سبزه، چمن .

syrdāg (سیرداغ (تا)

نوعی خورش است که با کوبیده
مغز گردو و سیر و مقداری آب انار
به اضافه مقداری آب و لـرم
درست می شود.

sys سیس

sēs سس

بی نمک .

syly Myj سیلی میج (تا)

قسمت زیرسقف .

symka سیمکه

آلمنیوم و حلب را گویند .

sēyna سینه

sarna سرنه

متکا .

synāv سینا و

شنا .

لگدمالی می شود تا اینکمه	šē	شه (تا)
سوراخ های شال ابتدایی بهم	šā	با دوسرمای شدیدبهاره
آمده و شال واقعی شکل می گیرد.	bašā	شا
šāl شال		بشا
نام یکی از دهستان های بخش		می تواند.
شاهرو دخلخال واقع در هفت	šār	شار
کیلومتری جنوب کلور، مردم		شاد، خرسند.
شال به لهجه ای از تاتی سخن	šāssan	شاسن
می گویند که تفاوت ناچیزی با	šāšte	شاشته
تاتی کلوری دارد. همچنین		توانستن.
شال نام شهری است نشین	šāl	شال
در تاکستان قزوین نیز هست.		نوعی پارچه پشمی که بوسیله
šālaPes شاله پس		خودا هالی تولید می شود و از
نوعی قارچ که مانند زگیل در		آن کت و شلوار و جلیقه و شولا
هوای نمور از زمین می روید.		می دوزند و پوشاک بیشتر
و پس از خشک شدن مبدل به		بومیان بویژه ساکنان کوهستان
پوسته ای محتوی گردی تیره		را تشکیل میدهد. شال اغلب
رنگ می شود.		از پشم سیاه و رنگ های مایل به
šāla rā شاله را		آن تهیه می گردد، برای تهیه
از با زا رچه های مهم بیسلاق		شال پشم مناسب را شسته و جلای
تالش دولاب و شاندرمن.		می کنند، سپس می ریسند، نخ
šālakelā شاله کلا		آماده و دولایی را بصورت گلوله
نوعی کلاه ساده چهار تیکه بشکل		هایی در آورده و گلوله های نخ
نیم کره و حاشیه نازکی از پارچه		را به جولا می دهند و جولا شال
سیاه که بیشتر بومیان و تقریباً		ابتدایی را که ساده و مخلخل
همه مردان کوه نشین بر سر		است می بافتند، شال ابتدایی
می گذارند.		بوسیله فردی ورزیده و ما هریا
šāla mēra شاله مره		آب نیم گرم خیس و چند ساعتی

موجب لمس و پیچ خوردگی می-
گردد.
šep šep شپ شپ
صدای راه رفتن بر روی چیز-
هایی چون برگ خزان".
šapalāḡ شپلاغ
سیلی ، کشیده .
šepelāv شپیل آ و [ط]
آبی که از انتهای مزارع خارج
می شود، آب کثیف و گل آلود.
šet شت
شیر ، لبن .
šat شت
کج ، بتالشی پش peš نیز می-
گویند.
šetada شته ده
شیرده .
šeta sar شته سر
سرشیر .
šatal شتل
شرو و شارلاتان .
šetly شتلی [ط]
از بیماری هاست ، مخلک .
šat-o šot شت و شوت
کج و معوج .
šax شخ
شبنم .
šaxta شخته
یخ ، یخ نازک روی آب .

šāla mera شاله مره
دانه‌ی سختی است که بسا آن
تسبیح درست می کنند . این
دانه از گیاهی مانند با مبوس
بدست می آید که اغلب در کنار
شالیزارها می روید .
šāla veḡa شاله وغه [ط]
نوعی پرنده است ، بوتیمار .
šā marz شا مرز [ط]
مرزبزرگ بین شالی زاران .
مرزی نسبتاً " پهن و بلندتر که
حدود شالی زارهای همجواری
محل عبور و مرور می باشد .
šana شانه
šona شونه
شبان ، چوپان .
šāna شانه
šona شونه
شانه‌ی سر .
šānabesar شانه بسر
šona papo شونه پیو
هدهد ، شانه به سر .
šāndermyn شاندرمین
شاندرمن ، یکی از دهستان های
بخش ماسال تالش که مرکز آن
بازا جمعه می باشد .
šapa شپه
از بیماری هاست . فلج موضعی
که در صورت ظاهر در دست یا پا
شدن

šema	شمه
	شما .
šembyla	شمبيله (تا)
دستارچه ، منديل ، زنان آن را	
بر روی سردر زیر طرف قرار می-	
	دهند .
šemašen	شمه شن
	از آن شما ، متعلق به شما .
šender	شندر
	پارچه‌ی کهنه و پارچه ، رقعہ .
šandan	شدن
šandē	شده
افشاندن ، گرداندن غلہ در	
طبق بمنظور جدا سازی زواید .	
šo	شو
	شوهر .
šav	شو
	شب .
šo	شو
bašy	بشی
	می رود .
ševār	شوار
šelār	شلار
	شلوار .
šavān	شوان
šanā	شنا
	امشب .
ševerd	شورد [ط]
	برای نکار ، تابوت .

šarta xāš	شرط خاش
	استخوان جناق .
šarfa	شرفه
	نوعی ظرف مسی مانند آفتابه
	اما بدون لوله .
šero	شرو
	فهم ذائقه ، طمه .
šaš	شش
	عددشش .
šaša	ششه
	شیشم ، در مورد مراسم ما نند :
šaša šav	ششه شو
	شب ششم ، ششمین شب تولدنوزاد
	که در آن جشن ویژه‌ای برگزار
	می گردد .
šağ	شغ
	راست ، عکس خمیده .
šeka	شکه
	کت تهیه شده از شال ، چوخا .
šokm	شکم
šekem	شکم
	بدشگونی .
šela felky [ط]	شله فلکی [ط]
	نوعی پرنده است ، چنگر .
šalam	شلم
	شلغم .
šam	شم
	زمین های هموار روپر درخت
	کنا رودخانه .

šyfro شیف رو
 رودخانه‌ی شفا رود. بزرگترین
 رودخانه‌ی تالش .
 šyvan شیین
 šē شه
 رفتن .
 šynālak شینالک
 čağāla چغاله
 زردآلو .
 šynālaka dār شینالکه دار
 čağala dār چغاله دار
 درخت زردآلو .
 šynālaka mağz شینالکه مغز
 čağāla hasta چغاله هسته
 هسته‌یا مغزیا دانه زردآلو .
 syvaran شیوه‌ان [تا]
 نوعی علف خودروست ، خاکشیر .

šorēm شورم
 مه‌رقیق صبحگاهی .
 ševeš شوش
 شاخه‌های نازک و بلند و انعطاف
 پذیر که با آن چیزی را بندند یا
 پرچین کنند .
 šond شوند
 پلهم ، از گیاهان است .
 ševyr شویر
 شوید ، نوعی سبزی ست .
 šēy شهی
 šavy شهوی
 پیرهن .
 šyār شیار
 šyvār شیوار
 همانند ، شبیه و مثل .
 šyt شیت
 هار .
 šyry شیری [ط]
 رنگ و نشان گوسفندی که به رنگ
 سفید روشن باشد .
 šyrker شیرکر [ط]
 رنگ و نشان گوسفندی که به رنگ
 سفید روشن و گوش‌هایش کوتاه
 باشد .
 šyšak شیشک (تا)
 بره بزرگ پرواری .
 šyf شیف
 تر و نازک ، تازه‌روست .

غ، ق = Ğ

Ĝezza	غزه	Ĝab	قاب
شیره لزوج و سفتی که از پوست درختان تراوش می کند، صمغ		Ĝab	قب
۲- جای کش پیژامه .			جا ، طرف .
Ĝazān	غزان	ĜarĜary	غار غاری
Ĝazon	غزون		لک لک .
دیگ بزرگ .		Ĝaš	غاش
ĜezĜen	غزغن (تا)		کوهان پالان .
شدت ، بحوحه .		Ĝāĝ	غاغ
Ĝezma	غزمه		خشک و مات و مبہوت .
تب لرز همراه تیرکشیدن عصب، رعه .		Ĝāma	غامه
Ĝežb	غژب		برشی که در قسمتی از چوب ایجاد میشود تا چوب دیگری در آن قرار گیرد .
tēl	تل	Ĝadāra	غداره
کاگل، موی قسمت بالای پیشانی،			کاسه چینی .
Ĝeser	غسر	Ĝede Ĝede	غده غده
نازا ، نازایی موقت .			قلقلک .
Ĝašga	غشقه	Ĝara	غره (تا)
نشان گوسفندی که کله اش کوچک و گوشش نیز کوتاه باشد .			دودکش سما و روروی منقل .
Ĝašao	غشو (تا)	Ĝaraoš	غراوش
آلتی فلزی همانند بورس سرکه بدن چهارپایان را با آن تیمار می کنند .		ĜaraĜoša	غره غوشه
Ĝagāj	غجاج		خرگوش .
نوعی پرندۀ است . زاغ نوک قرمز .		Ĝerb	غرب
Ĝalxan	غلخن		اهمیت و بها .
نوعی علف خا ردا رکوهی از		Ĝerča	غرچه (تا)
			واحد شمارش میوه جالیز مثل خیار و خربزه .
		ĜerĜen	غرغن
			نیست و نه هست . نایود .

Ğanda čāken قنده چاکن
 اهرم تیشه ما نندویزه شکا ندن
 قند .
 Ğanda čākeny قنده چاکنی
 مراسم شیرینی خوران .
 Ğeng̃er غنغر (تا)
 نوعی پرنده است .
 Ğotty قوتی
 ۱- جعبه ۲۰ واحدی است دروزن
 غلات معادل ۴ من ۷ کیلویی .
 Ğavr āgyr قورآگیر
 ترمیم قبر . توضیح اینکه بجای
 قبر همان گور فارسی در تاتی
 وتالشی رایج است . جز مورد
 اخیر که مصطلح گردیده .
 Ğaosa mā غوسه ما (تا)
 ماه آخر یا ییز را گویند .
 Ğong̃ora غونغوره
 کزکردگی ، جمع شدن و جمباتمه
 زدن برا ثر سرما یا اندوه .
 Ğōyš غیش
 dāla داله
 کمر بند چرمی .
 Ğōyša mezā غیشه مزه
 dāla mezā داله مزه
 نوعی با زیست ، یک تیم در
 داخل خط دایره شکلی قرار
 می گیرند و از چند کمر بند چرمی
 که در درون دایره پهن میشود

تیره کاسنی علفی .
 Ğelğ غلغ (تا)
 ژولیدگی و بدحالتی موی سر و
 یا پر مرغ ها .
 ĞelğĀzyan غلغ آزین (تا)
 پریشان و ژولیده نمودن موی
 سر ، حالتی که مرغ بیما ربخود
 می گیرد .
 Ğalyabok قلیه بوک [ط]
 رنگ و نشان گوسفندی که موی
 اطراف دهان و بینی اش چند
 رنگی باشد .
 Ğam غم
 حفظ ، پاس .
 Ğembyl غمبیل
 Gembel غمبیل
 نوعی پرنده است . غواص گلسو
 سیاه .
 Ğamčy غمچی
 شلاق .
 Ğamhardan غم هردن
 Ğamhardē غم هرده
 حفظ نمودن ، نگهداشتن .
 Ğenj غنج (تا)
 غنجب .
 Ğančar غنچر
 جوار .
 Ğančarba Ğančar غنچر به غنچر
 مجاور هم ، در جوار هم .

حفاظت می کنند بیرونی ها
با بدست آوردن آن کمربندها
آنقدر درونی ها را می زنند تا
اینکه پای یکی از درونی ها به
بدن یکی از بیرونی ها بخورد.

Ĝeymakaš

غیمه کش

گوشت کوب .

هنوز که شاخه‌ای است در یک درختچه از گیل نشان کرده و با داس یا چاقو نقش‌های هنری بر آن حک می‌نمایند. آن نقش‌ها پس از مدتی بصورت جوش‌های برجسته در زیر پوسته شاخه مزبور ثابت می‌شود. آنگاه آن شاخه را می‌برند و با گرداندن ماهرا نه بر روی آتش هیـزم، پوستش را سوزانده می‌ریزند و آنگاه به بدنه‌چوب که در زیر پوست بر اثر حرارت سرخ شده تا وقتی که گرم است روغن می‌مالند و سپس آن را به اندازه مطلوب می‌برند و طرف نسبتاً نازکش که در دست جا می‌گیرد پاره‌چرموم اندود می‌پیچند و بعد آنرا به دوادگری می‌برند و سردی‌گرش را به بلندی ۵ سانتی متر و کفش برنجی یا مسی و یا حتی نقره می‌گیرند و گاه در جاهای مناسب چوبدستی گل می‌خ‌هایی هم می‌کوبند.

Feteny فتنی

نوعی چاموش یا همان پاتاوه چرمی که از بهترین انواع خود می‌باشد.

Fēja فجه

Fār فار (تا)

مرمت و تعمیر.

Fāk فاک

خایه، پوستی که بیضه‌ها در آن قرار دارند.

Fāl فال

به معنی حالات جفتگیری و جفت خواهی و عمل جفتگیری حیوانات است.

Fet فت

پر، عکس خالی.

Feter فتر

سر

از گیل.

Feteradār فتره‌دار

سرهبنه

درخت از گیل.

Feterakoka فتره‌کوک

سره‌کوک

نوعی نان خام که از تخمیر

از گیل رسیده درست می‌شود.

Feterales فتره‌لس

سره‌لس

نوعی چوبدستی محکم، پردوام

و زیبا که از چوب از گیل درست

می‌کنند و مثلاً به اسلحه سردی

است که هرتالشی کوه‌نشین یکی

از آن را همیشه با خود حمل می‌کند.

کسی که از دماغ حرف می زند .
 Fo فو
 فوت ، باددهان .
 Fotar فوتر
 پست و کوتاهه .
 Forš فروش
 شن و ماسه .
 Fozze فوزه
 Fozza فوزه
 سوت دهن .
 Fyt فیت
 ریز ، خرد و کوچک .
 Fyč فیچ
 پوز ، دهان و اطراف آن شامل
 چانه تا نیمه های بینی .
 Fyčamešta فیچامشته
 ضربه مشت به اطراف دهان و
 بینی .

Feč فچ [ط]
 خپل و قد کوتاهه .
 Ferč فرچ
 له ، خرد و افشوده .
 Ferand فرند
 پهن و فراخ .
 Ferang فرنگ
 میزانیگیر
 myzāngyr سنجاقک ، حشره یست .
 Farys فریس
 pares پرس
 نوعی ریسمان که از ساقه شالی
 بافته می شود .
 Feka فکه
 ساقه شالی دسته بندی شده که
 در پوشش با مهابکار می رود .
 Fel فل [ط]
 ریزه ، خرده .
 ۲- پوسته نازک شلتوک .
 Felak فلک [ط]
 گشاده و پخته .
 Felka فلکه
 پسینه
 pasyna هیزم نیم سوخته .
 Fand فند
 فن و شگرد .
 Feng Feng فنگ فنگ (تا)
 بمعنی نق زدن می باشد .
 Feny فنی

چرم دباغی نشده و نوعی پاتاوه	ka	که
که از همین نوع چرم تهیه میشود.		خانه ، منزل .
kām کام	kā	کا
kam کم	kyā	کیا
کدام .		کجا .
kāmvara کاموره	kāt	کات
kenge کنگه		سربی مو ، بی شاخ و برگ .
کدام طرف ها ، کجاها .	kāč	کاج
kāmyla کامیله		کاسه سر ، استخوان وسط سر .
kamygela کمیگله	dāda	کاده
کدام یکی .	kyākā	کیاکا
kāo کاو		از کجا .
kav کو	kāra	کاره
کبود .	kalāsa	کلاسه
kāotar کاوتر		بزماده یکساله .
kaftēr کفتر	kārār	کارار
کبوتر .	A kaš	اکش
kāotaravača کاوتره وچه		کارنده .
kaftēravača کفتره وچه	kāresan	کارسن
جوجه کبوتر .	kārē	کاره
kāora کاوره		کاشتن .
kavra کوره	kās	کاس
سزینه ، سیزه هفت سین را		چشم آبی .
گویند .	kāla	کاله
kāvel کاوَل		شیردانی که تازه زاییده باشد .
گا و آهن ، خویش .	kālok	کالوک (تا)
kāvla کاوله		خربزه .
فوج ، گروه ، جمعیت .	kālaharda	کاله هرده
kabba کبه	kālahard	کاله هرد

kelfe	کلفه	ما رمولک صحرا یی .
katel	کتل (تا)	نوعی چهارپایه کوچک و کوتاه که از تیکه تخته درست می کنند .
katela	کتله (تا)	نوعی دمپایی که از دو تیکه تخته درست میشود .
katla	کتله	راه مالروی سنگی .
ketevāt	کتوات	شوق مرگ ، غش ریشه به سبب شادی و اشتیاق .
kāj	کج	همان کج پهلو یست به معنی ابریشم خام .
kej	کج	دگمه کوچک مخصوص پیراهن .
kenj	کنج	
keč	کچ	
kača	کچه	کنج ، گوشه چهار دیواری .
kečy	کچی	نوعی قاشق بزرگ و سخت ، تابه ساب . در تالشی به معنی انواع قاشق می باشد .
kečya	کچی	لفظ را ندن سگ .
		لفظ مجازی و تحقیر آمیز سگ .

kava	کوه	نوعی سیداستوانه ای کنه از پوست درخت درست می کنند .
kopon	کپون [ط]	وسیله ای چوبی ست که در حلوا پزی از آن استفاده می کنند .
		کنده ای به ضخامت متوسط نیم متر و درازای $1\frac{1}{4}$ متر که سر تا سر یک پهلویش جزمختصری در دوسر، تراشیده طوری که داخل کنده تا نصف خالی شده باشد .
ket	کت (تا)	دق دلی ، تلافی .
keta	کته	بچه سگ را گویند .
katāra	کتاره	
katrā	کترا	کفگیر .
katāradoš	کتاره دوش	
katrādoš	کترا دوش	
		نوعی رقص است که مادر شوهرها پیش پای اسب عروس تا زه ی خود انجام می دهند و ضمن آن دوتا کفگیر یا کتاره را با لای سر خود آنقدر به هم می کوبند تا یکی شکسته شود .
katrāi	کترا یی	سنجیده ، حساب نشده .
katakāro	کته کارو	

kēdo کردو [ط]
 kērde نیزگفته میشود. واحدی
 درعرض معادل ۲۰۰ ذرع مربع
 می باشد که یک پنجم جریب است.
 kereškēna کرشکنه (تا)
 نوعی دانه‌ی گردبها اندازه عدس
 که بدام می دهند تا قوی و چاق
 شود.
 karg کرگ
 ماکي، مرغ خانگی .
 kargāro کرگارو
 کرگان رود، نام بخش مرکزی
 تالش .
 kargarāka کرگه راکه
 چوب نازک و بلند مخصوص راندن
 ماکي .
 kargaz کرگز
 پرنده ایست . همان کرکس .
 kerf کرف
 تر و تازه زاد، در مورد بیره‌ها
 می آید.
 kargalān کرگه لان
 کرگه لون
 لانه ماکي .
 karma کرمه
 تپاله‌های چهارپایان که در
 طویل‌ه روی هم ریخته و به هم می‌
 چسبند و بصورت لایه ضخیمی در-
 می آید.

kadār کدار
 از درختان جنگلی است، نمودار.
 ker کر
 آلت رجولیت مرد.
 karapā کره‌پا
 کهریا، مهره‌ای گلی وزرد رنگ.
 kerej کرج
 ساختمان مکعب مستطیل شکلی
 که در آن شالی‌خرمن نشده انبار
 می کنند و پوشال شالی یا
 همان گاه کلهش را نیز در آنجا می‌چینند
 کرجه kerje
 گرجه Gerja
 خط و نشان انداختن بانکاهرمی
 تیزبرجایی .
 kerč کرچ
 خشک و شکننده، برشته .
 karčang کرچنگ
 خرچنگ .
 kerēčy کره‌چی (ط)
 به کارگرزنی گفته میشود که در
 ازای مزدی قطعی برای صاحب
 کار امور و جین، نشا، و دوباره
 شالی کاری را انجام می‌دهد. مزد
 کرجی اغلب غیر نقدی می‌باشد.
 kērde کرده [ط]
 درخت خشک و پوک شده، کنده‌ای که
 به سبب خشکی زیاد بر اثر ضربه
 خرد و ریز میشود.

چهارپایان بسته می شود .
 kašāl کشال
 šāl شال
 شغال .
 kašaben کشه بن
 زیر بغل .
 kašabenačō کشه بندچو
 چوب لحد ، تیکه چوبی که در
 پهلوی میت درگورمی گذارند .
 kašbandylē کش بندیله
 kašle کشله
 بستن باربه کول باریسمان
 طوریکه ریسمان از روی شانه
 وزیربغل ها به پشت کشیده
 شود .
 kašt کشت
 بازکندن جالیزوگل دادن به
 بوته های جالیزی را گویند .
 kešt-o kol کشت کول
 شال وکلاه کردن ، آماده و تجهیز .
 kešty کشتی
 شال کمر ، مقایسه شود با
 košty اوستا .
 kešty کشتی
 Gyšty گیشتی
 کشتی ، ازورزشهاست .
 kaškara کشکره
 زاغی ، زاغی ابلق .
 kaškara kyja کشکره کیجه

کرمجول kermejol
 کرمول kērmol
 کرمکی ، میوه ای که آفتسی و
 دارای کرم باشد .
 kerenesan کرنس
 کرنیه kernyē
 بدنیاال خودروی زمین کشانیدن
 کشیدن بر روی زمین و بردن .
 kereng کرنگ
 نوعی پرنده ست . کلنگ .
 kaza کزه (تا)
 عکس تروشا داب خشک و رنگ ورخ
 پریده .
 kase کسه
 لاک پشت .
 kes کس
 آلت تناسلی ماده .
 kask کسک (تا)
 کشک .
 kaskol کسکول
 ظرف سفالی شکسته .
 kaš کش
 طاق نمای زیر صخره ، راهی که
 از شکم صخره و کوه باز شده باشد .
 kaša کشه
 بغل ، آغوش .
 kēše کشه
 وهنگ ، حلقه ای چوبی یا فلزی
 که به یک سر ریسمان یا شکم بند

کرخت ، حالتی که بر اثر سرما
 زدگی در انگشتان پا و دست
 ایجاد میشود .
 kafšan کفشن
 زمین نسبتاً "هموار و کم درخت
 و روبه آفتاب که در پایین دست
 آبادی واقع باشد .
 kēkam که کم
 از درختان جنگلی ست ، شیردار .
 kel کل
 آدم انگشت کوتاه . کسی که
 انگشت دست یا پایش ناقص یا
 بریده شده باشد .
 kel کل
 عکس تیزبرنده .
 kel کل
 توده آتش ، شعله های تند .
 kal کل
 گاو نر بالغ و اخته نشده . به
 فاسق نیز گویند .
 kala کله
 دیوار سنگی ۲ گاو نر بالغ .
 kalāt کلات
 زمین خشک و سنگی که قابل
 کشت و زرع نباشد .
 kalāč کلاچ
 کلاغ .
 kallāre کلاره (تا)
 نوعی ظرف حمل زباله قیفی

کاکایی ، نوعی پرند است .
 kašan کشن (تا)
 باغسار ، محل باغهای انبوه
 میوه .
 kafā کفا
 بالا .
 kafāt کفات [ط]
 پاشلنگ ، نوعی پرند است .
 kafāra کفاره
 فاصله بین سر تا گردن .
 kafāsorēy کفاسورهی
 جیره پر
 سربالایی ، از پایین به بالا .
 kafāynasar کفاینه سر
 kfoasar کفواسر
 گوشه و قسمت بالای اتاق یا
 زمین .
 kafāynaka کفاینه که
 kfoaka کفواکه
 اتاق یا خانه بالایی ، اتاقی که
 سطح نسبت به سطح دیگر اتاق
 های ساختمان بلندتر باشد .
 kafč کفچ
 فک ، آرواره .
 kafčaxāš کفچه خاش
 استخوان آرواره .
 kafčēn کفچن
 کسی که آرواره اش کج باشد .
 kefer کفر

درهم بهم خورده ، موی درهم
 تافته. مقدار مویی که با شانه
 زدن از سر می ریزد.
 kolkapys کلکا پیس [ط]
 چرخ ریسک .
 kelakārd کله کارد
 kārda کارده
 نوعی کاربرد خا نگی ساخت استاد
 کاران محلی. اصطلاحاً " به
 انواع کاردها نیز گفته میشود.
 kelekāo کل کا و (تا)
 سخت و نارس. در مورد میوه جات
 می آید.
 kelkel کل کل
 مکرر کل ، شعله های تند آتش
 را گویند.
 kelagā کله گا
 اجاق بزرگ .
 kelma کلمه
 نوعی پایه چوبی برای کشیدن
 سیم خاردار که کلفت و نسبتاً
 کوتاه باشد.
 kelma کلمه
 کوتاه و ناقص ، ابتر .
 kalen کلن
 میش شاخ دار .
 kelo کلو
 کلوخ ، غده ویرآمدگی .
 kellor کلور

شکل که از تپاله دا مدرست میشود .
 kalaangešt کله انگشت
 انگشت شست .
 kelāšesan کلاشن
 kelāšē کلاشه
 خرد کردن و خراشیدن با دندان.
 kelāk کلاک
 کولاک .
 kelāgen کلاگن [ط]
 نوعی پرنده آبی ست . قوی
 کوچک .
 kelta کلته [ط]
 نوعی کوزه سفالی مخصوص حمل
 آب .
 kelasang کله سنگ
 فلاخن .
 kelaš کلش [ط]
 ساقه خرمن شده شالی که روی
 با مهار با آن می پوشانند .
 kalf کلف
 به دندانهای نامنظم گویند .
 kalfen کلفن
 کسی که دندانهایش انبوه و نا-
 منظم باشد .
 kelk کلک
 کرچ ، مرغ کرچ .
 kelešken کلشکن
 مرغ کرچی که جوجه آورده باشد .
 kelka کلکه

kandorā کندورا [ط]

تیکه چوب‌هایی که در درون کندو گذاشته می‌شود تا قالب یا شان عسل بر آن بسته شود.

kandeya Gāv کندیه‌گا و

Myagā میه‌گا

گاوی که سال پیش زاییده و هنوز شیر می‌دهد.

kenz کنز (تا)

برش و پارهی بزرگ، مثل یک نیمه از پلوی دیک.

keng کنگ

حالتی شبیه خواب رفتگی در انگشتان که بر اثر سرما زدگی پدید می‌آید و انگشت‌ها مدتی انعطاف طبیعی خود را از دست می‌دهند.

kang کنگ

کنگر.

ko کو

کوه، در تالشی هم‌به معنی بیلاق است و هم‌به معنی نام خاص ناحیه کوهستانی مورد سکونت تالشی‌های دامدار، چنانکه به نواحی جلگه‌ای گلون، گیلان - گفته می‌شود.

koaž کواچ

به تالشی‌های ساکن کوهستان می‌گویند.

مرکز بخش شاهرود خلخال بسا جمعیت حدودش هزار نفر زبان تاتی، کارپیشه باغذاری کشت گندم و جو کوهی. دام‌اندک و اغلب کار در دیگر شهرها. فاصله تا هروآباد ۳۲ کیلومتر.

kelos کلوس

بزرگتر از حبه، کلوخ. مثل کلوخه قند و گل آتش.

kelyn کلین

kelen کلن

کلون، وسیله‌ای چوبی که در برابر از داخل با آن می‌بندند.

kemb کمب (تا)

برجستگی کیل و سرین.

kamkyl کمکیل

فلج

kameng̃er که منغر (تا)

kalon که لون

زمینی که جای ساختن یک خانه باشد.

kend کند

تپه، کتل.

kend کند

کند، عکس تند.

kenda کنده

کنده‌ی هیزم را گویند.

kande کنده

کندوی عسل.

اسفناج کوهی .
 kočā koč کوچا کوچ
 کوچیدن های پیایی ، موسم
 کوچ کردن .
 korčenesan کورچنسن
 korčenyē کورچنیه
 کروجیدن ، جویدن یک چیز خشک
 وکرج .
 kever کور
 کرخت ، کند وبی حس بر اثر
 سرما زدگی .
 korān کوران
 koran کورن
 رنگ اسب می باشد ، نارنجی
 تیره مایل به خنایی .
 korča کورچه
 تکه نان خشک و برشته مقایسه
 شود با Korčak پهلوی .
 korčena کورچنه
 چیز قابل کروجیدن .
 kora mār کوره مار [ط]
 ماری زرد رنگ وبی آزار ، بیفتنج .
 korafos کوره فوس
 نوعی دمل ، گل مژه .
 koralek کوره لک
 نوعی دمل درشت و چرکی کسه
 اغلب در کردن ظاهر می شود .
 kory کوری

کوانسبر
 توکای باغی .
 ko ēnd کواند [ط]
 جوانه ی برگ .
 kop کوپ
 بوری ، حصیر .
 kot کوت [ط]
 کسی که دست یا پایش بریده یا
 به علتی دیگر کوتاه باشد .
 kotem کوتم [ط]
 اتاقک دیدبانی میان کشتزار
 که بر روی چهار پایه و در ارتفاع
 حدود یک متری سطح زمین درست
 می کنند .
 koty کوتی [ط]
 ساختمانی استوانه ای شکل که
 سقفی بلند و مخروطی دارد و محل
 انبار کردن پشته های شالی و
 خرم کردن آن می باشد .
 koja کوجه (تا)
 نوعی سوختنی که ارسرگین دام
 و بصورت قطعه های بیضی شکل
 درست می شود .
 koča کوجه
 koja کوجه
 محور و مقرنچ که بر لبه ی سکه های
 تزئینی حوش داده می شود .
 kočāj کوچاچ

باری که با کول انسان حمل
می شود، کولبار.

kolpyran کول پیرن

kolpēryan کول پرین

بکول انداختن، پرتاب یا سر
دادن با جهشی تندبرکول .

kolačo کوله چو

kelāyna کلاینه

چوب دستی محکمی که کوله بار
را با آن بردوش می گیرند .

kolon کولون

تپه ها ، بردنگ ها .

kav māst کوماست [ط]

رنگ و نشان گوسفندی که رنگش
تیره مایل به کبود و صورتش
سفید باشد .

kon isonē کون ایسونه

kon vysā کون ویسا

راه رفتن بصورت کشیدن نشیمن
بر زمین .

koy کوی

کدو .

kyra کیره

kelagā کله گا

اجاق .

kyš کیش

شمشاد .

kylle کیله

kela کله

اذیت ، آزار ، رنج .

koš کوش

از بیما ریهای پوستیست ، سالک .

kof کوف

رنگ پریده ، رنگ کدر شده .

kokoro کوکورو

لبالب ، پرتالبه .

kokoroko کوکوروکو

قوقولی قو ، لفظ آواز خروس .

kaval کول

Tevāl توال

نوعی الیاف مانند کنف که از

پوست درونی نارون بدست می-
آید .

kol کول

تپه ماهور ، برجستگی نسبتاً
بزرگ .

kola کوله

واحد شمارش بزغاله .

kola کوله تا

تکه خمیری که به علت نجسییدن
به تنور در آتش می افتد و در آنجا
پخته می شود .

kola کوله

صفت بزیا قوچی که شاخ ندارد .

kola کوله (تا)

پسر ، فرزند مذکر .

kolabār کوله بار

	دختر .
kyllele	کیله له
kelaly	کله لی
	دخترک .
kēyvāno	کیوانو
kayvāno	کیوانو
	کدبانو .
kyja	کیجه
	جوجه .
kyna	کینه
kerna	کرنه
	پتک چوبی .
kynazvar	کینزور
	کینخواه ، کینه بدل دارنده .
kyla	کیله (تا)
	ظرفی چوبی و استوانه‌ای با گنجایش حدود سه کیلو گرم گندم که جهت وزن کردن غلات بویژه گندم و برنج مورد استفاده قرار می‌گیرد .
kylo	کیلو [ط]
	دخترک .

Gāre	گا ره	Gē	گه (تا)
	گهواره .		گله ، گله‌ی چهارپایان مردم ده .
Gāi	گال	Gāč	گاچ (تا)
	لفظ صدای سگ .		کسی که پاهایش در ناحیه زانو
Gāleš	گالش		از هم فاصله‌ی غیرعادی داشته
	نوعی پایابزار لاستیکی دست		با شد .
	ساز .	Gāč	گاچ [ط]
Gāleš	گالش [ط]		خوابگاه ویژه‌ی بره‌ها و گوساله‌
	چوپان و نگهدارنده‌ی گاو و		ها .
	گاومیش .	Gār	گار [ط]
Gāmoš	گاموش		نوعی سبزی خورشتی خودرو
Gāmyš	گامیش		شبه‌ینجه‌ی تازه‌رست .
	گاومیش .	Gāz	گاز
Gāv	گاو		دندان .
Gā	گا	Gāz pyšān	گازپیشان
	گاو .	Gāz pērašon	گازپره‌شون
Gāv gelo zyān	گا و گلوزیان (تا)		جشنی که بمناسبت در آمویدن
	گل‌گاوزبان ، از گل‌های طبی		نخستین دندان کودک برپا
	است .		می‌شود .
Geterma	گترمه (تا)	Gāza korčēnē	گازه‌کورچنه
	خیل ، آدم‌چاق و کم‌تحرک .	ezgera	ازگره
Gatan	گتن		دندان کروجه .
Gatē	گته	Gāzē Gāzē	گازه‌گازه
	گرفتن .		سربه‌سر گذاشتن از روی شرارت .
Gaj	گج		به اصطلاح دهن‌بدهن دادن .
	گج .	Gāza māla	گازه‌ماله
Gēj	گج		نشانه‌ی گازگرفتگی .
Māmny	مامنی	Gāfāre	گافاره

دفعه ، بارونوبت .
 Gēra گره
 خرمن کردن با چهارپایان .
 Gerā گرا
 ازحشرات است ، غریب‌گز .
 Gerpeš گریش (تا)
 نوعی فلج است ، کسی که بر اثر
 فلج یا علتی دیگر عضوی از بدن
 مانند دست یا پایش کج شده
 باشد .
 Gēraka گره‌که
 Gērača گرچه
 چوبی بلند که بر یک سر آن گیره
 ای وجود داشته باشد .
 Gerd گرد
 همه .
 Gerde گرده
 Gerdy گردی
 همه را ، هر آنچه که هست .
 Gerda گرده
 مجموع ، کلی ، عکس جزء جزء .
 Gerdāl گردال
 گرداله ، چرخ یا همان طایر
 چوبی .
 Gerasāy گره‌سای
 rasagy رسه‌گی
 آسیب دیدگی از جن و پریان .
 نوعی تب خال که دردورده‌من
 ظاهر می‌گردد .

زالزالک .
 گج [ط]
 قد کوتاه ، کوچک .
 Gad گد
 آنکه آزمندی و گرسنه‌نمایی
 می‌کند . دله صفت .
 Gad-e Gāy گدگای
 اصطلاحی است به معنی گدایی و
 این درو آن درزدن .
 Gada vara گده‌وره
 به‌بره‌ای گفته می‌شود که بسبب
 نداشتن مادروا کافی بودن
 تغذیه ضعیف است و گرسنه‌نمایی
 می‌کند .
 Gar گر
 دهن .
 Ger گر
 شهاب .
 Gēr گر
 شکلک بصورت ورچیدن لب و
 لوجه .
 Gara گره
 از بیماری‌های دامی است
 مانند سالک چرکی در لب و دهان
 پدید می‌آید .
 Gara گره
 دهانه .
 Gara گره
 گی‌ال
 Gyal

Gal	گل	میان دوپا ، گام بلند .
Gel	گل	
Gyly	گیلی	گل ، خاک .
Gala	گله	شقه ، نیمه ، ای گله یعنی یک نیمه از چیزی شقه شده ، مثل یک شقه‌ی لاشه‌ی گوسفند یا یک نیمه از زمینی مشخص .
Gela	گله	عدد ، دانه ، نک پستان راهم گویند .
Gelpečyna	گل پچینه (تا)	چنبر زدن ، مثل پیچیدن بدور خود و حلقه زدن ما را .
Gelačān	گله چان	
Gylyačā	گیلیه چا	چاله‌ی گل ، کان گل های مخصوص .
Gelazamy	گله زمی	نوعی زخم عفونی که در پستان دام بویژه پستان گوسفندان پدید می آید و محل مزبور را زخمی و متورم می نماید .
Gelaf	گلف	
Gelef	گلف	عکس انبوه و درهم

Gērē Gere	گره گره	نوعی بازی است ، چندتا گردودر جای مشخصی ردیف می گذارند و بعد در فاصله‌ی چند متر یا تخت کفش یا گالش پاره ، آن را هدف قرار می دهند .
Germa	گرمه	عرش خفیف سگ را گویند .
Garmālat	گرمالت	لفل .
Gerna	گرنه	نالش بلند ، لفظ صدای گاونر .
Gerava	گره وه	گاه و فرصت مناسب .
Gaz	گز	واحدی در طول ، از نوک انگشت سیاه تا بینی یک آدم متوسط .
Gazze	گزه	
Gēze	گزه	جا روب .
Gazar	گزر	
Gēžer	گه زر	هویج .
Gežg	گژگ	مجعد و وزکرده .
Gežgen	گژگن	موی وزوزی و درهم پیچ .
Gaf	گف	

Gelahar گله‌هر
 Gylyahar گیلیه‌هر
 طحال .
 Gellyk کلیک [تا]
 دانه‌ای که درین گل رزبیار
 می آید.
 Gellykāš کلیک‌آش (تا)
 آشی که با کلیک درست می شود.
 Gombat گمبیت
 گنبد، طاق .
 Genbol گنبول
 گلدسته‌ی نخعی، گل نخعی .
 Genda گنده
 چانه، رغیف .
 Gendoj گندوج
 Gendo گنبدوگندو
 جوالدوز .
 Genesan گنسن
 Genestē گنسته
 خوردن، بمعنی کتک خوردن
 مانند: Les begenes یعنی:
 کتک خورد .
 Goān گوآن
 Gon گون
 پستان دام را گویند، پستان
 دام حامله یا شیرده .
 Gočyn گوچین [ط]
 وسیله‌ای چوبی که زن‌ها با آن

شکن شکن، فری .
 Gela Gelēy گله‌گله‌ی (تا)
 نوعی بازی با گردوست . هدف
 قرار دادن تیره .
 Gela Genda گله‌گنده
 GylyaGenda گیلیه‌گنده
 چانه‌ی گل .
 Gela Gorra گله‌گوره
 Gora گوره
 گورکن .
 Gelo گلو
 Monda مونده
 گوساله‌ای که کمتر از یکسالش
 باشد .
 Gelol گلول
 Gelēl گله‌ل
 قل، غلطان .
 Geloladavā گلوله‌دوا
 Gonladavā گونه‌دوا
 جنگ با گلوله و تفنگ، جنگ
 گرم .
 Gelon گلون [ط]
 گل‌ها، گیل‌ها، گیلان، تالشی
 های کوه‌نشین قلمروسکونست
 خود را جدا از گیلان می خوانند و
 تنها نواحی جلگه‌ای کناره‌های
 دریای خزر را گلون یا همان
 گیلان می نامند .

دودکش تحتانی تنور، تونل
 باریکی که از یک هوای آزاده
 کف تنورا متدا دارد.
 Gevla āzan (گوله آزن (تا)
 درپوش مخصوص گوله .
 Golāz گولاز
 بلوف، نازیدن الکی .
 Gavanz گونز
 Ganz گنز
 گوزن .
 Gyj گیج
 نوعی بیماری دامی ست که
 همان گیج و منگ بودن است .
 Gydly گیدلی
 لفظی در تحسین و برتر شمردن
 می باشد که بصورت تفصیلاً
 می آید ما ننند . گیدلی جوان .
 یعنی جوان نیرومند و نیکو یا
 جوان ورزیده و توانا .
 Gyrva گیروه
 Kō کوه
 بیلاق، درتالشدولاب شرقی
 Gyrya نیز گفته می شود .
 Gyrva mej (گیروه مج (تا)
 کسی که بر حسب پیشه اش مدام
 در حال رفت و آمد به بیلاق باشد .
 Gyz Gyza گیزگیزا
 نوعی لاله‌ی بهاره کوهی برنگ

شالی را خرمن می کردند .
 Gorēy گوره‌ی
 Goravē گوره‌وه
 جوراب .
 Gavz گوز [ط]
 گذرگاه پایین قلعه، گردنه .
 Gozza گوزه
 روده‌ی ماتحت .
 Gozāvel گوزاول
 āval آول
 تاول درشت و آبدار .
 Gozgā گوزگا
 غورباغه .
 Gozgālysa گوزگالیسه
 جلبک، جل وزغ .
 Gozgāvača گوزگا وچه
 بچه قورباغه .
 Goš kelā گوش کلا
 نوعی پوشاک زمستانی ست ،
 مانند کلاه‌های گوش پوش دار .
 Gogēyn گوگین (تا)
 نوعی علف از خانواده‌ی کاسنی
 علفی دارای برگ‌های زرد کرک
 دار که به مصرف خوراک زمستانه
 دام می رسد .
 Gevl گول
 مجرای باریک آب در زیر آستانه
 دریا پای دیوار .
 Gevla گوله (تا)

آبی تیره و مایل به یشمی .
گیسه گون، (تا)
Gysa Gavan
نوعی گون .
گیله گزه
Gyla Gaze
جاروی گیلانی .
گیلی گیلی
Gyly Gyly
بالشتک میان سوراخی که در
داخل گهواره می گذارند .
گیمه
Gyma
رعشه ی تحریکی ، مور مور عصب
و عضله ، چن د ش .

در ازو چشمه چشمه است .	Lā	لا
Lāfend لافند		کلیم .
rasan رسن	Lāp	لاپ
rasan ريسان، مقایسه شود با .	Lap	لپ .
پهلوی .		این واژه دقیقا " مترادف نشانه
Lākka لاکه		(!) می باشد که به مفهوم تا کید،
لاوک، تغا رچوبی .		نعجب، تمسخر و شک در اول جمله
Lāla لاله		یا عبارت می آید.
لوله‌ی چراغ های روشنایی .	Lāppadān	لاپه دان
Lālem لالم (تا)	malarz	ملرز
مرض لالی، لال شدگی .		عنکبوت .
Lāva لاوله (ط)	Lāt	لات
صحبت و گفتگو .		زمین سنگی، صخره، دیواره سنگی
Laband لبند (تا)		و بلند جوانب رودها و
شیره‌ای گیاهی که از نوعی گون		دره‌ها .
بدست می آید و آن را مانند سقز	Lār	لار
می جوند .		مخزن نگهداری و کانا لهدایت
Lap لپ (تا)		آب که از تنه‌ی درخت تراشیده
توب کوچک نخی .		می شود و انواع آن موردا استفاده
Lep لپ		گوناگون است و هر نوع لار به
یوغ، چوب کلفتی که هنگام		صفت موردا استفاده اش نامیده
شخم زدن آن را برگردن گاو		می شود. مثلا "dešā lār یعنی
می گذارند تا یک جفت گاو را		لاری که در مرحله‌ای از کسار
در کنار هم نگهدارد .		دو شاب‌پزی موردا استفاده قرار
Lappa لپه		می گیرد و به شکل یک نیمه استوانه
موج .		است و یا Gosanda lār یعنی
Lata لته		لاری که به منظور آب خوراندن به
پاره تخته‌هایی به اندازه متوسط		رمد در چشمه‌ها تعبیه میشود که

۲۵×۴۰ که به مصرف پوشش شیر-

وانی می رسد، لت .

Lačč لچ

kep کپ

بالاترین جای درخت را گویند .

Lačak لچک

روسری کوچک .

Ler لر

عکس زبل و زرنگ ، ناهوشیار .

Lar لر

لاغر .

Les لس

چوب دستی .

Las لس

Lēst لست

شل، عکس سفت و محکم .

Lesayn [له سین [ط]

زمین هموار رومناسی که در آنجا

تعدادی تخته سنگ درفا صله‌هایی

مختلف قرار داده و بر روی آن نمک

می پاشند تا ارمه به لیسد .

Lēf لف

لحاف .

Lafč لفچ

کنایه از لب آویخته .

Lafčen لفچن

کسی که لبش بزرگ و آویخته

باشد .

Lēfdoj لف دوج

لحاف دوز .

Lēfarys لفه ریس

نخ ویژه‌ی لحاف دوزی .

Lek لک

تکان، تاب، تکان تکان دادن

شاخه‌ی درخت بمنظور ریختن

برگ و بار آن .

Laka لکه (ط)

کرت، یک بخش از جدول شالی

زار .

Lakenē لکنه

صداکنک، چلیکی که در میان

آن سنگ یا چیزی دیگر قرار

داده و در میان مزرعه بر جایی

بلند می آویزند و با بستن

ریسمانی بلند بر آن درفا صله-

ای دورتکانش می دهند تا

صدایش جا نوران را بگیرد .

Lakanda لکنده

مریض احوال، ناخوش .

Lala له‌له

نی هفت بند .

LēLē له‌له

لفظ صدازدن گاو .

Lala band له‌له بند

حالت به هم چسبیدگی سگ‌ها پس

از جفت‌گیری .

LaLazan له‌له زن

LaLažan له‌له زن

روباه، این واژه ازدو جزء
 Lo و ās تشکیل شده Lo. به
 معنی اسم عام مرغان خانگی و
 ās به معنی خورنده کسه در
 فارسی دیرین رایج بود و مفهوم
 کلی اش مرغخوار همی شود.

لوپ Lop
 برگ و بوته‌ی میوه‌های جالیزی
 مانند خیار و کدورا گویند.

لوت Lot
 لخت و عور.

لوجن (تا) Lojen
 سوراخی که در بام خانه جهت
 تهویه هوا تعبیه می شود. مقایسه
 شود با Rojen پهلوی .

لوچکان Ločekān
 مسخره نمودن با ورچیدن لب و
 کج کردن گوشه‌ی چشم.

لور Lor
 ماده‌ای خوراکی مانند ماست
 کیسه شده که پس از گرفتن پنیر
 و دوباره جوشاندن آب پیس
 مانده‌ی آن بدست می آید.

لور Lever
 بزاقی که به خودی خود از لب و
 لوچه آویزان می شود.

لودر Levder
 کسی که دارای لبان درشت و
 برگشته و تقریبا "غیرطبیعی"
 باشد.

نی نواز، نوازنده‌نی .
 لهشک [ط] Lēlešk
 نوعی رستنی انگلی که مانند
 بوته‌ی گون و برنگ زیتونی
 مایل به سبز بر شاخه‌های درختان
 جنگلی می روید که خوراک
 زمستانه‌ی مناسبی برای دام
 است .

للکی [ط] Lēleky
 میوه درخت خرنوب که بشکل
 بادمجان است .

لم Lam
 لمس، افلیح .

لمبه Lēmba
 رف یا تاقچه‌ای که با تخته بر
 روی دیوار درست می شود .

لنتی Lanaty
 نلتی nalaty
 مار .

لنتیه کلا Lanatya kelā
 نلتیه کلا nalatya kelā
 نوعی قارچ، غاریقون .

لو Lo
 پوست درخت را گویند .

لو Lev
 لب .

لوآس Loās
 ریا ryā

واحدی تقریبی در مقـدا ر
چیزهایی مانند پشم و پنبه .
معا دل کمتر از زینجا ه گرم و
حما " به انداز ه یک کف دست
کمی بیشتر یا کمتر .

Lysk لیسک
لیز .

Lyl لیل
گل آلود ، عکس زلال .

Lylāva لیل آوه
کیسه های آب که در درون شکم
دام ها پدید می آید و نوعی
بیماری است .

Lyv لیو
برگ .

لیس
لیس
باران شدید ، سیلابه

lēys لیس

Lays لیس
باران شدید ، سیلابه .

Loša لوشه
چوچوا ه ، کلیتوریس و چیزهای
شبه آن .

Levek لوک
نی لبک .

Lok لوک
گلو .

Loka sē لوکه سه
لوکه سی

Loka sy گلودرد .
لوکه کره

Loka kera
زبان کوچک ، تکه گوشت ابتدای
گلو .

Loka mēra لوکه مره
لوکه مره

Loka mera
سیب آدم ، برجستگی نای در
زیر گلو .

Lavla لوله
سد یا ظرف مشابهی که پرا زمیوه
از بالای درخت به پایین داده
می شود .

Lavalert لوله لرت [ظ]
کنایه از آدم شکمو و دله مزاج .

Loma لومه
ابتر .

Lēy لی
لی

Lay لی
سراغ ، نشان .
لیه

Lya

Māsāl	ماسال	Ma	مه
نام مرکز بخش ماسال و شاندرمن تالش که در آن روزهای شنبه بازار می شود. ماسالی ها به لهجای ازتالشی سخن میگویند که با تاتی نزدیکی های بیشتری دارد.		پیشوند نفی است مانند ن در فارسی . مثلاً : Makka یعنی نکن .	
Māša	ماشه	Mē	مه ، میغ .
انبورناوایی .		Mā	ما
Māl	مال	Moa	موا
دام و دوآب .		ماده ، مخالف تر مانند :	
Māla	ماله	Mābeza	ما بزه
جا ، علامت مانند جا و نشان دست یا پا برجایی .		Moabeza	موا بزه
Mān	مان	Māč	ماچ
پسوندفاعلی به معنی روش و نحوه مانند :		بوس ، بوسه .	
Mon	مون	Māčča	ماچه
پسوندفاعلی به معنی روش و نحوه مانند :		مادینه ، درموارد خاصی بجای Mā می آید. مانند :	
čā xet-e Mān	یعنی روش خوابیدن او .	Maččaxar	ماچه خر
Māy	مای		الاغ ماده .
ماهی .		Māze	مازه (ط)
Māya mezā	مایه مز (تا)		میوه درخت مازو .
از بازی هاست ، یه قول دوقول .		Māzarda	مازرده [ط]
Metan	متن		نوعی پاتاوه یا همان چاموش از پوست دفاغی شده می باشد . که از نظر مرغوبیت در درجه سه
pyrdē	پیرده		پایین تری از Fetny که آن نیز از چاموش های تالشی ست می باشد .
پیمودن ، راه رفتن .			
Metemān	متمان		

Merr	مر	سیخ نگهداشتن گوش ها .
Mēra	مره	
Mera	مره	مهره ، دانه ی تسیخ .
Marjo	مرجو	
Majo	مه جو	عدس .
Merča	مرچه (تا)	یار ، همبازی .
Marzal	مرزل [ط]	ازیرنده هاست ، باکلان کوچک .
Merġ-e hosēyn	مرغ حسین [ط]	ازیرنده هاست ، فلامینکو .
Mero	مرو	
ury	اوری	امروز .
Marvej	مروح (تا)	کپه ی مرگ ، کنایه از خواب سنگین و طولانی .
Merozya	مروزینه	مربوط به امروز ، امروزی .
Mezaza	مزهزه	نوعی صوت دهنی که از پوست تازه شاخه های درخت درست می شود .
Mazg	مرک	مغز .

pyrdemon	پیردمون	روش راه رفتن .
Mejārma	مجارمه	حروبخت ، بگومگو .
Mejeġely	مجغلی (تا)	کوچولو ، اندک و خرد .
Majma	مجمه	مجمعه ، طبق مسی .
Mačet	مچت	مسجد ، نشانه های گویای آنند که تالشی ها بویژه این واژه را مزکت تلفظ می کردند .
Mēxča	مخچه	سیخونک ، چوب دستی نوک تیزی برای راندن چهارپایان می باشد .
Mēxoš	مه خوش	
Mēxaš	مه خش	دارای مزه ی ترش و شیرین .
Mad	مد	می ، شراب مقایسه شود با پهلوی . این واژه در نواحی شمالی تالش شنیده شده .
Madġon	مدغون	می گون ، می رنگ .
Mar	مر	مهریه ، بمعنی عقدنیزی آید . مثل Mar byyay یعنی عقدشده

Mağol	مغول
	چه عجب ، چه خوب ! .
Mafraš	مغرش
	فرش ترکی ، نوعی جارختخوابی از جنس گلیم یا قالی .
Mafraša	مغرشه
	نوعی ظرف آب مسی .
Mekka	مکه
	بریده ای از یک اهرم بلنسدو کامل .
Maka	مکه
Mak	مک
	نکن ، مکن .
Makof	مکوف
	ماکو ، ماسوره .
Malle	مله
Mērdak	مردک
	مرد .
Mella	مله
Mel	مل
	گردن .
Malla	مله
Mala	مله
	خانه ی همسایه ، کوچه و محله . دیگران .
Mellā jnyger	ملاحینگر (ط)
	از پرنده هاست ، خروس کولی .
Meļāl	ملال (ط)
	درخت لرگ .

Mazgara	مزگره
	نخاع .
Mazy gaf	مزی گف
	نه با این حرف ها ، مگر با این حرف ها .
Masār	مسار
avamas	اوه مس
	شنونده .
Mesāl	مسال
usāl	اوسال
	امسال .
Mestex	مستخ
	خسیس و ناخن خشک .
Masesan	مسن
Mastē	مسته
	شنیدن .
Meštek	مشتك
	چوب سیگار .
Mēšar	مشر (ط)
	باغ کندو ، جای ویژه چیدن کندوهای عسل
Meška vāš	مشکه و اش
	علفی ست مانند جوانه ی گندم که عطربسیار خوشی دارد و در کوه و بر روی صخره ها می روید .
Mēšavon	مشه و ون (ط)
	نگهبان و متصدی کندوها .
Meğašar	مغشر
	لیه ، از حبوبات است .

Moān	موآن
Molēn	مولن موها .
Motāl	موتال
jama pos	جمه پوس
	خیک ، پوستی که در آن مواد لبنی ذخیره می کنند .
Mojoy	موجی (تا)
	مجازا " به پای ابزار کوچولو گفته می شود .
Moč	موچ
kyja	کیجه گنجشک .
Močak	موچک
	حشره ریز و سبزرنگی که تابستان ها بدور چراغ روشن می گردد .
Močča bāklē	موچه با کله
kyja bākle	کیجه با کله
	نوعی با قلی ما نند چشم بلبلی که اغلب بطور خودرودر میان مزارع می روید .
Močol	موچول
	پارسنگ ، سنگ توازن میزان .
Morāmenesan	مورا منسن
Morāmenyē	مورا مینه
	نشخوار کردن و در حرکت بودن پیوسته ی دهان برای خوردن .
Moran	موران
žang	ژنگ

Melāl	ملال
	یکی از نواحی وتیره های بزرگ تالش دولا ب که در امتداد رود خانه چاف روسکونت دارند .
Melamaz	مله مز (تا) فقیر و کم رو .
Melangā	ملنگا
	مج .
Mama	مامه مادر بزرگ .
Man	من
Men	من
	ضمیر شخص اول مفرد که با فعل متعدی در زمان گذشته می آید . مانند:
	من زدم Man bezē تاتی
	تالشی Men ža
	تفاوت ضمیر من با ضمیر از که هر دو در زبان تاتی و تالشی وجود دارند در این است که ضمیر از با فعل لازم می آید . مانند:
	تاتی az bešym
	من رفتم az šyma تالشی
	و در زمان آینده نیز همیشه از ضمیر از استفاده می شود .
Mevā	موا
	فراوان ، این واژه بیشتر در شرق تالش دولا ب و در ناحیه شاندرمن متداول است .

	مهتاب .	
Mavyj	مویج	
Mēvyj	مهویج	
	مویز ، کشمش .	
Mya	میہ (ط)	
	به کوسفندی گفته می شود که بره اش را گرفته باشند .	
Myanz	می انز	
	نوعی میوه وحشی پاییزه بونگ سیاه و از خانواده زالک .	
Myj	میج (ط)	
	به معنی چشم نظراست . اگر پیش از فعل زدن بیاید بمعنی چشمک است .	
Myja	میجه	
	مژه .	
Myjāz	میجاز	
	مزاج ، میل و اشتها .	
Myja gonla	میجه گونله (ط)	
	چانه های کوچک خمیر که به نیت رفع چشم نظر در آتش می اندازند	
Myz čer	میزچر (ط)	
	سیلان ادرار ، طوری که ادرار چکه چکه و خارج از اراده بیمار می ریزد .	
Myšen	میشن	
	بنفشه .	
Mykāl	میکال	

	زنگار .	
Morjāna	مورجانہ	
Morjena	مورجنہ	
	مورچه .	
Moz	موز	
Měš	مش	
	مکس .	
Mozarān	موزه ران	
Měšaron	مشه رون	
	مکس پران ، تکه چرم یا پارچه ی ریش ریشی که بر پیشانی چهار پایان می آویزند تا مکس ها را به پراند .	
Moš	موش	
Māra	ماره	
	موش .	
Mošem	موشم	
	گنجشک کوهی .	
Mokk	موک	
	مخ .	
Moma	مومه (تا)	
	نهالک ، هسته ی میوه ای که سبز شده باشد .	
Mong	مونگ	
Mang	منگ	
Mā'anga	ماه ، مقایسه شود با پهلوی واوستا .	
Mongatāv	مونگه تا	

Nēčyr	نجیر	Nā	نا
	شکار، نجیر .	Nyaām	نیه آم
Next	نخت		نمی آید .
	دم، نفس و صدا .	Nā	نا
Nexta	نخته	Na	نه
	نوعی افسار ساده .		نه، عدد ۹۰ .
Naxen	نخن	Nāband	نابند
mange	منگه	Nābēnd	نابند
	ناخن .		نان بند، نان چسبان، وسیله -
Nēra	نره		ای که خمیرلواش را روی آن پهن
	مشک سفالی . تالشی ها به		و در تنور می چسبانند .
	قوچ نیز نره می گویند .	Nāja	ناجه
Narga	نرگه		آرزو، حسرت .
	پسند، میل باطن .	Nāčelyk	ناچلیک
Nara noa	نره نوا (تا)	lara	لاره
	ناله و نعره ی فروشکسته .		ناودان .
Nesā	نسا (ط)	Nara	ناره
	آن بخش از کوه که کمتر در برابر		نالش دردناک .
	تابش آفتاب قرار می گیرد .	Nāl	نال
Nesber	نسبر		نعل .
	از پرنده هاست، توکا .	Nāl	نال
Nešā	نشا (ط)		الوار بلندی که بطور افقی در
	نشاست، نشاندن، از اصطلاحات		سطح قرار می گیرد و ستون ها را
	برنجکاری ست، بتاتی میشود		از روی آن بپا میدارند .
	آ نشا	Nān	نان
Našra	نشره	Noē	نوا
	جرعه .		نهادن، گذاشتن .
Neġem	نغم	Načyr	نجیر

نہان، پنہان ، مقایسه شودیا
 Nyān پہلوی .
 نیمچیل
 Nymčyl نیم خشک .

نگین .
 نفسیل Nafsyl
 جلاس ، دلہ .
 نفیت Nefyt
 گم و ناپدید .
 نگ Nag
 نہ Na
 لٹہ .
 نلہسن (تا) Nellesan
 چرخیدن با سرعت بدور خود .
 نمہ Nama
 نمود .
 نہ نہ گندم Nana gadem
 برخی دانہ های نسبتاً " درشت
 گندم .
 نوبہ Noba
 نوبت .
 نور Nevar
 نرہ Nara
 کشمال ، اروف .
 نوشت [ط] Nošt
 نوعی پرندہ است ، صدف خوار .
 نی Ny
 نیست .
 نی Ny
 نیز ، ہم .
 نیان Nyān
 نون Non

vačča وچه
 بجهبه معنی خرد و کوچک .
 vaččaly وچلی (تا)
 کوچک کوچک . مترادف این واژه
 درتالشی xordolo می باشد .
 vačly vāz وچلی واز (تا)
 جست و خیز ، رقص پا .
 vačan gāz وچن غاز (تا)
 وزغ .
 var ور
 برف ، مقایسه شود با و فرپهلوی .
 vēr ور (ط)
 بسیار ، خیلی .
 var ور
 کنار ، پهلو .
 verr ور
 گیج و منگ .
 vara وره
 بره .
 vēra وره
 مرغ جوانی که هنوز تخم نگذاشته
 باشد .
 vera وره (ط)
 دور و دفعه .
 varāz وراز (تا)
 گراز ، مقایسه شود با وراز
 پهلو .
 varāzašt ورازشت
 نام محلی کوهستانی در کلوربه

 روی دیوار می نهند .
 vāša jār واشه جار (تا)
 علفزار .
 vāšak واشک (تا)
 باشه ، واشه . پرنده ای است .
 vāšenesan واشنسن
 vāšenyē واشنیه
 شعله برداشتن ، سوزانیدن .
 vāl وال
 نوعی علف از تیره کاسنی علفی
 بشکل خار بوته کدبه مصرف خوراک
 زمستانه دام می رسد .
 vāng وانگ
 vang ونگ
 بانگ ، آواز بلند .
 vāngyā وانگیا (تا)
 بانگی .
 vatan وثن
 vatē وته
 در آوردن از بن و ریشه ، کندن ،
 مثل کندن درخت ، دندان .
 vato وتو
 اخته ، نرینه ای که بیضا ش را
 کشیده باشند .
 vaj وج
 دفاع و گارد گرفتن در کشتی .
 veja وجه
 vyja ویجه
 وجب .

جا نوری سیاه رنگ از تیره‌ی
 قاب بالان کمی بزرگتر از سوسک
 که دارای دوشاخک بلند میباشد.
 varg ورگ
 vaharg گرگ. مقایسه شود با
 پهلوی و vaharga اوستا.
 varga vačča ورگه‌وجه
 بچه‌گرگ.
 verem ورم
 reĝem رغم
 خلق و خو، مزاج و حال.
 vero ورو (تا)
 نیمه‌باز - در مورد درب و پنجره.
 varvara وروره
 دو حلقه‌ی بیضی شکل چوبی با
 قطر عرضی حدود نیم متر که میان
 هر دو با ریسمان، طور بافی شده
 و در یک پهلونیز بهم متصلند.
 در میان این وسیله‌بازرهای
 شکستنی مانند خیک پنییر را
 گذاشته و با چهار پایان می -
 کنند.
 veroš وروش
 خرد و خسته.
 veryt وریت [ط]
 مربع یا مستطیلی که گونی -
 نباشد. معوج، کج و کوله.
 verytan وریتن
 vyrytē ویریته

معنی جا و آبشخور گراز.
 varār ورار
 مقدار بار قابل حملی که در
 میان دودست و بازوی یک نفر جا
 می‌گیرد.
 veraj ورج (ط)
 نیروی کاری که عوض همسان
 داشته باشد.
 varāverd وراورد
 آزمایش، امتحان.
 varabery وره‌بری
 موسم چیدن پشم‌بره‌ها، که مصادف
 است با اواسط تابستان.
 verpeš ورپش
 کسی که بر اثر نقص عصب و مغز
 معلول و دارای اندام و حرکات
 نامتعادل و غیرعادی باشد.
 verxa ورخه (تا)
 دور و نوبت.
 vardeš وردش (تا)
 چوب گردی که در سقف بندی تیر
 فرعی می‌شود.
 vardana وردنه
 غلطک نانوائی.
 varzā ورزا
 vešan وشن
 گاونری که از مرز سه سالگی
 گذشته باشد.
 varzak ورزک

vaštē دوخته
 خیز برداشتن و پیریدن، پرش .
 veǵ وغ
 نافه‌ی درونی .
 vak وک
 vērēk ورک
 کلیه ، قلوه .
 vel ول
 گل .
 val ول (ط)
 ابزاری چوبی بشکل مکعب
 مستطیل با ارتفاع جانبی
 حدودده سانتیمتر و بلندی
 حدودیکمتر که یک‌روی‌اش دارای
 دندان‌هایی است ، این ابزار
 را برای خرمن کردن مانند
 گا و آهن به چهارپایان بسته و
 روی‌ی دندان‌دارش را بر روی
 خوشه‌ها می‌کشند .
 velle وله
 rok روک
 کوچک .
 vela وله (تا)
 هیزم و تخته‌پاره‌هایی که در
 سقف سازی روی تیرک‌ها می -
 چینند و بر روی آن پوشال و گل
 می‌ریزند .
 velatā وله‌تا
 یک گل .

دویدن .
 vezem وزم (ط)
 از درختان جنگلی ست ، نارون .
 vez وز
 توان ، توانایی .
 vežg وژگ
 کا ملا "نا بسته ، دارای درز و شکاف .
 vas وس
 بس .
 vasē وسه
 vasa وسه
 بس است .
 veskena وسکنه
 چینه‌کردن مرغ در خاک و خاشاک .
 vesenjenesan وسنجسن
 پسندنیه
 pēsēndenyē
 گسیختن ، پاره نمودن .
 vaš وش
 روشن .
 vēš وش
 حالت جفت‌طلبی ، راندن شهوت .
 vešā وشا
 گشاد .
 vašāna وشانه
 vašona وشونه
 چوب بلندی به طول بیش از چهار
 متر که برای چیدن گردو با آن از
 روی درخت بر شاخه‌ها می‌کوبند .
 vaštan وشتن

سقز .
 venjoa ونجوا
 venjevoa ونجه ووا
 خمیازه .
 vend وند
 گودال پرآب .
 venar ونر (ط)
 نالش گا ونر .
 venny ونی
 vyny وینی
 vynyk بینی، مقایسه شودبا
 پهلوی .
 venny zek ونی زک
 vyny zek وینی زک
 مخاط بینی .
 vor وور
 خردونرم مانندپودر— درمورد
 خاک وزمین موردکشتکارمی —
 آید .
 vona وونه
 خوابگاه زمستانه واضراروی
 رمه وگله . نوعی طویله است .
 vehār وهار
 بهار . مقایسه شودبا
 پهلوی .
 vējzān وی جان
 vajzān وی جان
 اصطلاحی ست به معنی لاغروکم
 بنیه .

وله مر (ط)
 vela mer آفتی است که اگرمدت زیادی
 پس ازپاشیدن بذرباران نیاید
 دچا رگند مزارمی شودودرنتیجه
 رنگ محصول تیره می گردد .
 velange vāz ولنجه واز
 تق ولق ، بازومعلق .
 velykyan ولیکین
 felkenyē فلکنیه
 دستمالی کردن، مثل دستمالی
 کردن چشم برای درآوردن چیزی
 که درآن باشد .
 velylā ولی (لا تا)
 احساس کمبودورغبت یافتن به
 خوردن چیزی .
 velyan ولین
 velyē ولیه
 مالیدن ومشت مال کردن عملی
 که درگرفتن ووزدادن خمیر
 انجام می گیرد .
 van ون (ط)
 ازدرختان جنگلی ست ، زبان
 گنجشک .
 vēnj ونج
 vynj وینج
 عکس نرم وپوک ، سفت وانعطاف
 پذیرمانندچرم .
 vēnja ونجه
 vanjē ونجه

vyva

ویوه

• بیوه

vydra

ویدره

سطل ، دلو .

vyr

ویر

یاد .

vyar

ویر

گذرگاه از میان آب رودخانه .

vya

ویه

vy

وی

بید ، بیدمجنون .

vyrā

ویرا

مواظبت ، مواظب .

vēy rang

وی رنگ

vay rang

وی رنگ

رنگ پریده ، کم رنگ .

vēy zor

وی زور

vay zor

وی زور

کم طاقت .

vyspanj

ویسپنج

vyspēnj

ویسپنج

واحدی دروزن معادل حدود ۳۰۰

گرم .

vyla

ویله

کلاف نخ .

vyndan

ویندن

vyndē

وینده

دیدن ، یافتن .

vayo

ویو

• عروس

Hazār	هزار	Ha	هه
	واحدی در سطح معادل یکهزار	Hav	هو
	ویا تصددرغ مربع .		همان .
Hezen	هزن	Hā	ها
Henta	هنته		آری، بلی .
	همین طور، همین .	Hāigatan	ها ایگتن
Hezenačy	هزنه چی	Hāvygatē	ها ویگته
Hentaračy	هنتره چی		آری گرفتن، لفظ موافقت
	همچنین چیزی .		گرفتن از خا نوادهی دختر بمنظور
Hežb	هژب (تا)		آغا ز عقد و عروسی .
	غضب، شرز، مقایسه شود بـ	HēbeHē	هه به هه (تا)
	Gežb پهلوی .		خودشان با هم، خودشان همدیگر
Hežbenāk	هژبناک (تا)		را .
	غضبناک، به شزرگی .	Haparāy	هپرای
Hess	هس		هدیان، گفتا رواهی .
Hete	هسته	Hette	هته
	لفظ راندن گوسفند .	čěčē	چه
Hsā	هسا		لفظ راندن بز .
Hesa	هسه	Harāy	هرای
	حالا، هم اینک .	xarāy	خرای
Haštāt	هشتات		فریاد .
	عده هشتاد .		هرای هوزه را (تا)
Hašpar	هشپار	Harāy hozarā	دا دو قال، دا دو فریاد .
	هشتپار، نام یکی از شهرهای	Harora	هروره (تا)
	بخش گرگان رود و مرکز		پالودهی رقیق .
	شهرستان تالش، جمعیت حدود	Hazār	هزار
	بیست هزار نفر، زبان بیشتر		عده هزار .
	اهالی تالشی فاصله تا مرکز		
	استان ۱۱۰ کیلومتر .		

Hem	هم	Hašte mešt	هشت مشت
	همین .		بزن بکوب ، مشت ولگدنشار
Hama zāmā	همه زاما		نمودن .
Hama zemā	همه زما	Haka	هکه (تا)
	باجناق .		حرارت ، تب و تاب .
Hamagyna	همه گینه	Hake	هکه
Hamayna	همینه	Haken	هکن
	همگی ، دستجمعی .		همان که .
Hemyla	همیله	Heger	هگر (تا)
Hemigle	هم ایگله		بچسیدن و در کام گرفتار
	همین یکی .		متها جمانه را گویند ؛
Henjor	هنجور	Heger ābyn bardešān	
Hentar	هنتر		یعنی حواله جانش شدند و یسا
	هم اینگونه ، همینطور .		افتادند به جان آن و خوردندش ،
Handa	هنده		مترادف این واژه در تالش می
Hady	هدی		همان dot است .
	آنقدر .	Halā	هلا
Handaly	هنده لی	Hala	هله
Hadly	هدلی		فعلا" ، هنوز .
	به آن مقدار اندک ، به آن	Hala	هله
	اندازه ی کوچک .		غیرویژه ، عادی .
Henge	هنگه (ط)	Hala roz	هله روز
	همی ، پیوسته .		روز غیرجمعه ، روز عادی .
Hana no	هنه نو	Hala gard	هله گرد
Hana ny	هنه نی		هرزگرد ، آنچه که دارای گردش
	نه نی ، خوابگاه تاب مانندی		طبیعی خود نمی باشد .
	که برای کودک درست می کنند	Hala mala	هله مله
Hany	هنی		هرگز و هیچگاه ، هر مورد و با بت .

	با زهم ، سپس .
Havara	هه وره
Hageny	هه گنی
	همان طرف ها .
Hošt	هوشت
	حالت هوشدار شدن و گوش به زنگ
	ماندن .
Hošt	هوشت
	لفظ را ندن ورم دادن موجودی
	پنهان از نظر .
Hayār	هیار
	ای یار ، یارا ، جان یار .
Hyl	هیل
	خانه وکاشانه .
Hylle	هیله (تا)
	بانگ بلندشورآ میز ، بانگ
	بلند .
Hyn	هین
	عزم و عهد .
Hyndāna	هیندانه
xendona	خندونه
	هندوانه .

Yağelenjy	یغلنجی (ط)	Ya	یه
	کج کجی، پک وری .		لفظ بیان صفت مردالی و مدفوع .
Yakka	یکه	Yārgā	یارغه
	گنده، درشت و بزرگ .		یورغه، راه رفتن با وقار اسب .
Yand	یند	Yārma	یارمه (تا)
	بخاری که از دهن خارج میشود .		غله ای که خوب آرد نشده باشد .
Yenvar	ینور (ط)		آرد آبیای دستی .
	این سوی رودخانه .	Yebā	یبا
Yamān	یمان	Ya	یه
Yaman	یمن		اگر بصورت پسوند بیا یدبه معنی
	نوعی بیماری ست، متورم شدن		سوگندا ست مانند:
	شدید گلو .	xedayba	یعنی به خدا سوگند .
Yav	یو	Yēt	یت
žā	ژه	gyt	گیت
	جو، از غلات است .		شخم .
Yoand	یواند (تا)	Yatyma kora	یتیمه کوره (ط)
	ضعف و ریسه، بی رمق .		کوره ی یتیم، ا جاق کوچکی که
Yavar	یور (ط)		در کنار ا جاقی بزرگ تعبیه
	آنسوی رودخانه .		شده باشد .
Yoz	یوز	Yajela	یجله (ط)
voz	ووز		هیزم کرده، هیزم شاخه های نازک .
	گردو، مقایسه شود با	Yasār	یسار (تا)
	Goz پهلوی .		سلیته، رودار .
Yoza nār	یوزه نار	Yasāla	یه ساله
vyza nār	ویزه نار		گوسفندی که حدود یکسال داشته
	فسنجان .		باشد .
		Yasāla rama	یساله رمه
			رمه ی خاص گوسفندان یکساله .

نمونه‌ای مختصر دستوری از زبان تاتی

ضمایر:

من می زنم azzanem
من زدم man bezē
تومی زنی te zany
اومی زند a zanc

آن چیست a čēyē
این چیست em čōyē
همین را میخواهم he me xām
همان را میخواهم have xām

کتاب مرا می دهد čeman kytāve āda
کتاب ترا می دهد ešte kytāve āda
کتاب او را میدهد ča kytāve āda

من (با فعل لازم) az
من (با فعل متعدی) man
تو te
او a

ما ama
شما šema
آنها avān

آن a
این em
همین hem
همان ha

آنها avān
این ها emān
همین ها hemān
همان ها havān

مرا čeman
ترا ešte
او را ča

čama
šema
čavān

خودم را شستم eštanem bešes
ترا شستم tem bešes
اورا شستم avem bešes

مرا شستی maner bešes
خودت را شستی eštaner beses
اورا شستی aver beses

مرا شست maneš bešes
ترا شست teš beses
خودش را شست eštaneš beses

می زنم zanem

می زنی zany

می زند zane

خودم را eštanem
ترا Tem
اورا avem

خودمان را eštaneman
شمارا šemam
آنها را avānem

مرا maner
خودت را eštaner
اورا aver

ما را amar
خودتان را eštanerān
آنها را avāner

مرا maneš
ترا teš
خودش را eštaneš

ما را amaš
شمارا šemaš
خودشان را eštanešān.

M

Y

E

می زنیم zanam	am
می زنید zana	a
می زنند zanend	end
زدم bezemē	mē
زدی bezerē	rē
زد bezešē	šē
زدیم bezemānē	mānē
زدید bezerānē	rānē
زدند bezešānē	šānē
می زدم zanyṃ	yṃ
می زدی zanyš	yš
می زد zanyṣē	yṣē
می زدیم zanyṃān	yṃān
می زدید zanyrān	yrān
می زدند zanyndē	yndē
نبردم nebardem	em
نبردی nebarder	er
نبرد nebardeš	eš
نبردیم nebardemān	emān
نبردید nebarderān	erān
نبردند nebardešān	ešān
خودم کرده ام eštanemkardē	eštan

خودت کرده ای
خودش کرده است

Eštāner Kardē

Eštaneš Kardē

خودمان کرده ایم
خودتان کرده اید
خودشان کرده اند

Eštānemān Kardē

Eštānerān Kardē

Eštanešān Kardē

نشانه‌های جمع

		درمورد انسان با اسم مفرد مانند :		yāN
مردها	MalyāN	مرد	Malle	
زن ها	ZalyāN	زن	Zalle	
بچه‌ها	xerdyāN	بچه	Xerde	

āN در موارد دیگر مانند :

درخت‌ها	dārāN	درخت	dār
اسب‌ها	aspāN	اسب	asp
لباس‌ها	xalāvāN	لباس	xalāv

صفت ها

خوب Čāk
خوبتر čāktar

تالشه ولایی tālešdolāj
کلوری kellorej

سنگین saNGyN
رنگین raNGyN

یکساله I sāla
دیروزه zyryNa

دیده Vynda
زده Zyya

دوزنده dojār
دونده vryjār

کشتگر ka šta kar
رفتگر daroa kar

توضیح : در تاتی جای صفت و موصوف عکس دستور فارسی می باشد مانند :

esbya	po	ویا	čaka	ādaM
سفید	نخ		خوب	آدم

نشانه‌های تصغیر

Le نشانه‌ی تصغیر را فت‌آ میزاست مانند :

پسرک	Kolale	پسر	Kola
مردکک	Mallele	مرد	Malle

Ly نشانه‌ی تصغیر مضاعف است مانند :

تکه‌ی کوچک	Tykaly	تکه	Tyka
زره‌ای اندک	telāḡely	زره	Telāḡ

Ly اگر بدنبال کلمه‌ی مضمر نیاید نشانه‌ی خرد و اندک است مانند :

همانقدر اندک	handaly	همانقدر	handa
چکه‌ای اندک	Telaly	چکه	Tela

Tyka که بصورت پسوند منفصل می‌آید نشانه‌ی کوچک و کم اهمیت است مانند :

دکان کوچک	dokāna tyka	دکان	dokān
بچه‌ی خردسال، کوچک	xerdy tyka	بچه	xerde

توضیح : نشانه‌ی عکس‌تصغیر در تاتی Čy است مانند :

همانقدر زیاد، بزرگ	Handačy	همانقدر	Handa
--------------------	---------	---------	-------

چه میخواهی	Če xāy	Če
آن چیست	a čēyē	Čē
کی آمدی	Kēyny bāmyš	Kēyny
خانه‌ی شما کجاست	Šema ka kārē	kārē
چه کسی گفته است	Ky vātē	ky
کجا برویم	Kā bešam	Kā
کدام کشور	Kām Kyšvar	Kām
چرا نیا مدی	čērānāmyš	Čerā
چون توبودی	Čom te byš	Čom
چطور آمدی	Čezen bāmyš	Čezen
مگر نمی آیی	Magam nāy	Magam
این مال کیست	em čygy šenē	šenē
خانه‌ی چه کسی	Čygy ka	čygy

پیوستارها

من و شما	az-o te	o	و
آنجا تا اینجا	aja dā enjā	dā	تا
یا برو یا بیا	yābešyābo	yā	یا
توهم می آیی	Teny āy	Ny	نیز
ولی که چه؟	Valēkeče	Valē	ولی
برای من بیاور	Marā bā	rā	برای
بلکه آمدم	balkam bāmym	balkam	بلکه
اگر آمدم	agam bamym	agam	اگر
مگر نمی آیی	Magam Nāy	Magam	مگر
از همین می خواهم	heme ko xām	ko	از

avval	اول	کجا	Kā
doyyem	دوم	هنگام پیش	dāvesā
soyyem	سوم	اینجا	yā
ezen	اینطور	آنجا	ajā
čezen	چطور	مقابل	Pyš
čerā	چرا	پشت	Pešt
vas	بس	عقب	paš
vyštar	بیشتر	بالا	kaffā
dya	دیگر	پایین	jyr
tamān	تمام	زیر	ben
Gerd	همه	رو	sar
by	باید	درون	dela
šyār	مثل، مانند	هم اکنون	hssā
xāñēy	به خاطر	دیروز	zyr
vynدابو	در قیاس	امروز	Meroz
anda	آنقدر	فردا	sabbā
čanda	چقدر	همینکه	hezen ke
handa	همینقدر	زود	zod
andačy	به آن مقدار زیاد	دیر	dyr
čandačy	به چه اندازه، مقدار	شاید	šāyat
handačy	به همان اندازه و مقدار زیاد	به آهستگی	yavāšena
kerā	در حال، دارد. مانند:	به سرعت	Tendyna
kerā ā-	دارد می آید	امسال	Mesāl

نمونه‌ی مختصری از تلفظ کلمات بیگانه برابرقانون صوتی زبان تاتسی و چگونگی تبدیل جابجایی و دخل و تصرف حروف در کلمات .

تبدیل ق به خ	yaxa	یقه
" ب " ف و حذف هـ	Ištefā	اشتباه
" ک " خ	doxter	دکتر
حذف ق و ی	dağa	دقیقه
" ع و دخل ی	dyfā	دفاع
تبدیل ع به ا و ذ به ب	Tabya	تعزیه
" ف " خ و ق " واو و حذف ی	raxēv	رفیق
" پ " ف و ر " ل	Fančal	پنجر
" ب " واو	Ĝavāla	قباله
" ژ " ج	reja	رژه
" ا " او و او به T	Sondāğ	صندوق
" گ " ک	sykār	سیگار
جابجایی ل و واو	davl	دلو
تبدیل ا به ای و ن به م حذف ت	Iskām	استکان
" ع " T	Nāl	نعل

توضیح : حرف ا در اول کلمات تبدیل به ای I می شوند مانند مورد استکان .
 ۲ صدای e - کسره در وسط کلمات تبدیل y می شوند مانند مورد دفاع .
 ۳ حروف که در وسط کلمه اغلب تبدیل به خ می شوند مانند مورد دکتر .

صرف یک مصدر

دوختن	dotan
دوخت	dot
دوز	doj

حالت‌های چهارگانه یا مصادر فرعی دوختن :

Pydot	Pydotan	فرا دوختن ، دوختن بی‌الا
Idot	Idotan	فرودوختن ، دوختن به سطح
ādot	ādotan	بردوختن ، تیکه چسبانندن
dadot	dadotan	به هم دوختن ، دوختن به پهلو

dojam	dojem	می دوزم
doja	dojy	می دوزی
dojend	doje	می دوزد
		حالات فرعی :

pydojam	pydojem	فرا می دوزم
pydoja	pydojy	فرا می دوزی
pydojend	pydoje	فرا می دوزد

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل Idoj در حالت سوم ādoj و در حالت چهارم dadoj می باشد .

kerā dojam-Kerā dojem	دارم می دوزم
Kerādoja - Kerādojy	داری می دوزی
Kerā dojend-Kerā doje	داردمی دوزد
	حالات فرعی :

Kera Pydosam	Kerā pydojem	دارم فرا می دوزم
" " ja	" " jy	داری فرا می دوزی

Kerā Pydojend Kerā Pydoje داردفرامی دوزد
 صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت
 دوم فعل Idos در حالت سوم ādoj و در حالت چهارم dados می باشد .

by bedojam by bedojem باید بدوزم
 by bedoja by bedojy باید بدوزی
 by bedojend by bedoje باید بدوزد
 حالات فرعی :

by pydojam by pydojem باید فرابدوزم
 by pydoja by pydojy باید فرابدوزی
 by pydojend by pydoje باید فرابدوزد
 صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت
 دوم فعل Idos در حالت سوم ados و در حالت چهارم dasos می باشد .

bedote m̄an bedotem دوختم
 bedoterān bedoter دوختی
 bedotešān bedoteš دوخت
 حالات فرعی :

pydotemān pydotem فرادوختم
 pydoterān pydoter فرادوختی
 pydotešān pydoteš فرادوخت
 صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت
 دوم ، فعل Idot-e در حالت سوم ādot-e و در حالت چهارم e-dot دادot میباشد .

dotamān bē dotam bē دوخته بودم
 dotarān bē dotar bē دوخته بودی
 dotašān bē dotas bē دوخته بود
 حالات فرعی :
 pydota m̄an bē pydotam bē فرادوخته بودم

Pydota rān bē	pydotar bē	فرا دوخته بودی
pydota šān bē	pydotaš bē	فرا دوخته بود

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل Idot-a در حالت سوم adot-a و در حالت چهارم dadot-a میباشد

dojymān	dojym	می دوختم
dojyrān	dojyš	می دوختی
dojynd	dojysē	می دوخت

حالات فرعی :

pydojy Man	Pydojym	فرا می دوختم
pydojy ran	Pydojyš	فرا می دوختی
pydojynd	Pydojysē	فرا می دوخت

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول می باشد با این تفاوت که در حالت دوم، فعل Idojy در حالت سوم ādojy و در حالت چهارم dadojy میباشد .

bedojysymān	bedojysym	دوخته شدم
bedojysyrān	bedojysyš	دوخته شدی
bedojysyndē	bedojysē	دوخته شد

حالات فرعی :

Pydojysy Mān	Pydojysym	فرا دوخته شدم
Pydojysy rān	Pydojysyš	فرا دوخته شدی
Pydojysy Ndē	Pydojysē	فرا دوخته شد

صرف سه حالت بعدی نیز به همین ترتیب است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل Idojys در حالت سوم adojys و در حالت چهارم dadojys میباشد .

doteMānē	dotemē	دوخته ام
doterānē	doterē	دوخته ای
dotešānē	dotešē	دوخته

حالات فرعی :

Pydote Mānē	Pydotemē	فرا دوخته ام
Pydote rānē	Pydoterē	فرا دوخته ای
Pydote šānē	Pydotešē	فرا دوخته

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل Idote در حالت سوم ādote و در حالت چهارم dadote میباشد

bedojam	bedojem	بدوزم
bedoja	bedojy	بدوزی
bedojend	bedoje	بدوزد

حالات فرعی :

صرف حالات چهارگانه فرعی این فعل به ترتیب حالت اصلی بالاست با این تفاوت که در حالت اول، فعل Pydoj در حالت دوم Idoj و در حالت سوم ādoj و در حالت چهارم dadoj می باشد.

bedojyMān	bedojym	(اگر) می دوختم
bedojy rān	bedojyš	(اگر) می دوختی
bedojy Ndē	bedojysē	(اگر) می دوخت

حالات فرعی :

PydojyMān	Pydojym	(اگر) فرا می دوختم
Pydojy rān	pydojyš	(اگر) فرا می دوختی
pydojy Ndē	Pydojysē	(اگر) فرا می دوخت

صرف سه حالت بعدی نیز بصورت حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم فعل Idojy در حالت سوم ādojy و در حالت چهارم dadojy میباشد.



نمونه‌ای مختصر دستوری از زبان تالشی

من می زنم	az bažym	من (با فعل لازم)	az
من زدم	Men ža	من (با فعل متعدی)	Men
تومی زنی	Te bažeyš	تو	Te
اومی زند	a bažēy	او	a
مانمی زنیم	a Ma Nymonaž	ما	ama
شمانمی زنید	šema nyronaž	شما	šema
آنها نمی زنند	avēn nynaž	آنها	avēn
آن را آوردم	avem vard	آن چیست	aca
این چیست	em čečya	آن	a-av
همانرا خریدم	havem xery	این	em
همین را می خواهم	hemem bapyst	همان	hav
		همین	hem
		آن ها	avēn
		این ها	emēn
		همان ها	havēn
		همین ها	hemēn
کتاب مرا می دهد	čemen kytāvy āradā	مرا	čemen
کتاب ترا می دهد	ešte kytāvy āradā	ترا	ešte
کتاب او را می دهد	čay kytāvy āradā	او را	čāy
		ما را	čama
		شما را	šema
		آنها را	čavon

خودراشستم	eštanem šešt	خودرا	eštanem
تراشستم	tem šešt	ترا	tem
اوراشستم	avem šešt	اورا	avem

خودمان را	eštanemon
شمارا	šemamon
آنها را	avēnemon

مراشستی	Mener šešt	مرا	Mener
خودراشستی	ešaner šešt	خودرا	ešaner
اوراشستی	aver šešt	اورا	aver

مارا	amar
خودتان را	eštanron
آنها را	avēner

مراشست	Meneš šešt	مرا	Meneš
تراشست	Teš šešt	ترا	Teš
خودراشست	eštaneš šešt	خودش را	eštanes

مارا	amaš
شمارا	šemaš
خودشان را	eštanešon

می زنم	bažeym	ym
می زنی	bažeyš	yš
می زند	bazeya	ya

می زنیم	bažeymon	mon
---------	----------	-----

می زنید	bažēyron	ron
می زنند	bažeyna	na
زدم	žem	M
زدی	žer	r
زد	žeš	š
زدیم	žemon	Mon
زدید	žeron	ron
زدند	žešon	šon
خودم کرده ام	eštanemakarda	eštan
خودت کرده ای	eštanera kardā	
خودش کرده است	eštaneša kardā	
این را ببرم	emy bebarem	em
این را ببری	emy bebary	y
این را ببرد	emy bebare	e
این را ببریم	emy beharam	am
این را ببرید	emy behara	a
این را ببرند	emy bebaren	en
همین چیست آورده ام	Hemča vardama	Ma
همین چیست آورده ای	Hemča vardara	ra
همین چیست آورده است	Hemča vardaša	ša
آ آورده ایم	" Hem ča vardāmona	Mona
آ آورده اید	" Hem ča vardarona	rona
آ آورده اند	„ Hem ča vardašona	šona

نشانه‌های جمع :

ON با اسم مفرد. مانند :

مردها	Merdon	مرد	Mérd
زن ها	Žēnon	زن	Žēn
بچه ها	Xerdanon	بچه	Xerdan

an با اسم جمع . مانند

ر مه ها	raman	ر مه	rama
بیشه ها	vyšān	بیشه	vyšā
پشم ها	pašman	پشم	pašma

صفت‌ها :

خوب	Čak
خوب‌تر	Čaktar
تالند ولا بی	Talešdolāj
کلوری	Kelorej
سنگین	Sangyn
رنگین	rangyn
یکساله	yasāla
دیروزه	zyr na
دوزنده	adērz
دونده	avryj
کشتگر	kašta kar
رفتگر	daroa kar

توضیح : در زبان تالشی جای صفت و موصوف عکس دستور فارسی می باشد مانند :

Ispya	Po	ویا	Čaka ādam
سفید	نخ		خوب آدم
		دیده	Vynda
		زده	Ža

نشانه‌های تصغیر :

Le نشانه‌ی تصغیر را فت‌آ می‌زاست ما نند :

پسرک Zoale	پسر Zoa
مردکک Mērdakle	مرد Mērd

Lo نشانه‌ی تصغیر مضاعف است ما نند :

تکه کوچک Tokolo	تکه Toko
زره‌ای کوچک Xerdolo	زره Xerdo

O نشانه‌ی تصغیر تحقیر آ می‌زاست ما نند :

مردک Mērdo	مرد Mērd
آدمک ādamo	آدم ādam

a نشانه‌ی تصغیر به معنی کم مقدار و کوچک است ما نند :

دکان کوچک، دکانک dokona	دکان dokon
بچه‌ی کوچک xerdana	بچه xerdan

Ly اگر بدنبال کلمه مصغرنیا دیدن نشانه تصغیر بمعنی کم و اندک است ما نند :

همانقدر کم و اندک hadyly	همانقدر hady
چکه‌ای اندک Čelaly	چکه Čela

توضیح : نشانه‌ی عکس تصغیر در زبان تالشی Čy است ما نند :

همانقدر زیاد، بزرگ hady Čy	همانقدر hady
----------------------------	--------------

ادات استفهام :

چه میخواهی ؟	Čerpy	Če	چه
چه شده ؟	Ča ba	Ča	چه
کی، چه وقت میآید	Kayna bomay	Kayna	کی
خانه‌ی شما کجاست	Šema ka kama	Kam	کجا
کی آمده است	Kyā ma	Ky	چه کسی
کجا می‌روی	Kyā bašyš	Kyā	کجا
کدام ولایت	Kam velat	kam	کدام
چرا نیا مدی	Čyrā nāmyš	Čyrā	چرا
چون توبودی	Čom te byš	čom	چون
چطور زدی	Čentar ža	Čenta	چگونه
مال چه کسی است	Čyky šena	Šena	تعلق دارد
خانه‌ی چه کسی	Čy ky ka	Čyky	متعلق بکسی

پیوستارها :

من وتو	az-o te	o	و
کجا تاکجا	Kyā tā kyā	Tā	تا
یا بنشین یا برو	yā beneš yābeš	yā	یا
من نیز می آیم	az ny bomaym	ny	نیز
ولی که چه ؟	valē ken če	valē	ولی
برای او میخواهم	bay rā ma	rā	برای
بلکه آمد	balkam ā mym	balkam	بلکه
اگر آمدم	agam āmym	agam	اگر
مگر نمی روی	magam nyšaš	magam	مگر
از همین میخواهم	hemy kom bapyst	ko	از

Sevem	سوم	کجا	kyā
enta	اینطور	اینجا	īā
ata	آنطور	آنجا	ūa
Čenta	چطور	پیش	Nār
vas	بس	پشت	Pēšt
čyrā	چرا	عقب	domla
vyštar	بیشتر	بالا	kafa
Gerd	همه	پایین	jyr
by	باید	زیر	ben
	مثل ، مانند	رو	sar
	Šyār	درون	dela
vyndabo	درقیاس	هم اکنون	hesa
xonay	به خاطر	هنگام پیش	davēsē
ady	آنقدر	دیروز	zyr
čada	چقدر	امروز	ury
	آنقدر زیاد	فردا	sabā
	همانقدر زیاد	همی	henge
	همین قدر زیاد	همینکه	henta ke
	در حال، دارد مانند :	زود	zo
	داردمی آید .	دیر	dyr
		دیگر	dyār
		شاید	šāyat
		به آهستگی	yavāšyna
		به تندی	Tendyna
		امسال	Usāl
		اول	aval
		دوم	devem

نمونه‌ی مختصری از تلفظ کلمات بیگانه برابرقانون صوتی زبان تالشی و چگونگی تبدیل ، جایابی و دخل و تصرف حروف در کلمات .

تبدیل ق به خ	yaxa	یقه
" " ب " ف و حذف ه	ištēfā	اشتباه
" " ک " خ	doxter	دکتر
حذف ق " ی	daḡa	دقیقه
" ع و دخل ی	dyfā	دفاع
تبدیل ی به ا	rafēḡ	رفیق
" پ " ف و ر به ل	fančal	پنجر
" " ب " واو	ḡavāla	قباله
" " ژ " ج	reja	رژه
" " ا " او و او به آوق به خ	sondāx	صندوق
" " گ " ک	sykār	سیگار
جایابی ل و واو	davl	دلو
تبدیل ا به ای و ن به م و حذف ت	iskām	استکان
" ع به آ	nāl	نعل

توضیح : صدای e در اول کلمات تبدیل به i می شود مانند مورد استکان
 ۲ صدای e کسره در وسط کلمات تبدیل به y می شود مانند مورد دفاع
 ۳ صدای k در وسط کلمه اغلب تبدیل به x می شود مانند مورد دکتر .

صرف یک مصدر :

داختن daštē

دوخت dašt

دوز dērz

حالت های چهارگانه یا مصا در فرعی دوختن :

pēdašt-pēdēštē

فرا دوختن ، دوختن بیالا

vydašt-vydēštē

فرود دوختن ، دوختن به سطح

ādašt-ādēštē

بر دوختن ، تیکه چسباندن

dadašt-dadēštē

به هم دوختن ، دوختن به پهلو

badaštymon

badaštyṃ

می دوزم

badaštyron

badaštyš

می دوزی

badaštyṃna

badašty

می دوزد

حالات فرعی :

pērymonadašt

pērymadašt

فرا می دوزم

pēryronadašt

pēryšadašt

فرا می دوزی

pēryṃnadašt

pēryadašt

فرا می دوزد

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در

حالت دوم ، فعل āryma

در حالت سوم

vyryma

در حالت چهارم

daryma می باشد .

kārymona daštē

kārymdaštē

دارم می دوزم

kāryronadaštē

kāryšdaštē

داری می دوزی

kāryṃnadaštē

kāryadaštē

داردمی دوزد

حالت های فرعی :

kārymon pēdaštē

kāryṃpēdaštē

دارم فرا می دوزم

kāryron pēdaštē

kāryšpēdaštē

داری فرا می دوزی

دارد فرامی دوزد *kāra pēdaštē* *karyna pēdaštē*
 صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت
 دوم فعل *vydaštē* در حالت سوم *ādaštē* و در حالت چهارم *dadaštē* می باشد .

<i>py bedērzam</i>	<i>py bedērzem</i>	با ید بدوزم
<i>py bedērza</i>	<i>py bedērzy</i>	با ید بدوزی
<i>py bedērzen</i>	<i>py bedērze</i>	با ید بدوزد

حالت های فرعی :

<i>py pēdērzam</i>	<i>py pēdērzem</i>	با ید فرا بدوزم
<i>py pēdērza</i>	<i>py pēdērzy</i>	با ید فرا بدوزی
<i>py pēdērzen</i>	<i>py pēdērze</i>	با ید فرا بدوزد

صرف سه حالت بعدی نیز به همین ترتیب است با این تفاوت که در حال دوم ،
 فعل *vyderz* در حالت سوم *aderz* و در حالت چهارم *daderz* می باشد .

<i>dašte mon</i>	<i>daštem</i>	دو ختم
<i>dašte ron</i>	<i>dašter</i>	دو ختی
<i>dašte šon</i>	<i>dašteš</i>	دوخت

حالات فرعی :

<i>pēdašte mon</i>	<i>pēdaštem</i>	فرا دو ختم
<i>pēdašte ron</i>	<i>pēdašter</i>	فرا دو ختی
<i>pēdašte son</i>	<i>pēdašteš</i>	فرا دوخت

صرف سه حالت بعدی نیز به همین ترتیب است با این تفاوت که در حالت دوم ،
 فعل *vydašt* در حالت سوم *ādašt* و در حالت چهارم *dadašt* میباشد .

<i>dašta monba</i>	<i>daštamba</i>	دوخته بودم
<i>dašta ronba</i>	<i>daštarba</i>	دوخته بودی
<i>dašta šonba</i>	<i>daštašba</i>	دوخته بود

حالات فرعی :

pēdašta monba	pēdaštamba	فرا دوخته بودم
Pēdašta ronba	pēdaštarba	فرا دوخته بودی
pēdašta šonba	pēdaštašba	فرا دوخته بود

صرف سه حالت بعدی نیز به همین ترتیب است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل vydašt در حالت سوم ādašt و در حالت چهارم dadašt میباشد.

adērzy mon	adērzym	می دوختم
aderzy ron	adērzyš	می دوختی
aderzy na	adērzy	می دوخت

حالات های فرعی :

pēradērzy mon	pēradērzym	فرا می دوختم
peraderzy ron	pēradērzyš	فرا می دوختی
peraderzy na	pēradērzy	فرا می دوخت

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل vyradērz در حالت سوم āradērz و در حالت چهارم dadērz میباشد.

dašty mon	daštym	دوخته شدم
dašty ron	daštyš	دوخته شدی
dašty na	dašta	دوخته شد

حالات فرعی :

pēdaštymon	pēdaštym	فرا دوخته شدم
pēdaštyron	pēdaštyš	فرا دوخته شدی
pēdaštyna	pēdašta	فرا دوخته شد

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول میباشد با این تفاوت که در حالت دوم، فعل vydašt در حالت سوم ādašt و در حالت چهارم dadašt میباشد.

daštamona	daštama	دوخته ام
daštarona	daštara	دوخته ای
daštašona	daštaša	دوخته است

حالات فرعی :

pēdaštamona	pēdaštama	فرا دوخته ام
Pedastarona	pēdaštara	فرا دوخته ای
Pedastašona	pēdaštaša	فرا دوخته

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل vydašt در حالت سوم ādašt و در حالت چهارم dadašt میباشد.

bēdērzam	bedērzem	بدوزم
bēdērza	bedērzy	بدوزی
bedērzen	bedērze	بدوزد

حالات فرعی :

pēdērzam	pēdērzem	فرا بدوزم
pēdērza	pēdērzy	فرا بدوزی
pēdērzen	pēdērze	فرا بدوزد

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل vydērz در حالت سوم adērz و در حالت چهارم dadērz میباشد.

badērzymon	badērzym	(اگر) می دوختم
badērzyron	badērzyš	(اگر) می دوختی
badērzyrna	badērzy	(اگر) می دوخت

حالات های فرعی :

agam pēradērzymon	agampēradērzym	اگر فرا می دوختم
agam pēradērzyron	agampēradērzyš	اگر فرا می دوختی
agam pēradēryzn	agampēradērzy	اگر فرا می دوخت

صرف سه حالت بعدی نیز به ترتیب حالت اول است با این تفاوت که در حالت دوم، فعل vyradērz در حالت سوم āradērz و در حالت چهارم dadērz

به همین قلم :

* منتشر شده است

جنگل و جنازه (مجموعه اشعار سال های ۷-۱۳۵۲- نایاب)

* در دست انتشار

تالشی ها کیستند- چاپ انتشارات دهخدا ی بندرانزلی

* آماده برای چاپ و انتشار

دانه از خروار (تک نگاری سفر به تات نشین های خلخال)
ترانه های شمال (مجموعه اشعار سرایندگان بی نام و نشان شمال ایران)
افسانه های تاتی و تالشی (فرهنگ عامه)
امثال و حکم تالشی (فرهنگ عامه)
نقدی بر تاریخ ایران (نوشته گروهی از آکادمی سین های شوروی)
ترانه های بابا طاهر همدانی (تصحیح متن)